تاریخ

افغانستان

جلد سوم

بنگارش

فصل اول

م. عبار

فصل دوم

علی احمد نعیمی

تاریخ افغانستان

جلد سوم

از ظهور اسلام تا سقوط طـ

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE2284

نگارش

فصل اول: م. غبار

فصل دوم: علی احمد نعیمی

از نشریات انجمن تاریخ

در مطبعه عمومی کابل هزار نسخه طبع شد

دلو ۱۳۳۶

یادداشت

سلسلهٔ تاریخ افغانستان که دوجلد آن مربوط به‌دوره های قدیم تاحال نشر شده است اساساً جلدهای دیگری هم دارد که قرون متوسط وجدید ومعاصررا دربرمیگیرد وقراریکه درمقدمهٔ جلدهای منتشره اشاره شده است درنگارش فصول آنها یکعده ازنویسندگان بزرگ مملکت سهم گرفته اند.

انجمن تاریخ قرار نقشهٔ معینه درنظرداشت که‌فصول‌واردهٔ مربوط به هردورهٔ تاریخ مملکت‌رادرجلدمستقل‌نشر کند ولی چون‌انتظار وصول‌همهٔ فصل‌های‌یك جلد وقت‌زیادی‌میخواست بالاخره چنین فیصله گردید که فصل‌های وارده راکه مدتی است به‌طبع‌رسیده شایع کنیم ومن‌بعد هرفصل‌را باقید عنوان‌وجلد مربوطه‌آن بصورت جزوه منتشر سازیم تابیجهت نه‌درطبع آنها تاخیری رخ‌ندهد ونه محیط انتظار طولانی بکشد.

جلد سوم تاریخ افغانستان که از آغاز انتشار دین اسلام شروع وبه غایله تهاجمات چنگیزی خاتمه می‌یابد شامل چندین فصلی است که عجالتاً دوی آن اینجا به نظر خوانندگان گرامی میرسد. فصل اول مربوط به «ظهور ونفوذ اسلام وعرب درافغانستان» وفصل دوم به اولین دولت اسلامی مملکت یعنی «طاهریان» تعلق دارد. وبقلم‌نویسندگان‌بزرگ ومتتبع‌بناغلی‌میرغلام‌محمدخان غبار وبناغلی علی احمدخان نعیمی که سابقهٔ نظرخاص ایشان دراین زمینه‌ها معلوم است‌نوشته شده است.

بدین طریق انجمن تاریخ امیدوار ست‌بانشر جزوه ها که درحقیقت هر کدام یکی دوفصلی را احتوا میکند بتدریج تمام دورهٔ تاریخ مملکت مرتب وتکمیل گردد.

احمد علی کهزاد

فهرست عناوین مندرجات

فصل اول

ظهور و نفوذ اسلام و عرب

در افغانستان

از سال ۲۲ تا ۱۰۵ هجری

عنوان	صفحه
اسم خراسان	۹
ارتفاع افغانستان مقابل نظیر آن	۲
ظهور اسلام در بلخ	۷
عرب در همسایگی افغانستان	
حضرت پیغمبر آخر الزمان (ص)	۱۰
خلیفهٔ اول رضی الله عنه	۱۲
خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه	۱۳
تصادم عرب با افغانستان (۲۶-۲۳) هجری	۱۸

مضمون	صفحه
خلیفهٔ ثالث رضی‌الله‌عنه وافغانستان(۳۱-۳۲ه)	
دفاع خراسانیان در مقابل عرب	
قارن هراتی (۳۲)	۲۳
جنبش سیستان	۲۴
ولایات شمالی افغانستان وعرب	
از ۲۲-۱۲۹هجری	
بازان حکمدار مرغاب	۲۵
جنگ مرغاب	۲۷
ماهویه حکمدارمرو	»
اولین خلیفهٔ اموی	۲۸
توطن قبایل عرب در خراسان شمالی	۲۹
توجه اعراب بماوراء النهر	۳۰
حجاج و قتیبه	۳۲
نیزک بساد غیبی	۳۳
قتل یزدگرد بعمل قتیبه	۳۴
حیات خراسانی	۳۹
ولایات غربی خراسان وعرب	۴۳
از ۲۳ تا ۱۳۰ هجری	۰
یزید و تبیل	۴۷

مضمون	صفحه
ولایات جنوبی وجنوب شرقی افغانستان	
وعرب از۲۳ تا۲۰۵ هجری	٥٤
بلوچستان	٥٥
ولایت سند	٥٦
ظهور ابومسلم در افغانستان	
سالهای ۱۲۹-۱۳۷ هجری	٦٠
نهضت سیاسی ابومسلم	٦٤
نجات خراسان از ادارهٔ اموی	٦٦
تأمین ماوراء النهر	٧١
انعکاس قتل ابومسلم در خراسان	٧٦
سنباد	٧٩
محمد وآذرویه	٧٦
حکیم مقنع	١
خراسان مفتوحه و خلفای عباسی	
از ۱۳۲ تا ۲۰۵ هجری	٧٧
خلیفهٔ سفاح	٧٨
خلیفهٔ مهدی	٧٩
خلیفهٔ هادی	٨٠
خراسان وهارون خلیفهٔ عباسی	

مضمون	صفحه
در سیستان	۸۲
امیر حمزهٔ بن عبدالله	۸۳
آل برمك دردربار هارو ن‌الرشید	۸۶
مأمون عباسی و خراسان	۹۰
غلبهٔ خراسانیان بربغداد	۹۲
طرز ادارهٔ عرب درخراسان مفتوحه	
دوره خلفای راشدین	۹۶
دوره بنی امیه	۹۷
دوره بنی عباس	۱۰۰
مؤثرات عرب و افغان درهمدیگر	۱۰۱
فصل دوم	
طاهریان	
فوشنج	۱۱۳
ظهور طاهر	۱۱۴
نسب طاهر	۱۱۵
طاهر	»
فرمان دهی طاهر بر افواج خراسان	
وفتوحات او	۱۱۶
غلبهٔ طاهر بر علی بن عیسی	۱۱۷

مضمون	صفحه
ذوالیمینین	۱۱۸
غلبهٔ طاهر برعبدالرحمن بن جبله وفتح همدان	۱۱۹
فتح اهواز	۱۲۲
حرکت طاهر بسوی بغداد وفتح آن	۱۲۴
تقرر طاهر بحکومت شام وجزیره وغیره	۱۲۵
تقرر طاهر بحکومت خراسان واعلان استقلال	۱۲۶
مکتوب طاهر	۱۲۷
طلحه بن طاهر	۱۳۱
عبدالله بن طاهر	۱۳۳
فتح مصر	۱۳۵
طاهر بن عبدالله	۱۳۶
محمد بن طاهر	
شورش درطبرستان	۱۴۱
تصرف یعقوب بر هرات	۱۴۲
آمدن یعقوب بار دیگر بسوی هرات	۱۴۳
حرکت یعقوب بسوی نیشاپور واقتراض دولت طاهری	۱۴۴
اوضاع اقتصادی خراسان درعهد طاهریان	۱۴۸

بسمه تعالی وتقدس

فصل اول

ظهور ونفوذ اسلام وعرب

در افغانستان

سالهای ۲۲ - ۲۰۵ هجری

اسم خراسان : قبلاً باید دانست چنانچه نام قدیم و ما قبل دورهٔ اسلامی افغانستان « آریانا » بود ، در دورهٔ اسلام از قرون اولیهٔ هجری تاقرن سیزدهم نام خراسان ه ر عوض آریانا اطلاق و استعمال گردیده است یکنفر مؤرخ ارمنی « مؤسس خورنی » در قرن (٤ - ٥ مسیحی) میگوید : « . . . آریان از سوی باختر مادا و پارس است و تا هندوستان گسترده است . . . و یازده ناحیه دارد . . . کتاب مقدس تمام آریان را نام پارتیا داده است گمانم بسبب قلمرویست که بدست پارتها بود این ناحیه را ایرانیان « خراسان » میخامند یعنی شرقی . . . » (۱)

مؤرخین دورهٔ اسلام نیز کلمهٔ خراسان را که مرکب از «خر» و «آسان» است درهمین معنی مشرق گرفته ، و خر را آفتاب و آسان را مکان شی

(۱) کتاب احوال و اشعار رودکی تالیف سعید نفیسی طبع طهران سال ۱۳۱۰ جلد اول ص ۱۵۰ بنقل از :

Geographie de Moise de Coréne Venise

1881 p. 55

دانسته و لهذا هردو را بهٔ مطلع الشمس ترجمه کرده اند (۱) .

نویسندگان وشعراء افغانستان کلمهٔ مشرق و سلطان مشرق را در مورد افغانستان و پادشاهان افغانی استعمال (۲) و مؤرخین مغرب زمین نیز اسم خراسان را بمفهوم سرزمین مشرق شناخته اند ، یکی ازینها میگوید که کلمهٔ خراسان در فارسی قدیم بمعنی مشرق آمده است (۳) .

در هر حال چنین معلوم میشود که کلمهٔ خراسان بسیار قدیمی نبوده ، و بیشتر در دورهٔ ساسانیان فارس بوجود آمده ، ودر مورد افغانستان که درمشرق کشورشان افتاده بود استعمال گردیده است . بعدها در دورهٔ اسلام این نام از عهد بلاذری (قرن ۳ هجری) تا عصر سیزده هجری در معنی خاصش به ولایات شمالی و شمالغربی افغانستان (٤) ودر معنی عام آن به شکل کشور افغانستان اطلاق (٥) وسلاطین افغانی بعنوان پادشاهان خراسان ذکر گردیده اند (٦)

---

(۱) مثلاً ابوالفدا مؤرخ قرن هشت هجری ، تقویم البلدان طبع پاریس سال ۱۸٤۰ عنوان خراسان و غیره .

(۲) نویسنده گمنام قرن چهار هجری ، حدود العالم من المشرق الی المغرب طبع عکسی لندن گیب ص ۳۷ و عروضی سمرقندی نویسنده قرن شش هجری ، چهار مقاله ، طبع لیدن سال ۱۹۱۷ ص ۲ و بیا هجری در قصیده :

آیا شنیده هنر های خسروان بخبر ؟ که باز خسرو مشرق نشسته بین تو هنر

(۳) لوسترانج ، کتاب ارضی خلافت شرقیه فصل خراسان .

(٤) مثلاً بلاذری مؤرخ قرن سوم هجری فتوح البلدان طبع قسطنطنیه ۱۸۵۳ ص ۴۰۸ ، ۴۱۰ و بیا

(٥) ابن خرداذبه نویسنده قرن سه هجری ، المسالک والممالک طبع لیدن سال ۱۳۰۶ ص ۱۸ ـ ۲۵۳ و بیا نویسنده المحدود العالم تحریر در قرن ۴ هجری ص ۴۵ ـ ۶۲ ، ص ۶۲ ـ ۶۸ ـ ۷۰ وغیره .

(٦) ناصر خسرو نویسنده قرن پنج هجری ، سفرنامه طبع برلین سال ۱۳۴۱ ص ۱۰۵ ، تاریخ نویسنده قرن چهار هجری ، تاریخ بیهق طبع کلکته ۱۸۶۲ ص ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ ، ۴۰۹ ، ۴۱۰ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۲۹ ، ۴۳۰ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۴۴ ، ۴۴۵ ، ۴۴۶ ، ۴۴۷ ، ۴۴۸ ، ۴۴۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۴۵۳ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، ۴۵۶ ، ۴۵۷ ، ۴۵۸ ، ۴۵۹ ، ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۳ ، ۴۶۴ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶ ، ۴۶۷ ، ۴۶۸ ، ۴۶۹ ، ۴۷۰ ، ۴۷۱ ، ۴۷۲ ، ۴۷۳ ، ۴۷۴ ، ۴۷۵ ، ۴۷۶ ، ۴۷۷ ، ۴۷۸ ، ۴۷۹ ، ۴۸۰ ، ۴۸۱ ، ۴۸۲ ، ۴۸۳ ، ۴۸۴ ، ۴۸۵ ، ۴۸۶ ، ۴۸۷ ، ۴۸۸ ، ۴۸۹ ، ۴۹۰ ، ۴۹۱ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۴ ، ۴۹۵ ، ۴۹۶ ، ۴۹۷ ، ۴۹۸ ، ۴۹۹ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۰۲ ، ۵۰۳ ، ۵۰۴ ، ۵۰۵ ، ۵۰۶ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۰ ، ۵۱۱ ، ۵۱۲ ، ۵۱۳ ، ۵۱۴ ، ۵۱۵ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸ ، ۵۱۹ ، ۵۲۰ ، ۵۲۱ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ، ۵۲۵ ، ۵۲۶ ، ۵۲۷ ، ۵۲۸ ، ۵۲۹ ، ۵۳۰ ، ۵۳۱ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۳۴ ، ۵۳۵ ، ۵۳۶ ، ۵۳۷ ، ۵۳۸ ، ۵۳۹ ، ۵۴۰ ، ۵۴۱ ، ۵۴۲ ، ۵۴۳ ، ۵۴۴ ، ۵۴۵ ، ۵۴۶ ، ۵۴۷ ، ۵۴۸ ، ۵۴۹ ، ۵۵۰ ، ۵۵۱ ، ۵۵۲ ، ۵۵۳ ، ۵۵۴ ، ۵۵۵ ، ۵۵۶ ، ۵۵۷ ، ۵۵۸ ، ۵۵۹ ، ۵۶۰ ، ۵۶۱ ، ۵۶۲ ، ۵۶۳ ، ۵۶۴ ، ۵۶۵ ، ۵۶۶ ، ۵۶۷ ، ۵۶۸ ، ۵۶۹ ، ۵۷۰ ، ۵۷۱ ، ۵۷۲ ، ۵۷۳ ، ۵۷۴ ، ۵۷۵ ، ۵۷۶ ، ۵۷۷ ، ۵۷۸ ، ۵۷۹ ، ۵۸۰ ، ۵۸۱ ، ۵۸۲ ، ۵۸۳ ، ۵۸۴ ، ۵۸۵ ، ۵۸۶ ، ۵۸۷ ، ۵۸۸ ، ۵۸۹ ، ۵۹۰ ، ۵۹۱ ، ۵۹۲ ، ۵۹۳ ، ۵۹۴ ، ۵۹۵ ، ۵۹۶ ، ۵۹۷ ، ۵۹۸ ، ۵۹۹ ، ۶۰۰ ، ۶۰۱ ، ۶۰۲ ، ۶۰۳ ، ۶۰۴ ، ۶۰۵ ، ۶۰۶ ، ۶۰۷ ، ۶۰۸ ، ۶۰۹ ، ۶۱۰ ، ۶۱۱ ، ۶۱۲ ، ۶۱۳ ، ۶۱۴ ، ۶۱۵ ، ۶۱۶ ، ۶۱۷ ، ۶۱۸ ، ۶۱۹ ، ۶۲۰ ، ۶۲۱ ، ۶۲۲ ، ۶۲۳ ، ۶۲۴ ، ۶۲۵ ، ۶۲۶ ، ۶۲۷ ، ۶۲۸ ، ۶۲۹ ، ۶۳۰ ، ۶۳۱ ، ۶۳۲ ، ۶۳۳ ، ۶۳۴ ، ۶۳۵ ، ۶۳۶ ، ۶۳۷ ، ۶۳۸ ، ۶۳۹ ، ۶۴۰ ، ۶۴۱ ، ۶۴۲ ، ۶۴۳ ، ۶۴۴ ، ۶۴۵ ، ۶۴۶ ، ۶۴۷ ، ۶۴۸ ، ۶۴۹ ، ۶۵۰ ، ۶۵۱ ، ۶۵۲ ، ۶۵۳ ، ۶۵۴ ، ۶۵۵ ، ۶۵۶ ، ۶۵۷ ، ۶۵۸ ، ۶۵۹ ، ۶۶۰ ، ۶۶۱ ، ۶۶۲ ، ۶۶۳ ، ۶۶۴ ، ۶۶۵ ، ۶۶۶ ، ۶۶۷ ، ۶۶۸ ، ۶۶۹ ، ۶۷۰ ، ۶۷۱ ، ۶۷۲ ، ۶۷۳ ، ۶۷۴ ، ۶۷۵ ، ۶۷۶ ، ۶۷۷ ، ۶۷۸ ، ۶۷۹ ، ۶۸۰ ، ۶۸۱ ، ۶۸۲ ، ۶۸۳ ، ۶۸۴ ، ۶۸۵ ، ۶۸۶ ، ۶۸۷ ، ۶۸۸ ، ۶۸۹ ، ۶۹۰ ، ۶۹۱ ، ۶۹۲ ، ۶۹۳ ، ۶۹۴ ، ۶۹۵ ، ۶۹۶ ، ۶۹۷ ، ۶۹۸ ، ۶۹۹ ، ۷۰۰ ، ۷۰۱ ، ۷۰۲ ، ۷۰۳ ، ۷۰۴ ، ۷۰۵ ، ۷۰۶ ، ۷۰۷ ، ۷۰۸ ، ۷۰۹ ، ۷۱۰ ، ۷۱۱ ، ۷۱۲ ، ۷۱۳ ، ۷۱۴ ، ۷۱۵ ، ۷۱۶ ، ۷۱۷ ، ۷۱۸ ، ۷۱۹ ، ۷۲۰ ، ۷۲۱ ، ۷۲۲ ، ۷۲۳ ، ۷۲۴ ، ۷۲۵ ، ۷۲۶ ، ۷۲۷ ، ۷۲۸ ، ۷۲۹ ، ۷۳۰ ، ۷۳۱ ، ۷۳۲ ، ۷۳۳ ، ۷۳۴ ، ۷۳۵ ، ۷۳۶ ، ۷۳۷ ، ۷۳۸ ، ۷۳۹ ، ۷۴۰ ، ۷۴۱ ، ۷۴۲ ، ۷۴۳ ، ۷۴۴ ، ۷۴۵ ، ۷۴۶ ، ۷۴۷ ، ۷۴۸ ، ۷۴۹ ، ۷۵۰ ، ۷۵۱ ، ۷۵۲ ، ۷۵۳ ، ۷۵۴ ، ۷۵۵ ، ۷۵۶ ، ۷۵۷ ، ۷۵۸ ، ۷۵۹ ، ۷۶۰ ، ۷۶۱ ، ۷۶۲ ، ۷۶۳ ، ۷۶۴ ، ۷۶۵ ، ۷۶۶ ، ۷۶۷ ، ۷۶۸ ، ۷۶۹ ، ۷۷۰ ، ۷۷۱ ، ۷۷۲ ، ۷۷۳ ، ۷۷۴ ، ۷۷۵ ، ۷۷۶ ، ۷۷۷ ، ۷۷۸ ، ۷۷۹ ، ۷۸۰ ، ۷۸۱ ، ۷۸۲ ، ۷۸۳ ، ۷۸۴ ، ۷۸۵ ، ۷۸۶ ، ۷۸۷ ، ۷۸۸ ، ۷۸۹ ، ۷۹۰ ، ۷۹۱ ، ۷۹۲ ، ۷۹۳ ، ۷۹۴ ، ۷۹۵ ، ۷۹۶ ، ۷۹۷ ، ۷۹۸ ، ۷۹۹ ، ۸۰۰ ، ۸۰۱ ، ۸۰۲ ، ۸۰۳ ، ۸۰۴ ، ۸۰۵ ، ۸۰۶ ، ۸۰۷ ، ۸۰۸ ، ۸۰۹ ، ۸۱۰ ، ۸۱۱ ، ۸۱۲ ، ۸۱۳ ، ۸۱۴ ، ۸۱۵ ، ۸۱۶ ، ۸۱۷ ، ۸۱۸ ، ۸۱۹ ، ۸۲۰ ، ۸۲۱ ، ۸۲۲ ، ۸۲۳ ، ۸۲۴ ، ۸۲۵ ، ۸۲۶ ، ۸۲۷ ، ۸۲۸ ، ۸۲۹ ، ۸۳۰ ، ۸۳۱ ، ۸۳۲ ، ۸۳۳ ، ۸۳۴ ، ۸۳۵ ، ۸۳۶ ، ۸۳۷ ، ۸۳۸ ، ۸۳۹ ، ۸۴۰ ، ۸۴۱ ، ۸۴۲ ، ۸۴۳ ، ۸۴۴ ، ۸۴۵ ، ۸۴۶ ، ۸۴۷ ، ۸۴۸ ، ۸۴۹ ، ۸۵۰ ، ۸۵۱ ، ۸۵۲ ، ۸۵۳ ، ۸۵۴ ، ۸۵۵ ، ۸۵۶ ، ۸۵۷ ، ۸۵۸ ، ۸۵۹ ، ۸۶۰ ، ۸۶۱ ، ۸۶۲ ، ۸۶۳ ، ۸۶۴ ، ۸۶۵ ، ۸۶۶ ، ۸۶۷ ، ۸۶۸ ، ۸۶۹ ، ۸۷۰ ، ۸۷۱ ، ۸۷۲ ، ۸۷۳ ، ۸۷۴ ، ۸۷۵ ، ۸۷۶ ، ۸۷۷ ، ۸۷۸ ، ۸۷۹ ، ۸۸۰ ، ۸۸۱ ، ۸۸۲ ، ۸۸۳ ، ۸۸۴ ، ۸۸۵ ، ۸۸۶ ، ۸۸۷ ، ۸۸۸ ، ۸۸۹ ، ۸۹۰ ، ۸۹۱ ، ۸۹۲ ، ۸۹۳ ، ۸۹۴ ، ۸۹۵ ، ۸۹۶ ، ۸۹۷ ، ۸۹۸ ، ۸۹۹ ، ۹۰۰ ، ۹۰۱ ، ۹۰۲ ، ۹۰۳ ، ۹۰۴ ، ۹۰۵ ، ۹۰۶ ، ۹۰۷ ، ۹۰۸ ، ۹۰۹ ، ۹۱۰ ، ۹۱۱ ، ۹۱۲ ، ۹۱۳ ، ۹۱۴ ، ۹۱۵ ، ۹۱۶ ، ۹۱۷ ، ۹۱۸ ، ۹۱۹ ، ۹۲۰ ، ۹۲۱ ، ۹۲۲ ، ۹۲۳ ، ۹۲۴ ، ۹۲۵ ، ۹۲۶ ، ۹۲۷ ، ۹۲۸ ، ۹۲۹ ، ۹۳۰ ، ۹۳۱ ، ۹۳۲ ، ۹۳۳ ، ۹۳۴ ، ۹۳۵ ، ۹۳۶ ، ۹۳۷ ، ۹۳۸ ، ۹۳۹ ، ۹۴۰ ، ۹۴۱ ، ۹۴۲ ، ۹۴۳ ، ۹۴۴ ، ۹۴۵ ، ۹۴۶ ، ۹۴۷ ، ۹۴۸ ، ۹۴۹ ، ۹۵۰ ، ۹۵۱ ، ۹۵۲ ، ۹۵۳ ، ۹۵۴ ، ۹۵۵ ، ۹۵۶ ، ۹۵۷ ، ۹۵۸ ، ۹۵۹ ، ۹۶۰ ، ۹۶۱ ، ۹۶۲ ، ۹۶۳ ، ۹۶۴ ، ۹۶۵ ، ۹۶۶ ، ۹۶۷ ، ۹۶۸ ، ۹۶۹ ، ۹۷۰ ، ۹۷۱ ، ۹۷۲ ، ۹۷۳ ، ۹۷۴ ، ۹۷۵ ، ۹۷۶ ، ۹۷۷ ، ۹۷۸ ، ۹۷۹ ، ۹۸۰ ، ۹۸۱ ، ۹۸۲ ، ۹۸۳ ، ۹۸۴ ، ۹۸۵ ، ۹۸۶ ، ۹۸۷ ، ۹۸۸ ، ۹۸۹ ، ۹۹۰ ، ۹۹۱ ، ۹۹۲ ، ۹۹۳ ، ۹۹۴ ، ۹۹۵ ، ۹۹۶ ، ۹۹۷ ، ۹۹۸ ، ۹۹۹ ، ۱۰۰۰ ، ۱۰۰۱ ، ۱۰۰۲ ، ۱۰۰۳ ، ۱۰۰۴ ، ۱۰۰۵ ، ۱۰۰۶ ، ۱۰۰۷ ، ۱۰۰۸ ، ۱۰۰۹ ، ۱۰۱۰ ، ۱۰۱۱ ، ۱۰۱۲ ، ۱۰۱۳ ، ۱۰۱۴ ، ۱۰۱۵ ، ۱۰۱۶ ، ۱۰۱۷ ، ۱۰۱۸ ، ۱۰۱۹ ، ۱۰۲۰ ، ۱۰۲۱ ، ۱۰۲۲ ، ۱۰۲۳ ، ۱۰۲۴ ، ۱۰۲۵ ، ۱۰۲۶ ، ۱۰۲۷ ، ۱۰۲۸ ، ۱۰۲۹ ، ۱۰۳۰ ، ۱۰۳۱ ، ۱۰۳۲ ، ۱۰۳۳ ، ۱۰۳۴ ، ۱۰۳۵ ، ۱۰۳۶ ، ۱۰۳۷ ، ۱۰۳۸ ، ۱۰۳۹ ، ۱۰۴۰ ، ۱۰۴۱ ، ۱۰۴۲ ، ۱۰۴۳ ، ۱۰۴۴ ، ۱۰۴۵ ، ۱۰۴۶ ، ۱۰۴۷ ، ۱۰۴۸ ، ۱۰۴۹ ، ۱۰۵۰ ، ۱۰۵۱ ، ۱۰۵۲ ، ۱۰۵۳ ، ۱۰۵۴ ، ۱۰۵۵ ، ۱۰۵۶ ، ۱۰۵۷ ، ۱۰۵۸ ، ۱۰۵۹ ، ۱۰۶۰ ، ۱۰۶۱ ، ۱۰۶۲ ، ۱۰۶۳ ، ۱۰۶۴ ، ۱۰۶۵ ، ۱۰۶۶ ، ۱۰۶۷ ، ۱۰۶۸ ، ۱۰۶۹ ، ۱۰۷۰ ، ۱۰۷۱ ، ۱۰۷۲ ، ۱۰۷۳ ، ۱۰۷۴ ، ۱۰۷۵ ، ۱۰۷۶ ، ۱۰۷۷ ، ۱۰۷۸ ، ۱۰۷۹ ، ۱۰۸۰ ، ۱۰۸۱ ، ۱۰۸۲ ، ۱۰۸۳ ، ۱۰۸۴ ، ۱۰۸۵ ، ۱۰۸۶ ، ۱۰۸۷ ، ۱۰۸۸ ، ۱۰۸۹ ، ۱۰۹۰ ، ۱۰۹۱ ، ۱۰۹۲ ، ۱۰۹۳ ، ۱۰۹۴ ، ۱۰۹۵ ، ۱۰۹۶ ، ۱۰۹۷ ، ۱۰۹۸ ، ۱۰۹۹ ، ۱۱۰۰ ، ۱۱۰۱ ، ۱۱۰۲ ، ۱۱۰۳ ، ۱۱۰۴ ، ۱۱۰۵ ، ۱۱۰۶ ، ۱۱۰۷ ، ۱۱۰۸ ، ۱۱۰۹ ، ۱۱۱۰ ، ۱۱۱۱ ، ۱۱۱۲ ، ۱۱۱۳ ، ۱۱۱۴ ، ۱۱۱۵ ، ۱۱۱۶ ، ۱۱۱۷ ، ۱۱۱۸ ، ۱۱۱۹ ، ۱۱۲۰ ، ۱۱۲۱ ، ۱۱۲۲ ، ۱۱۲۳ ، ۱۱۲۴ ، ۱۱۲۵ ، ۱۱۲۶ ، ۱۱۲۷ ، ۱۱۲۸ ، ۱۱۲۹ ، ۱۱۳۰ ، ۱۱۳۱ ، ۱۱۳۲ ، ۱۱۳۳ ، ۱۱۳۴ ، ۱۱۳۵ ، ۱۱۳۶ ، ۱۱۳۷ ، ۱۱۳۸ ، ۱۱۳۹ ، ۱۱۴۰ ، ۱۱۴۱ ، ۱۱۴۲ ، ۱۱۴۳ ، ۱۱۴۴ ، ۱۱۴۵ ، ۱۱۴۶ ، ۱۱۴۷ ، ۱۱۴۸ ، ۱۱۴۹ ، ۱۱۵۰ ، ۱۱۵۱ ، ۱۱۵۲ ، ۱۱۵۳ ، ۱۱۵۴ ، ۱۱۵۵ ، ۱۱۵۶ ، ۱۱۵۷ ، ۱۱۵۸ ، ۱۱۵۹ ، ۱۱۶۰ ، ۱۱۶۱ ، ۱۱۶۲ ، ۱۱۶۳ ، ۱۱۶۴ ، ۱۱۶۵ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۶۷ ، ۱۱۶۸ ، ۱۱۶۹ ، ۱۱۷۰ ، ۱۱۷۱ ، ۱۱۷۲ ، ۱۱۷۳ ، ۱۱۷۴ ، ۱۱۷۵ ، ۱۱۷۶ ، ۱۱۷۷ ، ۱۱۷۸ ، ۱۱۷۹ ، ۱۱۸۰ ، ۱۱۸۱ ، ۱۱۸۲ ، ۱۱۸۳ ، ۱۱۸۴ ، ۱۱۸۵ ، ۱۱۸۶ ، ۱۱۸۷ ، ۱۱۸۸ ، ۱۱۸۹ ، ۱۱۹۰ ، ۱۱۹۱ ، ۱۱۹۲ ، ۱۱۹۳ ، ۱۱۹۴ ، ۱۱۹۵ ، ۱۱۹۶ ، ۱۱۹۷ ، ۱۱۹۸ ، ۱۱۹۹ ، ۱۲۰۰ ، ۱۲۰۱ ، ۱۲۰۲ ، ۱۲۰۳ ، ۱۲۰۴ ، ۱۲۰۵ ، ۱۲۰۶ ، ۱۲۰۷ ، ۱۲۰۸ ، ۱۲۰۹ ، ۱۲۱۰ ، ۱۲۱۱ ، ۱۲۱۲ ، ۱۲۱۳ ، ۱۲۱۴ ، ۱۲۱۵ ، ۱۲۱۶ ، ۱۲۱۷ ، ۱۲۱۸ ، ۱۲۱۹ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۱ ، ۱۲۲۲ ، ۱۲۲۳ ، ۱۲۲۴ ، ۱۲۲۵ ، ۱۲۲۶ ، ۱۲۲۷ ، ۱۲۲۸ ، ۱۲۲۹ ، ۱۲۳۰ ، ۱۲۳۱ ، ۱۲۳۲ ، ۱۲۳۳ ، ۱۲۳۴ ، ۱۲۳۵ ، ۱۲۳۶ ، ۱۲۳۷ ، ۱۲۳۸ ، ۱۲۳۹ ، ۱۲۴۰ ، ۱۲۴۱ ، ۱۲۴۲ ، ۱۲۴۳ ، ۱۲۴۴ ، ۱۲۴۵ ، ۱۲۴۶ ، ۱۲۴۷ ، ۱۲۴۸ ، ۱۲۴۹ ، ۱۲۵۰ ، ۱۲۵۱ ، ۱۲۵۲ ، ۱۲۵۳ ، ۱۲۵۴ ، ۱۲۵۵ ، ۱۲۵۶ ، ۱۲۵۷ ، ۱۲۵۸ ، ۱۲۵۹ ، ۱۲۶۰ ، ۱۲۶۱ ، ۱۲۶۲ ، ۱۲۶۳ ، ۱۲۶۴ ، ۱۲۶۵ ، ۱۲۶۶ ، ۱۲۶۷ ، ۱۲۶۸ ، ۱۲۶۹ ، ۱۲۷۰ ، ۱۲۷۱ ، ۱۲۷۲ ، ۱۲۷۳ ، ۱۲۷۴ ، ۱۲۷۵ ، ۱۲۷۶ ، ۱۲۷۷ ، ۱۲۷۸ ، ۱۲۷۹ ، ۱۲۸۰ ، ۱۲۸۱ ، ۱۲۸۲ ، ۱۲۸۳ ، ۱۲۸۴ ، ۱۲۸۵ ، ۱۲۸۶ ، ۱۲۸۷ ، ۱۲۸۸ ، ۱۲۸۹ ، ۱۲۹۰ ، ۱۲۹۱ ، ۱۲۹۲ ، ۱۲۹۳ ، ۱۲۹۴ ، ۱۲۹۵ ، ۱۲۹۶ ، ۱۲۹۷ ، ۱۲۹۸ ، ۱۲۹۹ ، ۱۳۰۰ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۲ ، ۱۳۰۳ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۵ ، ۱۳۰۶ ، ۱۳۰۷ ، ۱۳۰۸ ، ۱۳۰۹ ، ۱۳۱۰ ، ۱۳۱۱ ، ۱۳۱۲ ، ۱۳۱۳ ، ۱۳۱۴ ، ۱۳۱۵ ، ۱۳۱۶ ، ۱۳۱۷ ، ۱۳۱۸ ، ۱۳۱۹ ، ۱۳۲۰ ، ۱۳۲۱ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۳ ، ۱۳۲۴ ، ۱۳۲۵ ، ۱۳۲۶ ، ۱۳۲۷ ، ۱۳۲۸ ، ۱۳۲۹ ، ۱۳۳۰ ، ۱۳۳۱ ، ۱۳۳۲ ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۴ ، ۱۳۳۵ ، ۱۳۳۶ ، ۱۳۳۷ ، ۱۳۳۸ ، ۱۳۳۹ ، ۱۳۴۰ ، ۱۳۴۱ ، ۱۳۴۲ ، ۱۳۴۳ ، ۱۳۴۴ ، ۱۳۴۵ ، ۱۳۴۶ ، ۱۳۴۷ ، ۱۳۴۸ ، ۱۳۴۹ ، ۱۳۵۰ ، ۱۳۵۱ ، ۱۳۵۲ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۴ ، ۱۳۵۵ ، ۱۳۵۶ ، ۱۳۵۷ ، ۱۳۵۸ ، ۱۳۵۹ ، ۱۳۶۰ ، ۱۳۶۱ ، ۱۳۶۲ ، ۱۳۶۳ ، ۱۳۶۴ ، ۱۳۶۵ ، ۱۳۶۶ ، ۱۳۶۷ ، ۱۳۶۸ ، ۱۳۶۹ ، ۱۳۷۰ ، ۱۳۷۱ ، ۱۳۷۲ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۴ ، ۱۳۷۵ ، ۱۳۷۶ ، ۱۳۷۷ ، ۱۳۷۸ ، ۱۳۷۹ ، ۱۳۸۰ ، ۱۳۸۱ ، ۱۳۸۲ ، ۱۳۸۳ ، ۱۳۸۴ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۶ ، ۱۳۸۷ ، ۱۳۸۸ ، ۱۳۸۹ ، ۱۳۹۰ ، ۱۳۹۱ ، ۱۳۹۲ ، ۱۳۹۳ ، ۱۳۹۴ ، ۱۳۹۵ ، ۱۳۹۶ ، ۱۳۹۷ ، ۱۳۹۸ ، ۱۳۹۹ ، ۱۴۰۰ ، ۱۴۰۱ ، ۱۴۰۲ ، ۱۴۰۳ ، ۱۴۰۴ ، ۱۴۰۵ ، ۱۴۰۶ ، ۱۴۰۷ ، ۱۴۰۸ ، ۱۴۰۹ ، ۱۴۱۰ ، ۱۴۱۱ ، ۱۴۱۲ ، ۱۴۱۳ ، ۱۴۱۴ ، ۱۴۱۵ ، ۱۴۱۶ ، ۱۴۱۷ ، ۱۴۱۸ ، ۱۴۱۹ ، ۱۴۲۰ ، ۱۴۲۱ ، ۱۴۲۲ ، ۱۴۲۳ ، ۱۴۲۴ ، ۱۴۲۵ ، ۱۴۲۶ ، ۱۴۲۷ ، ۱۴۲۸ ، ۱۴۲۹ ، ۱۴۳۰ ، ۱۴۳۱ ، ۱۴۳۲ ، ۱۴۳۳ ، ۱۴۳۴ ، ۱۴۳۵ ، ۱۴۳۶ ، ۱۴۳۷ ، ۱۴۳۸ ، ۱۴۳۹ ، ۱۴۴۰ ، ۱۴۴۱ ، ۱۴۴۲ ، ۱۴۴۳ ، ۱۴۴۴ ، ۱۴۴۵ ، ۱۴۴۶ ، ۱۴۴۷ ، ۱۴۴۸ ، ۱۴۴۹ ، ۱۴۵۰ ، ۱۴۵۱ ، ۱۴۵۲ ، ۱۴۵۳ ، ۱۴۵۴ ، ۱۴۵۵ ، ۱۴۵۶ ، ۱۴۵۷ ، ۱۴۵۸ ، ۱۴۵۹ ، ۱۴۶۰ ، ۱۴۶۱ ، ۱۴۶۲ ، ۱۴۶۳ ، ۱۴۶۴ ، ۱۴۶۵ ، ۱۴۶۶ ، ۱۴۶۷ ، ۱۴۶۸ ، ۱۴۶۹ ، ۱۴۷۰ ، ۱۴۷۱ ، ۱۴۷۲ ، ۱۴۷۳ ، ۱۴۷۴ ، ۱۴۷۵ ، ۱۴۷۶ ، ۱۴۷۷ ، ۱۴۷۸ ، ۱۴۷۹ ، ۱۴۸۰ ، ۱۴۸۱ ، ۱۴۸۲ ، ۱۴۸۳ ، ۱۴۸۴ ، ۱۴۸۵ ، ۱۴۸۶ ، ۱۴۸۷ ، ۱۴۸۸ ، ۱۴۸۹ ، ۱۴۹۰ ، ۱۴۹۱ ، ۱۴۹۲ ، ۱۴۹۳ ، ۱۴۹۴ ، ۱۴۹۵ ، ۱۴۹۶ ، ۱۴۹۷ ، ۱۴۹۸ ، ۱۴۹۹ ، ۱۵۰۰ ، ۱۵۰۱ ، ۱۵۰۲ ، ۱۵۰۳ ، ۱۵۰۴ ، ۱۵۰۵ ، ۱۵۰۶ ، ۱۵۰۷ ، ۱۵۰۸ ، ۱۵۰۹ ، ۱۵۱۰ ، ۱۵۱۱ ، ۱۵۱۲ ، ۱۵۱۳ ، ۱۵۱۴ ، ۱۵۱۵ ، ۱۵۱۶ ، ۱۵۱۷ ، ۱۵۱۸ ، ۱۵۱۹ ، ۱۵۲۰ ، ۱۵۲۱ ، ۱۵۲۲ ، ۱۵۲۳ ، ۱۵۲۴ ، ۱۵۲۵ ، ۱۵۲۶ ، ۱۵۲۷ ، ۱۵۲۸ ، ۱۵۲۹ ، ۱۵

تا آنکه در طی قرون کثیره اسم افغان و افغانستان بمیان آمده و بالاخره در قرن سیزده هجری جای اسم خراسان را اشغال نمود .

اوضاع افغانستان مقارن ظهور اسلام

مقارن ظهور اسلام یعنی قرن هفت میلادی اوضاع کشور خراسان متلاشی وپریشان واز حیث ماده ومعنی دوچاربحران بزرگ اجتماعی بود. مثلاً ازپهلوی دین که عامل قوی وحدت جامعه است ، از نه قرن باینطرف خراسان گرفتار تفرقه وتشتت وبعلاوهٔ دیانت قدیم زرتشتی، معروض سیلاب خمار آور دین بودائی گردیده بود ، درصفحات شمال هندوکش درخطی که ازبلخ تا قندهار ممتد شود درغرب آن دیانت زرتشتی، وهرشرقش دیانت بودائی مروج، واین دین اخری ازقرن دوم قبل المیلاد رو بعروج سیر ، وآئین زرتشت را قدم بقدم در صفحات شمال ووادیهای هیرمند عقب زده میرفت. آئین برهمنی نیزبتدریج پیشرفتهوابنك درصفحات جنوبی هندوکوه ممابداو بامعابد بودائی همسری مینمود. طریقه های شیوائی درصفحات جنوب هندوکش (ازقرن اول مسیحی) وآفتاب پرستی (کیش متزا) که جزئی از آتش پرستی یادگار اویستا بود درزمین داور ونقاط مختلفهممالکت (تاقرن نهم عیسوی) و همچنان طرق مختلفهٔ هندوئی در زابل وکابل، ننگنهار ولغمان وپاختیاوسواحل راست رودخانهسند رواج وهریك معابد معینی درآنجاها داشتند . طریقه قسطوری عیسوی هم از قرن چهار تا شش مسیحی درولایت های طوس، مرو، هرات وغزنی قدم نهاده بود . (۱)

معابد عظیم این مذاهب ازقبیل معبد نوبهار بودائی بلخ، معبد «زور» آفتاب پرستی زمین داور ، معبد «آروناى» آفتاب پرستی کاپیسا، معبد «سوریای» برهمنی

(۱) نستوریان نام بطریق قسطنطنیه بود که ادعا میکرد حضرت عیسی دو وجود روحانی وجسمانی داشت عقیده نوبسا مراضراف رسول طبوسوره نشر کردند، ودرقرن شش میلادی درنواحی ولایت مرو وشهرغزنی رسمیت یافتند. برویان این مذهب نستوریها گفته میشد .

کوتل خیرخانه کابل، ومعبدهندوئی سکاوند لوگر درصفحات تاریخ افغانستان مشهور ند .

جامعه افغانستان آنروز از حیث زبان نیز کمتر از تعدد مذاهب مختلفه گرفتار تشتت وپراکندگی نبود، چونکه ساختمان جغرافیائی مملکت بواسطه جبال شامخهٔ کشور را در صفحات و وادیهای متعدده منقسم وهر وادی وولایتی در تحت تأثیر آب وهوا باعدم اختلاط و ارتباط کافی با ولایات سائره، بعلت صعوبت وعدم شوارع وراها دارای زبان ویا لهجهٔ خاصی گردیده بود. بحدیکه مقارن ظهور اسلام السنه بسیاری درتمام کشور رایج بود از قبیل : دری، تخاری، سانسکریت وپراکریت هایش، هروی، سکزی، زاولی ودهالهجه دیگر .

حالت سیاسی واقتصادی کشور نیز باختلافات امور فوق ملت یعنی دین وزبان یکسان بود. در صفحات غرب وقسماً شمال مملکت ازقرن شش مسیحی (٥٠٥م) تسلط ساسانیان، واز همان وقت درولایت آنروزه ووسیع بخارستان نفوذ تورکان غربی پهن بوده و صفحات جنوب هندوکش تاحوزه هیرمند مستقل، و ولایات جنوب و شرق شمال بشکل ملوك الطوائفی بسر میبرد واحیاناً تحت هژمونی از روسای عبور میکرد، درقرن هفت مسیحی مابین چینی ها وتورکان غربی آتش جنگ مشتعل ودر نتیجه تورکها مغلوب ودر ماوراالنهر تحت حمایت چینی ها قرار گرفتند متصرفات ایشان نیز در سواحل جیحون یعنی بخارستان بدست چینی ها افتاد، ولی متعاقباً داخله کشور چین انقلابی واقع و لهذا سیطره ونفوذ مستقیم ایشان در ساحل جیحون دوام نکرد .

اقتصاد کشور باچنین اوضاع اداری وسیاسی البته امتیازات زیادی اختراع کند، چونکه مرکزیت معدوم و لهذا قوهٔ مدافعه اقتصادی بسیار ضعیف بود بالعکس

صنعت، علم، مدنیت واخلاق فاضله نیز رو به انحطاط سیر می نمود .

باین ترتیب ما می بینیم که اوضاع اجتماعی افغانستان مقارن ظهور اسلام بحرانی ومملکت از نظر ماده وروح مستعد انحلال بوده ، وچندین نسل ملت یکی پی دیگری درزیر این شرایط نامساعد اجتماعی بدنیا آمده و میگذشتند . معهذا بقاء ملت مرهون تهذیب و تمدن قدیم و خاطرهٔ عظمت و مفاخر گذشتهٔ خراسان بود که هنوز مثل مشعلی درشب های تار فروزان ، و قوم رابه اعاده اتجاه و جلال از دست رفته امیدوار میداشت ، و همین آتش بود که ایشانرا درماضی ومهاجراهای هخامنشی ویونانی وهندی را هنمائی کرده بود .

ولی وقت عبور میکرد وافات اجتماعی قوت میگرفت واینک نفوذ اجانب از چهار جهت وحدت اداری وشرکت منافع را ازبین برده ، وسیمرغ بود او برهمنی آئین زرتشتی راکه مبنی بر روح عمل و جدال باشر بود زیر سایه نشه آور خویش فرا گرفته بود ، چنانچه میدانیم برهمنی پر ازشرك وبت پرستی وفاقد هر نوع مساوات حقوقی بوده ، ودین بودائی نیز اصلاً بیشتر دین نظری بود تا عملی وانگهی تحریفاً با اصول سائر ادیان باطله مخلوط شده بود ، لهذا معجالتاً این ادیان باروح اجتماعی افغانستان ملایمت و موافقت ، و بار شد سیاسی مملکت مساعدت نمیکرد درحالیکه همیشه ادیان مخصوصاً در انعهود درزندگی اجتماعی ملل تأثیر بزرگتری را دارا بود از همین جا است که در قرن هفتم میلادی کشور خراسان محتاج یك انقلاب عظیم اجتماعی بود تا بتواند تمام مفاسد اخلاقی واختلافات سیاسی ومذهبی ومغایرتهای نصب العینی مادی ومعنوی قوم را از بین برده ، وبجایش روح واحد وزندهٔ در مملکت ایجاد نماید وگرچه زمینه برای قبول چنین انقلابی مساعد بود ، امامنوز محرك چنین انقلاب بزرگ مفقود ، و ظهورش بنظر مستبعد می آمد ، تنها دین میتوانست چنین و خیفه سنگینی رادر خراسان زمانها بدوش بگیرد درحالیکه در این

اقلیم وطبع جنگجوی ملت در مقابل پیشرفت این دین نوین هم موانع بزرگی ایجاد میکرد ، زیرا تا شرین اسلام سرنیزه وتبلیغ را توأم پیش میکردند ، و خراسانیان خو نکرده بودند دینی جدید آنهم درسایه شمشیر بپذیرند به همین سبب تعمیم اسلامیت درین کشور نه قرنی بلکه قرنها بتأ خیر افتاد معهذا نشر دین اسلام درافغانستان سبب بزرگ وحدت ونرقی وسعادت قوم افغانستان درآینده گردید.

درهرحال اینوقت حالات اجتماعی ممالك همسایه خراسان وحتی دنیاء معلوم نیز چندان بهتری نسبت بافغانستان نداشت درسمرقند وبخارا ، ختن و چین دیانت بودائی خیمه زده ، وپادشاه چین خودش رامعبود ، وسلطنتش را آسمانی میدانست ، دین زرتشتی وکشور فارس را نفوذ آئین مزدکی خلل دار کرده دولت خود سر ، امراء مستقل ومستبد و اهالی گرفتار ظلم وستم بودند ، اروپا ومصر گرفتار جهالت عمومیه ، قسمت کلیسا ، مظالم وخانه جنگی امرار بوده امپراطوری روم شرقی از آستانه قسطنطنیه تا اوقیانوس اطلس سوای تجمل ظاهری چیزی دردست نداشت ، واروپای شمالی وغربی زیر دست وپای اقوام بربر وحشی می طپید اسپانیا درجنگال وبیرحمی تهاجم وابادی خود ویران یافته وایطالیا جلال و جبروت روم قدیم را از کف داده بود ، خلاصه تمام ممالک اروپا در ظلم وانطلام گرفتار ، ودیانت که قبلاً درسر نوشت اجتماع دخالت بزرگی داشت ، آلوده وحتی از تعصب در مقابل تعدد وبرابر تفکر مسلمین بشریه فراخته بود ، دین مسیحی تحریف ، رهبران دینی با ظلم و استبداد حکمرانی میکردند ، پرده فروشی رایج ، خرید و فروش غلام بی قیمت و زن جنس ارزان بود ، مسلمین بعد هر دم از ظلم و انطلام بجان رسیده ، به اسپانیا و ایطالیا پناه میبردند ، وبنا گاهی نمییافتند ، چونکه اینان بعالت اصلی خود برگشته بودند ، بعود و تصاوری با خالق را بخلق و یا مخلوق با بخالق تشبیه میکردند ، و لهذا این اوبان اگر اصلاً نبود تحریفاً نقطه مقابل ومخالف عقل و فطرت قرار گرفته

یهودیها مادی صرف و عیسوی ها لاهوتی صرف شده بودند .

در چنین وقتی بود که دین اسلام در گوشه از آسیا ظهور و ارکان اجتماعی ملل گیتی را تکان سختی داده شاهراه جدیدی پیش پای نوع انسان باز کرد .

ظهور اسلام در عربستان

آنوقت در جزیره نمای خشک و خالی عربستان هشت ، نه ملیون نفوسی زندگی میکرد که بشکل کوچی وبدوی ، محروم از حرف، صنایع، و تجارت و فاقد احساس ملیت و وطنیت بوده دین بت پرستی و عصبیت خانواده و قبیله داشتند وبس . معهذا تأثیر اقلیم وآب وهوا با عدم مرکزیت و اداره ایشان را آزاد ، شجاع ، باحمیت و جوانمرد بار آورده ، و بعلاوه زبانی وسیع وحیرت انگیز داشتند ، لهذا اینها در امور جنگ و ادب هردو استعداد ترقی شایانی دارابودند . در چنین مملکتی حضرت پیغمبر اسلام علیه‌الصلواة والسلام ظهور و دین رزین جدیدی برای بشریت آورد . اساس این دین متین توحید خالص و عدل و احسان بمردم ، و عباداتش کوتاه و مفید بود ، عقاید اسلام با اصول و قواعد طبیعی موافق ، و در تسویه اخلاق مساعد ، و برای ترقی و تمدن بشری مانع نی بلکه مشوق و مقوی بشمار میرفت . اسلام که یکمذهب روشن وساده عالی و قابل فهم همه مردم بود ، در پیروان خودش تساهل مذهبی ایجاد ، و در ترویج دین تنها شمشیر نی بلکه تبلیغ را نیز اهمیت میداد و مغلوبین را در اختیار دین آزاد میگذاشت ، با آنکه اسلام از شهوات بیشتر جلوگیری کرده ، و برای منهیات احکامات امتناعی سختی داشت ، معهذا از هر دینی زیادتر توانائی آنرا داشت که از ملل مختلفه و نژاد های متباینه ملتی واحد تشکیل کند . اسلام هر که را مسلمان میشد با سائر مسلمین برادر قبول میکرد ـ انما المومنون اخوة . و عدالت را بمردم امر میشود ـ

واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل . همچنین عصبیت وامتیازرا لغو و شرف را در عمل و قول پاك و مفید میدانست : ـ ان اکرمکم عندالله اتقاکم پیغمبر اسلام درخطبه حجة الوداع فرمود : ـ یا ایهاالناس ان الله اذهب عنکم نخوة الجاهلیته وفخرها بالاباء کلکم لادم وآدم من تراب لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی. اسلام حمایت غلام ، حفظ حقوق زنان ، انفاق به مساکین و خدمت به مردم را امر ، و ارتکاب زنا ، قتل دزدی ، دروغ ، خیانت ، قمار ، خمر ووعده خلافی را نهی ، و بسعی و عمل توصیه مینمود . اسلام بر خلاف مذاهب آنوقت که تعالیم مخوف آنها خضوعرا در قلوب پیروان شان مستولی میساخت ، مردم را ازراه تفکر وتعقل بقبول ایمان و امیداشت چنانچه میگفت :

ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب .

وبایات الذین یذکرون الله قیاما و قعود وعلی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا . وبایات فسل انظروا ماذا فی السموات والارض . قرآن چنانچه بعلم و حکمت توصیه میکند برهان را مقام شامخی میدهد و حتی مشرکین را بوسعة نداشتن برهان توبیخ میکند و چنانکه میگوید : ـ ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم . دین اسلام بدلایل عقل و فطرت انسانی در نظر جلوه میکند و او را تکلیف میکند مادی و به صرف رویائی بلکه بنی معتقل و جاهلیه هر دو جنبه بوده برخلاف تمام ادیان دنیای عهد وسطی اشراف کلیسا مردم را بدون قید میگذاشتند میگوید : ـ قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق قل هی للذین امنوا فی الحیاة الدنیا خالصة یوم القیمة کذالک نفصل الایات لقوم یعلمون . اسلام ... و آخرین ... و دین

جدا کیانه‌نی بلکه یکی، وغافل وخطا کار رادر دنیا، بدبخت‌دراخرت هم میداند چنانچه میگوید: ـ و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلاً و یا: ـ لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذالك هوالفوز العظیم. ویا: ـ لهم فی‌الدنیا خزی و لهم فی الاخرة عذاب عظیم. اسلام پیروان خودش را برای تبلیغ مردم براه راست وامتناع از بدیها، وایمان بخدامامور میکند: ـ کنتم خیر امته اخرجت للناس تأمرون باالمعروف وتنهون عن‌المنکر وتوء منون بالله. بطور اختصار توان گفت دین اسلام را جع به عبادات، اخلاق، حقوق، جزاء واجتماع یعنی حقوق جسم وروح و مصالح دنیا وآخرت قوانین مکملی دارد.

اینست که‌دین‌اسلام باچنین‌اصول‌محکم درقرن هفت‌مسیحی ظهور،ودر کمترین مدتی دارای پیروان عظیمی وجدی گردیده، اردوی جسور وفدا کار و مطیع وافسران زبردست ولایق‌او درسایهٔ‌عشق به‌دین، علو نصب‌العین، ایثار وفدا کاری عدالت و احسان، احترام و آزادی بمعابد و ادیان ورسوم، حسن تدبیردرامور کشوری و ایفاء بعهود، بسرعت حیرت بخشی ارکان امپرا طوریهای روم‌شرقی وفارس‌رامنهدم وبرای پیشرفت اصول وسیادت اسلام ازشرق تاغرب جهان‌صحنهٔ وسیع وعظیمی‌باز کرد، بطوریکه درمدت کمتر ازقرنی ازسواحل اوقیانوس اطلس تا کناره های سند واز انبشارهای نیل تادریای قزوین بیرق‌اسلام در بلادمختلفه جهان در اهتزاز آمد، البته اینفتوحات عظیمه مرهون صلابت عسکریه و قوای روحیهٔ مسلمین است، ولی نشر دیانت اسلامیه بیشتر از سر نیزه ممنون تشویق، تقریر وتبلیغ پیروان اسلام میبا شد، زیرا مردم اعمال و اخلاق حسنهٔ اینها را که نمایندهٔ دین اسلام بود دیده وبقبول دین جدید حاضر شدند. ملل مسیحی بجهتی دین اسلام پذیرفتند که حکام اسلامی را عادلتر از حکام خود شان ومذهب اسلام‌را روشن تر ازمذاهب قدیمه خود ها یافتند، بعدها تورك ومغل نیز

بهمین علت دین اسلام قبول کردند ، در حالیکه فاتح مما لک اسلامی شمرده میشدند، ونشر اسلامیت در چین بدون حمله نظامی، بهترین دلیل رجحان مذهب اسلام نسبت بادیان قدیمه محسوب است .

در هرحال سیلاب این فتوحات مادی ومعنوی عرب ـ که در طول یك قرن بادوصد هزار عسکر ویکهزار ودوصد کشتی از سواحل بحیرهٔ خزر وسیاه تا بحر عرب وعمان وازسواحل غربی اسپانیا تافرغانه زمین امتدادیافته، وجزائر مدیترانه راپر کرده بود ـ فقط این درمقابل دیوار های سر بفلك کشیدهٔ جبال هندوکش وقلب افغانستان بود که متوقف گردید تاآنکه اولاد این کشور خود این سد را از بین بر داشته و دین اسلام را نه تنها تا دریای سند بلکه تا اقاصی مملکت هندوستان انتشار وازین راه هم بخود وهم بدیگران خدمت بزرگی انجام دادند

عرب در همسایگی افغانستان

حضرت پیغمبر آخرالزمان: چنانچه مبدا نیم حضرت پیغمبر اولی العزم اسلام علیه الصلواة والسلام دردوشنبه ۱۲ ربیع الاول مساوی ۱۷ اپریل سال ۵۷۰ مسیحی درشهر مکه بین قبیلهٔ قریش بدنیا آمد. این قبیله لهجهٔ فصیحتر واعتباری بیشتر درمیان قبائل حجاز داشته، وخاندان حضرت پیغمبر ازبرجسته ترین خانواده های قریش محسوب بود. قصی یکی ازاجداد حضرت پیغمبر مکه را تعمیر، وهاشم فقراء مکه رادر قحط غلانان میداد، عبدالمطلب هم ازین شهر در برابر هجوم حبشی ها مردانهٔ دفاع کرد.

پدر پیغمبر اکرم قبل از تولد حضرت او وفات کرده بود ، وآنحضرت بعد ازتولد خودش یك خانه، یك کنیز حبشی بنام ایمن، پنج شتر، یك گله گوسفند بمیراث گرفت، پیغمبر اکرم هنوز شش سال داشت که مادرش آمنه، ازدنیا گذشت حلیمه، دایهٔ آنحضرت تا سن پنج اورا در بین عشیرهٔ بنی سعد پرورش میکرد

ودرسن شش این وظیفه‌را «ام‌ایمن» قبول کرد، حضرت پیغمبر هشت‌سال داشت که جدش عبدالمطلب فوت، وعمش ابوطالب به‌پرستاری او مشغول شد. در سن ۱۲ پیغمبر اکرم در معیت عم سفری با ستقامت شام نمود، ودر سن ۲۵ با «خدیجه کبری رضی‌الله عنها» ازدواج فرمود، عرب حضرت پیغمبر را نظر بمعالی اخلاقی که‌داشت «امین» لقب دادند، وپیغمبر اکرم درسن ۳۵ قریش رابه تعمیر مجدد کعبه تشویق نمود.

حضرت‌محمدعلیه‌السلام‌درسن چهل‌وحی والهام پیغمبری گرفتند، ودردوشنبه ۱۷ رمضان ۶۱ مسیحی در کوه «حرا» آیه اقراء باسم ربك ... نازل شد، نبوت حضرت پیغمبر راخدیجه کبری، ابو بکر صدیق، وعلی ابن ابو طالب رضی الله عنهم به ترتیب تصدیق کردند، وبعد از نزول ایه فاصدع ... حضرت پیغمبر دعوت باسلام را علنی‌ساخت در حالیکه قبلاً درخفا صورت میگرفت، اینوقت تعداد مسلمین به‌چهل نفر رسیده وعمر«خطاب» و«حمزه» عم حضرت پیغمبر رضی الله‌عنهما، ازمشاهیر ایشان بود، البته قبیله قریش به‌مخالفت برخاستند ولی‌خاندان هاشم و عبدالمطلب در مقابل دفاع میکردند. در سال ۱۳ بعثت، هجرت پیغمبری از مکه به‌مدینه واقع، واین سال که با ۶۲۲ مسیحی مساوی بود مبدأ و رأس تاریخ ملل مسلمان‌قرار گرفت.

جنگ «بدر» و«احد» ازجنگهای‌مشهورپیغمبر اکرم بامخالفین‌است، ودرسال‌دوم هجرت‌قبلهٔ مسلمین ازبیت‌المقدس بکعبه تبدیل، ودر سال ششم صلح «حدیبیه» وار سال نامه های آن حضرت به هرقل ـ روم و کسری ـ فارس و نجاشی ـ حبشه درخارج وامراء یمامه وبحرین وغسانی در داخل جزیره نمای عربستان محتوی دعوت بدین اسلام، ودرسال هفتم‌قلاع چندی ازخیبر مفتوح، و سه هزار عسکر اسلام زیر قیادت زیدبن حارثه باستقامت شام سوق‌گردید، گویا ازهمین‌وقت برای تعمیم اسلام واز بین بردن امپراطوریهای‌بزرگ‌دنیا اقدام‌شد

خالد بن ولید نیز درهمین سوقیات شهرت عسکری خودش را حاصل کرد. درسال نهم رومیان درحدود فلسطین حاضری جنگ دیدند وحضرت پیغمبر بطرف شام حرکت ودر تبوك قرار داد معالجه را باهر دم اینجا امضا کرد. خالد بن ولید ازهمین جابه ذوالحلیفه الجشدل احرام و امیر آنجارا اسیر نمود. درسال ده هجری پیغمبر اکرم مکه رافتح، وبا ۱۲٤ هزار نفر مراسم حج ادا نمود ند. ودر سال یازده مجدداً در صدد سوقیات بشام شدند، ولی اردو هنوز حرکت نکرده بود که حضرت پیغمبر اکرم درمنتصف ربیع الاول بعمر ٦٣ چشم ازجهان پوشید. عایشه صدیقهٔ زوجه پیغمبر اکرم درتعزیهٔ آنحضرت میگفت: دریغ ازپیغمبریکه فقر برغنا اختیار کرد ودین پروریکه از غم امت شبی دربستر راحت آرام نغنود، اودر مخار به یاقس ازمیدان سبر وتحمل فرار نکرد، وچشمش بهمنهیات میل نه نمود، باوجود کثرت اشرار اعدا کره ملال بروی با اقبال وی ننشست ودر انعام برزخ هیچ تغیر بی زوال نه بست، ودندانش بسنگ دشمن، وسرش بعصای حوادث روزگار شکسته گردید، وشکم وی در دوروز پیاپی از نان جوینی سیر نشد و صلی الله علیه وسلم.

خلیفهٔ اول رضی الله عنه: بعد از فوت حضرت پیغمبر اکرم در سر جانشینی آنحضرت میان عرب ها اختلاف پیدا، وبدو دسته تقسیم شدند، یکدسته خلافت را حق امیرالمومنین علی ابن ابیطالب پسر عم و داماد حضرت پیغمبر میدانستند، ودسته دیگر میراث را در خلافت نمی پسندیدند، درهر حال بین هر دو دسته مخالفت شروع، ومیتوان گفت ازهمین وقت تخم نفاق بین مسلمین کاشته شد، اگرچه مجالتاً لیاقت و کفایت امیرالمومنین ابوبکر صدیق وامیر المومنین عمر خطاب ازبسط این نفاق جلو گیری نمود، ولی در آیندهٔ نزدیکی آن تخم سر کشیده ومنشعبین اموی کار را بشهادت امیرالمومنین علیه رابه منبر، وخود رابه تأسیس خلافت میراثی پرداختند، ولی افغانها در آخر مداخله و سلطنت منصب

بنی‌امیه را ازبین بردند.در هرحال در عهد حضرت ابوبکر صدیق جانشین پیغمبر اکرم - که روزی پنجدرهم‌ازخزانه ملت معاش میگرفت وبعد از مرگش اشتری وپکدست لباس‌مندرسی وغلامی‌بمیراث گذاشت‌سیاست پیغمبری تعقیب وبلافاصله موفقیات عسکری برعلیه هردو امپرا طوری روم شرقی وفارس شروع گردید عساکر عرب برای بار اول زیر قوماندانی « مثنی بن حارثه » و خالدبن ولید درجبهه شمالمشرق بالشکر فارس درسرحد عراق‌عرب مقابل ، ودوبار فارسیهارا مغلوب نمودند، فارسی‌ها مکرراً بجنگ مبادرت کردند ولی بازهم مغلوب ودر سیزده ماه بیشترین حصص عراق عرب‌را ازدست دادند، جنگهای: لیس ، حیره ، انبار وعین‌التمر از حروب مشهوره مذکوراست .

همچنین قوماندان مشهور عرب خالد بن ولید درعهد ابوبکر صدیق رض بجنگ بازنطینی ها متوجه شد،اردوی رومی، فرات حد فاصل طرفین را عبور واز طرف اعراب نصرانی تقویه گردید ، معهذا از طرف خالد مغلوب و منهزم گردیدند ، هراکیلیس (هرقل) مجبورشد خودش‌از قسطنطنیه بشام آمده‌واردوی دوصدو چهلهزاری تشکیل کند. این اردوی بزرگ‌در «یرموك» باسی‌هزار عسکر عرب مقابل شد، ولی ازطرف قوماندان اسلام که عساکرش‌را درمربع های نظامی منقسم کرده بود مغلوب وبعد از دادن صد هزار کشته فرار کردند . اینجنگ مشهور دلیل دیگری بود بر تأثیر معنوی عقیده وایمان وایثار و فداکاری در جنگ مادی و غلبه بر اخلاق مشوش وتذبذب عقیده وظلم وانظلام . آری‌عرب آنروز نصب‌العین عالی، وحدت نظر، حس فداکاری ولهذا روحیه قوی داشته وبر عکس طرف آنها ازمدتها با دیانتمداران مغرض ، حکومات ستمگار، امراء تعیاش وتنبل‌وظالم بسربرده، فاقد قوای معنوی وآرامش مادی بودند ، عساکریکه بزورتازیانه وپول درمیدان حرب‌سوق میشد، پس غلبهٔ اولی‌بردومی‌امری‌بدیهی،

خلیفه ثانی: بعد از فوت امیرالمو منین ابو بکر صدیق رض، امیرالمومنین عمرخطاب رض خلیفه شد،واودر عقل و کفایت مثل خلیفهٔ اول بوده، سواء اعلاء کلمه توحید مطلبی نداشت، این خلیفه اسلام که بزرگترین فرما نروا یان جهان بود لباس خود شرا پینه میزد و شبهارا روی صفهٔ مسجد بافقراء یکجا میخوابید، رفتار او در بیت‌المقدس نمونه از دها وذکا ومعالی اخلا ق بشر بود بلاشك امیرالمومنین عمر ابن‌الخطاب رض درامور کشور وجنگ و عدل وداد مرد بزرگی در تاریخ عالم است.

درهرحال خلیفه ثانی رض نقشه خلیفه اول رض را بحرارت تمام تعقیب نمود در جبهه شرق قوماندان عرب ابو عبیده بن مسعود ثقفی قوای مدافع فارس وقوماندان آنها را مغلوب واسیر، ومتعاقباً نرسی افسر دیگر فارسی را در نواح «کسکر» منهزم گردانید. رستم فرخزاد سپه‌سالار فارس قطعات تقویه بمدد نرسی اعزام کرد، ولی اونیز از ابو عبیده شکست خورد، دولت فارس اردوی دیگری زیر قیادت بهمن‌جادو برای جلوگیری از پیشرفت عرب سوق نمود وجادو در کنارهٔ فرات به تهیه پرداخت، ابوعبیده نهر را عبور و به جنگ سعی اقدام کرد، عرب چهار هزار کشته درمیدان جنگ گذاشته و مغلوباً نهر فرات را عبور وجادو به مدائن باز گشت

ولی سال دیگر سنه ١٤ هجری متنی قوماندان عرب که مثنی لقب را افتخار آنها گرده بود از طرف جریر بن عبدالله قوماندان جدید واعزامی دارالخلافه تقویه گردید، مهران افسر فارسی در نزدیکی «خفیه» بمقابل جریر سنگر ایجاد اردوی او متفرق گردید، عرب اسیرین را «یوم الاعشار» خواندند. مثنی بعد ازین پیروزی بمدائن (که آنوقت دهکدهٔ بیش نبود) تاخت نمود، ویزدگرد پادشاه فارس سپه سالار رستم فرخ زاد را با شصت هزار عسکر و فیلهای متعدد بجنگ عرب اعزام نمود. خلیفه ثانی رض نیز قطعات مهم تقویه را قوماندان جدید ی

« سعد وقاص » در اوائل سنه ۱۵ در محاذ شرق کسیل نمود ، اردوی عرب که ازسی هزار نفر تجاوز نمیکرد موضع «قادسیه» را منطقه حرب اتخاذ کردند ودر جنگی که بین طرفین واقع شد رستم سپه سالار کشته و اردوی فارس ذخائر وعلم منسوب به کاویانی را بامقتول بسیاری ازدست داده فرار کردند، قوماندان عرب ازین بعد فرات را بپیجسر عبوروباستقامت پایتخت فارس مارش نمود، یزدگرد دل ازدست داده وبه «حلوان» عقب نشست، امامهران رازی در «جاولا» وقسماً عساکر شکست خورده قادسیه در «تکریت» موقع گرفتند، سعد و قاص بعد از اشغال مرکز در ششماه حصارجلو لارا بواسطه برادر زاده خودش هاشم و ۱۲ هزار عسکر اشغال و همچنین تکریت و موصل را بواسطه عبدالله معتمر فتح نمود ، و شروان نیز درهین سال ۱۵ هجری مسخر گردید . اما یزدگرد از استماع سقوط پایتختش بلا درنگ از حلوان به ری فرار کرد . عرب ها در سال ۱۷ هجری «اهواز» رااشغال ، و ابوهریره قوماندان اعزامی دارالخلافه هرمزوتستر را بصلح تحویل گرفته متعاقباً سوس فتح، و شهر جدید کوفه از طرف سعد وقاص اعمار و بحیث قرار گاه عمومی عرب اتخاذ شد . درسال ۲۱ یزدگرد اردوی عظیمی تشکیل وفیروزان قوماندان خودش را در نهاوند مامور نمود ، زیرا او از عزل سعد وقاص در سال ۲۰ مجدداً امیدوار بفتح شده بود . سپه سالار جدید عرب نعمان بن مقرن که بواسطه عبدالله پسر خلیفه اسلام تقویه شده بود به نهاوند عسکر کشید ودر جنگ سه روزه باآنکه نعمان شخصاً درمیدان حرب کشته شد ، اردوی عرب لشکر فارس را درهم شکسته وفیروزان رابابده هزار عساکرش دررز مگاه بکشتند ، وایتفتح « فتح الفتوح » خوانده شد. حذیفة بن الیمان جانشین نعمان گردید ، ومتعاقباً دینوروهمدان بصلح مفتوح و یزدگرد بااصفهان واز آنجا در کشور خراسان پناهنده شد . اصفهان نیز بسعی عبدالله بن عبان مسخر ، و در سنه ۲۲ هـ آذربایجان بسعت « مغیره » گشاده گردید

نعیم بن مقرن امیر عرب همدان باغی را مجدداً تنبیه، و خط ری، قومس ودامغان را تامین نمود، والی مازندران واهالی طبرستان نیز باعرب ها مفاهمه ودر نتیجه تادیه خراج پذیرفتند، وباین ترتیب در عرصه چند سالی کاخ بلند آوازه امپراطوری ساسانی باطراقه هولناکی ازپا در آمد.

تصادم عرب باافغانستان. چنانچه دیدیم از سال ۱۲ تا ۲۲ هجری درمدت ده دوازده سال برق فتوحات عسکری بی نظیر عرب درمشرق جزیره عربستان

۲۲ـ۲۳ هجری

فراز مداین پای تخت امپراطوری چندین قرنه ساسانی ودرشمال عربستان بالای دمشق الشام مرکز آسیائی هفت قرنه امپراطوری روم شرقی ودرغرب عربستان در کشور مصر وبربه در اهتزاز آمد. ولی هنوز طوفان این فتوحات حیرت انگیز درجهات نامبرده مشغول پیشرفت بوده، و قوما ندا نهای نامور عرب یکی پی دیگری بلاد مشهوره دنیای آنروز را میکشودند. منجمله عساکر فاتح عرب که سر ناسر کشور فارس رااستیلا ویزد گرد ساسانی راتعقیب میکردند با ستقامت افغانستان مارش نمودند. درینوقت ولایات غرب وشمال مملکت که زیر تسلط یکنفر نه دولت ساسانی وتورکان غربی وبعد ها نفوذچینی بسرمیبرد، دارای ولایات متعدد وتشکیلات مختلفه بود، ودرنواح مذکوره حکام وامراء محلی افغانستان بحیث حکمرانان بومی وتحت الاطاعه خارجی هازندگی داشتند. این حکام و اهالی از تسلط اجانب دل خوش نداشته وبرای رهائی خود شان از نفوذ ساسانی، تورکی وچینی منتظر وقت مساعد بودند. زیرا به تنهائی نمیتوا نستند باد شمنان بزرگ ومتعدد مقابله کنند. درچنین وقتی دولت ساسانی زیر هجوم عرب قرار گرفت وخراسانیان از دور میدان نبرد را تماشا میکردند بالاخره یزد گرد مغلوب ودر سال ۲۲ هجری بخراسان پناه هنده شد ولی خراسانیان چهره موافق نشان نداده واومجبورشدازمرو به ماوراء جیحون بگشوازترکان فرغانه زمین استمداد

کنند . بیست هزارعسکر تازه‌دم عرب بقوماندانی احنف بن قیس ازبصره و کوفه بغرض تعقیب یزد کرد در شمال مشرق فارس راه می پیمود و اینها برای بار اول از راه طبسین و بقول مورخین عرب در واژه خراسان وارد سر زمین خراسان گردیده تامرو پیشرفتند یزد کرد نیز با کو مکیان ترک از آ نطرف جیحون بمقابله پیش آمدند خرا سانیان در حین عبور لشکرعرب ازخاك خودشان سعی کردند بدون ضرورت دست بخون مهمان نو وارد نیالا یند وبگذارند ریشه ساسانی دشمن مشترک هر دو قطع گردد . همین طور هم شد واحنف سه هزار نفرپیشدار یزد گردرادرجنگ مرومعدوم، وخان تورك را بمراجعت مجبور نمود . ولی یزد گردهنوز زنده ودر ولایات‌خراسان شمالی دست وپا، ومتوالیاً ازچینی ها وتور کها وامراء محلی سغدیانه وغیره استمداد میکرد ، ور عایای فارسی خودش را در داخله کشور فارس برضدعرب تحریک مینمود . یزد گرددرتخارسان نزد پادشاه محلی‌اقامت داشت که نما یندهاو از چین بر گشته ، ودر برابر استمداداو جواب منفی دو لت چین را بواسطه بعد مسافه تقدیم کرد ، یزد گرد ما یوساً از تخار ستان به بلخ رفت ، وفیروز پسرش در تخا رستان ماند ، تاآنکه حمله احنف‌بن قیس درسال۳۱ شروع وپسر بچین وپدر درحو زه‌مرغاب فراری گردید درهر حال عربها که از سهو لت پیشرفت سال ۲۲ درخر اسان شمالی ممنون شده وهنوز از سیا ست مردم اطلاع وتجربه کا فی درد ست نداشتند ، سال دیگر (۲۳ هجری) بخطوسطی و جنو بی خرا سان نیز پیش شدند ، سهل بن عدی وعبدالله بن‌غسان افسرهای عرب درولایت کرمان ، وعاصم‌بن‌عمر تمیمی درولایت سیستان . و حکم بن عمر ثعبی در ولایت مکران ریختند ، و سا ریه بن زنیم باستقامت نسا در شمال ولایت طوس بحرکت افتاد .

خرا سانیان د ر تمام طول اینخط از جنو ب مشرق بحیره خزر تا سوا حل آبهای عمان در مقابل حملات عرب‌همان سیا ست کجدار ومریز گذشته واپیروی

کرده ، و تا اندازه مقدور دست بجنگ دراز نمیکردند . زیرا ایشان تا یزد کرد زنده و احتمال دوباره قوی شدن امپراطوری ساسانی موجود بود ، اضمحلال عرب را نمیخواستند . بهمین سبب خراسانیان در این جبهه جنگ بیشتر سعی بمصالحه کرده و از راه مفاهمه و مصالحه عرب را بکمی قانع ساختند و اگر جنگی در بین میانه واقع شد آنهم نسبتهً خفیف و زودگذار بود .

درهر حال سال دیگر بود ، (۲۴ ه) که امیر المومنین عمر رض از دنیا گذشت و برای هفت سال دیگر سر حدات غربی خراسان آرام ماند . زیرا خلیفه ثالث امیر المومنین عثمان تا این مدت مشغول پیشرفت در سواحل بر و افریقه وولایات قفقاز وتامین ولایات فارس بوده فرصت سوقیات درما وراء کشور عجم نداشت. درطی این مدت بود که مملکت خراسان وحکومت های محلی آن برای ازبین بردن نفوذ ساسانی ، وپیش بینی حملات آینده عرب وقت مفصل بدست آوردند ولی اینها نتوانستند به تشکیل یك دولت بزرگ خراسانی و یا اقلا یك اتحادیه از تمام حکومات محلی افغانستان بپردازند. ولهذا در روزهای اخیر کشور گرفتار مشکلات زیادی گردیدند . چنانچه گفتیم درین وقت بزرگترین حکومات محلی افغانستان حکومت کابلشاهان و یادگار امپراطوریهای قدیم کوشانی و یفتلی آریانا بود که از جنوب هندوکش تاحوزه هیرمند شمالاً جنوباً و تا دریای سند شرقاً فرمان میدادند. سلسله کابلشاهان ملقب به رتبیل اخلاف همان سلسله یاوشاهان موسوم به کیداریها هستند که از بقایای کوشانیان بزرگ و یفتلی ها بوده و بعد از انقراض امپراطوری یفتلی افغانستان در صدحات شمال و جنوب هندوکش و بعدها به انتهائی در جنوب هندوکش چراغ یکدولت افغانی را فروزان نگهداشتند . این سلسله طولانی در دو طبقه تقسیم میشوند اول رتبیل ها یا کابلشاهان کهار طبقهٔ کشاتر یا (جنگجو) بوده و بعدها القاب تکین و بجن اختیار کردند ، موسس

این طبقه برهاتگین و آخرین حکمران شان لکه تورمان است . سلسله دوم عبارت از طبقه برهمن است که در اوائل سمت وزارت طبقه نخستین را داشته و بعد ها کلار نام موسس این سلسله اقتدار پادشاهی را از شاهان متبوع خود سلب و در دست خویش گرفت ، و اینها بیشتر درتاریخ عنوان برهمن‌شاهیان دارند . در هرحال هردو سلسله کابلشاهان ازقرن شش تایازده مسیحی درجنوب هندوکش حکمرانی و در کابل مرکزیت داشته بادین بودائی و برهمنی بسرمیبردند ، پادشاهان این سلسله درطول قرون مدافع حکومت خویش در برابر تورکها ، ساسانیها ، هندیهاو عربها بوده از ولایت کابل تا رودخانه سند وهامون سیستان فرمان میدادند ، تا آنکه دولت صفاری افغانستان بمیان آمده و قلمرو کابلشاهان محدود ، و متعاقباً دولت غزنوی قدم بقدم ایشان را از کابل بطرف شرق درلغمان و پشاور ، دراتك و ویهند و بالاخره در پتهنده آنسطرف ستلج راند تا اینکه بکلی ازبین رفتند ، اینها در سوا حل سند هم از جنوب کشمیر تا حدود ملتان حکومت‌میراندند . باقی‌حصص کشور در علاقهای خورد و بزرگی تقسیم و هریك حکمرانی مخصوص از خود داشت ، مورخین عرب القاب این امراءرا بقرار ذیل تعین میکنند : ــ کنار (شاه نیشاپور) ماهویه (ملك مرو) زاذویه (ملك سرخس) بهمنه (ملك ابیورد) ابراز (ملك نسا) برازبنده (ملك غرجستان) کیلان (ملك مروالرود) فیروز (شاه‌زابلستان) کابلشاه (شاه کابل) ترمذشاه (ملك ترمذ) شیربامیان (ملك بامیان) خداة (شاه جوزجان) خسرو (ملك خوارزم) رتبیل (ملك سجستان.رخج . داور «کابل») برازان (ملك هرات ، بادغیس ، بوشنج) مکران شاه (شاه مکران) قیقان شاه (شاه‌قلات بلوچستان) قشمیران شاه (شاه کشمیر) چنین میدانیم که اغلب این حکمرانان محلی منسوب به‌یفتلی های قدیم افغانستان بوده وبعد از انقراض آن شهنشاهی بزرگ در هرکنج و کنار مملکت دائره حکمرانی خود شان را محفوظ

نگهداشتند ، خانهای تورك و شاهان ساسانی و بعد هاچینی ها هم در تخارستان و بلخ و هرات وسائر علاقه های متصرفه خود ها استقلال داخلی این امراء را قبول و باخذ مالیاتی قناعت میورزیدند ، چنانچه درهجوم نخستین عرب در ولایت نیشاپور می بینم که اسمی از هیاطله در تاریخ عرب برده شده و آنها را بعنوان هیاطله هرات و مدافع نیشاپور خاطر نشان میکنند ، ولی هنوز عربها در عرق و ملت شناسی بلد نبوده این هیاطلها را گاهی نژاداً عجم و گاهی تورك میشناسند ، بلاذری ، طبری و ابن اثیر وغیره نه تنها از هیاطله بتعریف تورك در طبسین و قهستان سخن میگویند بلکه طوائف تورك را همرکاب و قبیل ها در محاربات کابل قندهار وسیستان هم میداشند ، بعض مورخین دیگر نیز ازقبیل خوارزمی صاحب مفتاح العلوم وصاحب تاریخ سیستان وغیره بتقلید اینها مدافعین رخج یعنی قندهار راتورك شناخته وحتی یکنفر شان سیداحمد نام مؤلف کتاب فتوحات اسلامیه در محاربه سند بین اهالی قیقان (تقریبا قلات حالیه بلوچستان) و عرب از دفاع مردم بهمراهی تورکان ذکری مینماید ، بهمین جهت است که مثلاً نیزك حکمدار بومی بادغیس تورك ، قارن هراتی بالشکرش درهرات تورك ، زنبیل با اردویش درکابل همه تورك گردیده اند ، درحالیکه ما میدانیم حین هجوم عرب ، درافغانستان شمال مغربی وغربی ومرکزی وجنوب شرقی ابداً نفوذ و پای نژاد تورکی نرسیده است و اینطائفه از تخارستان آنروز بجانب جنوب وشرق وغرب گامی این سو نگذاشته اند .

خلیفه ثالث رض و افغانستان ، درسال ۳۱ هجری امیر المومنین عثمان بن عفان یکی از افسران مشهور عرب عبدالله بن عامر را با عسکر مکملی بخراسان اعزام نمود ، احنف بن قیس بمشاورت ابن عامر که تجربه سابقه هر مورد اینولایت داشت طبسین را بمفاهمه و معالجه گرفت ، ودر قهستان مجبور بجنگ گردید ولی بزودی صلح بین طرفین قایم شد ، هنوز رجال خراسان ازطرف اجانب (چین ، تورك ، ساسانی) و خطرات احتمالی شان خاطر

۳۱ ـ ۳۲ هجری

جمع نبوده و خیال مقابله جدی با عرب ها نداشتند ، ازهمه پیشتر ماهویه سوری حکمدار مرو طرفدار رفتار مسالمت کارانه باعرب بوده و خود فوراً از مرو با عبدالله ابن عامر روابط دوستانه بر قرار کرد ، ابن عامر از بن پیشامد استفاده و علاقهای جوین ، بحر آباد ، اسفراین ، خواف ، باخرز ، جهان مرغینان نسا ، ابیورد،سبزوار و ابرشهر (نیشابور) رایگان یکسان در اثر سوقیات خود بمصالحه وبعضاً بجنگ اشغال ،ونیشاپور راقرار گاه عمومی وآس الحر کات عسکری اتخاذنمود ، همچنین او مجاشع بن مسعود را بغرض تسخیر مکرر ولایت کرمان ، وربیع بن زیاد حارثی را برای فتح ولایت سیستان ، و عبدالله بن حازم را با ستقامت ولایت هرات سوق،ویك قطعه عسکر بجانب سرخس گسیل نمود. هنوز این‌ولایات افغانستان در جنگ باعرب مصمم نشده و خیال داشتند اردوی مهاجم را به پول وصلح متوقف سازند. چنانچه اکثراً بمصالحه گرائیده وبقبول تادیه پول وخراج تن دادند ، ولی بعضی قسمت‌ها دست بشمشیر بردند ، منجمله حکمدار هرات صلح را بجنگ ترجیح ، ویك ملیون درهم‌نقد ادا وسالانه اداء سه صد هزار درهم را قبولکرد ، ولی در سیستان اینطور نشد و ایران بن رستم حکمدار سیستان بعد از جنگ باربیع سردار عرب مصالحه کرد ،باین ترتیب که در سه‌میلی زرنج مجلس مصالحه در اردوی عرب منعقد واجساد کشته گان سیستانی میدان جنگ درعوض‌فرش بزمین گسترده وربیع سردار عرب بالای آن جلوس نمود ، متکاء این سردار را هم اجساد کشته گان تشکیل کرده بود ، در اینوقت ایران بن رستم سواره با مؤبد مؤبدان وبزرگان زرنج رسیده ونزدیك صدر ازاسپ پیاده شد ، و چون ربیع باقددراز ، چهره گندمی ، لب های قوی و دندانهای بزرگ برسر کشته‌گان نشسته دید با یستاد و او را به همراهان خود نشان داده گفت : میدانید امیر یمن در روز بچشم نیاید اینك به بینید که در چشم میاید . . .

ربیع ترجمه سخن اورا از زبان ترجمان شنوده بدون آنکه متغیر شود با کمال حوصله خندیدن را شروع نمود ، وبه‌ایران تسلیف نشستن نمود. ولی ایران نه پذیرفته گفت تا ما برین سدر تو نیائیم که نه با کیزه صدریست." پس همانجا فرش افگندند و نشست ومذاکره صلح آغاز گردید ، بعد از مذاکره ومصالحهٔ ربیع از زرنج گذشت وبسائر علاقه های سیستان پیش شد . ولی این علاقه های سیستان مثل شهر رشت و زرنج رسنا رود، غیره بمصالحه ایران وربیع وقعی نگذاشته وجنگهای سختی با عرب نمودند .

در هر حال ابن عامر که از هیچ ژلی عسکری یا کم نمی آورد فرصت را از دست نداده ولشکری بقوماندانی احنف بن قیس باستقامت ولایت بلخ وتخارستان بغرض تعقیب یزد گرد حرکت داد ، چونکه او بعد از مغلوبیت در جنگ مرغاب اینك در ولایت بلخ تمرکز گرفته وبه‌ترتیب لشکر مشغول بود ، احنف توانست علاقه های مرغاب وجوز جان را بجنگ وصلح شهور وتا بلخ پیش رود گرچه این پیشرفت احنف در بلخ عارضی بوده وده سال دیگر عرب را در آن دیار دستی بهم نرسید تا آنکه فیض هیثم بر آنجا مستولی شده ولی بهار از رونق افتاد وشهزادگان تخارستان مجبور بفرار شدند . معهذا در سنه ۵۱ شورش بزرگ علیه عرب آغاز گردید متنها تسلسل یافت بقیه سردار مشهور عرب این شورش ها را ازبین برد ، ولی شهر بلخ همچون جزائها خراب شده وسکنه ترکش گفتند وعربها در فرسخی بلخ بروان رامسکن گرفتند تا انکه اسد القسری حاکم غربی خراسان نیم قرن بعد تر بلخ را مجدداً تعمیر کرد (۱۰۷ ه) معهذا اقتدار عرب درینجا تمام بود واحیاناً اختیار در دست امراء بومی تمرکز داشت . در هر حال چون یزد گرد از بلخ جیحون را مجدداً عبور نمود پیشرفت احنف نیز تا تخارستان امتداد یافت . عبدالله ابن عامر که این همه فتوحات را در مدت پنج سال نصیب خود مترقب داشته و علت

آنرا مجهول میدید بشکرانه این فتوح عزیمت اداء حج نمود و وکالت خودش را در نیشاپور به قیس بن هیثم داد .

ازطرف دیگر ماهویه سوری حکمدار محلی مرو که از تردد یزدگرد در ولایات خراسان هنوز مشوش بود سعی کرد که او را هرطوری است بدست آورده و از بین به برد ، بالاخره یزدگرد سا سانی نیز مثل دا رایوش هخا منشی بدست افتاده و بلا فاصله در نزدیکی شهر مرو از بین رفت . ازین بعد خراسانیان از خطرات آینده سا سانیان خاطر جمع گردیده ودر صدد دفاع از کشور خود بمقابل عرب برآمدند ، اینست که جنگهای متواتر وانقلابات ملی برضد عرب شروع وتقریباً دو صدسال دوام کرد ، تا بالاخره حکومت ملی طاهریهٔ خراسان به میان آمده وامنیت طبیعی در کشور افغانستان قایم شد .

دفاع خراسانیان در مقابل عرب : چنانچه دیدیم در سوقیات سال ۳۱ عربها در افغانستان از یك طرف خراسانیان استفاده کردند که بقایای ساسانی وتورك ونفوذ چینی از صفحات غرب و شمال کشور به بکلی برافتاد . و از دیگر طرف عربها مستفید شدند ازاینکه بنام تعقیب یزدگرد وقطع ریشه ساسانی در خراسان قسماً نفوذ سیاسی و نظامی بهم ساندند ، گرچه تا هنوز این سوقیات شدت نداشته ، وپیشرفت عرب درولایات هرات ، مرو ، بلخ وتخارستان عارضی وموقتی بود ، ولی درولایت نیشاپور وسیستان ، کار رنگ دیگری داشته وعجالتاً هردوجا مرکز لشکری واداری عرب قرار گرفته بود ، قیس بن الهیثم درنیشاپور وکالت عبدالله ابن عامر ومردی ازبنی حارث درسیستان وکالت ربیع بن زیاد دردست واین هردو مشغول تعمیم نفوذ سیاسی ودینی عرب درمنطقه حکمرانی خود شان بودند .

قارن هرانی : ولی همینکه خراسانیان دیدند تورکان در ماوراء النهر عقب نشسته و چینی ها تخارستان را ترك گفته وساسانی ها بواسطه کشته شدن یزدگرد در سال ۳۱ از بین رفته اند . در تمام ولایات

۳۲ هـ

بغرض مقابله باعرب مشغول ترتیبات شدند. حکام محلی وبقایای امرا یفتلی درشمال وغرب خراسان جنبشی بخود داده ، واز همه او لتر مردی از هرات موسوم به « قارن » درسال ۳۲ هجری بجمع عسکر مشغول واز علاقه های بادغیس وهرات اردوی قوی ترتیب وبلا فاصله بمرکز عرب در نیشاپور حمله کرد. هجوم اینشخص آنقدر قوی بود که قیس بن هیثم تاب نیاورده و باستقامت بصره حرکت کرد. و نویسنده کان عرب بامبالغه تعداد اردوی قارن را بچهل هزار نفر رسانیدند. درهرحال قارن ولایت هرات وقسمتی ازولایت نیشاپوررا مسترد واسراء زیادی از ساخلوی عرب گرفت. مگر هنوز عبدالله ابن خازم قوماندان مشهور عرب درنیشاپور موجود ودرصدد مقابله با قارن بر آمد . عبدالله یکی از بهترین قوماندانهای عرب بوده وبزودی قوای خودش راجمع و باجرای یك شباخون هولناکی اقدام کرد چهار هزار سواره اینشخص بانیزهٔ هائی که هریك پرچم روغن زده و آتش گرفته داشت دردل مظلم شب دراطراف اردوی تیمه غافل قارن تاختند تولید سراسیمه گی واشوب نمودند. ولی شخص قارن از جاپرمته بالادرپاك سوار و وارد میدان جنگ گردید قارن درینجنگ آنقدرمقاومت نشان داد که بالاخره در بزم گاه گشته و عسکر بی سردارش مغلوب ومتفرق گردید . وباین ترتیب اردوی عرب در مرحلهٔ اول از دست دشمن قوی خلاص ، وباستقرار امرا مقصود موفق شد

جنبش سیستان : از دیگر طرف سیستانیان نیز مثل هراتیان برای دفع عرب حاضری دیده ، والمهلب ربیع بن زیادرا مجبوراً ازسیستان خراج وبناه فرستادند با عرب را از بین برداشتند . اما عرب بها هم غافل نبوده مجدداً برای تسخیر خراسان ترتیبات تازه و جدی گرفتند ، و جنگهای سختی بین طرفین رخداد . ابن بلاذر امیرالمؤمنین از بزرگترین مردان عرب عبدالرحمن بن سمره را با لشکری قوی کار وعدهٔ از فقهاء بزرگ مستقیماً بفرض فتح و تعمیم

اسلام در سیستان اعزام نمود واز همین وقت قوماندانی عسکری واداره ملکی سیستان مستقل گردید. در هر حال عبدالرحمن تازرنج پیشرفت اما ایران بن رستم حکمران سیستان بسیاست دیرینه با ابن سمره از در صلح در آمده وقرار داد ربیع بن زیاد را مجدداً قبول کرد ، وعبدالرحمن نقشه بزرگ برای فتح تمام‌هامون سیستان‌وحوزه هیرمند وارغنداب تازابل وکابل طرح وبعملی ساختن آن آغاز کرد. واز دیگر طرف در صفحات شمال هندوکش نیز عربها بجدیت مشغول کار گردیده وقدم بقدم پیش رفتن را شروع کرده‌اند ، وحتی در افغانستان جنوبی وجنوب شرقی نیز پیاپی بعملیات حربی پرداختند .

ولایات شمالی افغانستان وعرب . چنانچه دیدیم حمله اول عرب در اراضی شمالغربی افغانستان درسال ۲۲هجری ابتداء از ۲۲ تا ۱۲۹ هجری

ازطبسین آغاز کرد ، واین حمله‌پیشتر به‌یکنوع عبور نظامی شباهت بهم میرساند تاحمله‌مستقیم . چه عسکرعرب بزد گردپادشاه‌فراری فارس راتعقیب مینمود وبهمین مطلب آنها توانستندتامرو پیشرو نداهالی عرض راه نیز سعی میکردند مما نعتی از عبور عرب بعمل نیاید . حمله دوم‌عرب باز بهمین مقصد در سال های ۳۱-۳۲ از نیشاپور تا بلخ وتخارستان امتداد یافت‌باین ترتیب که در سال ۳۱ هجری نماینده عبد الله ابن عامر با حکمران بومی هرات معاهدهٔ در برابر تادیه خراج عقد کرده راه سوقیات را باستقامت باختر باز نمود . ابن عامر که هنوز بصفت امیر خراسان مفتوحه نشسته بود امر کرد تا احنف بن قیس با لشکری کافی بخط مرغاب حرکت نماید .

باذان حکمدار مرغاب: حکمدار محلی‌مروالرود « باذان » بمقابله شتافت و بعد از جنگ سختی در شهر متحصن گردید ؛ احنف چنانچه شیوه اسلام بود اورا کتباً دعوت بقبول اسلام ، یا تسلیم وجزیه ، ویا جنگ نمود ؛ ولی معلوم است شرط اول با روح خراسان موافقت نداشت ، زیرا از روز گاران

قدیم این ملت عادت نکرده بودند امور ذوقی ومعنوی خود شان را بالوك شمشیر عوض کنند ، طریقه های عناصر پرستی قدیم وزرتشتی همه مولوه طبع آریائی بوده ، برهمنی وبودائی نیز بعلاوه آشنائی نژادی وتاریخی از راه تشویق وتبلیغ در بین جامعه انتشار یافته بود نه بقوت سلاح ، ترکتازان اجنبی اعم از یونانی وچینی و تورکی هم چنین تحمیلاتی نکرده بودند علاوه هنوز خراسانیان بزبان عربی و مزایای دین اسلام پی نبرده بودند و لهذا در اول وهله پیشنهاد قبول اسلام در مناطق مختلفه افغانستان رد گردید ، باذان نیز مثل سائر امراء محلی این تکلیف قوماندان اسلام را تردید کرد ، ولی برای مذاکره راجع به آن دو امردیگر ، ماهك ، برادرزادهٔ خویش را با نامه ئی وترجمانی نزد احنف اعزام کرد ، باذان درین نامه بسردار عرب نوشته بود که : لشکر جدم ازسواران نامور کشور ، وکشندهٔ گرزهٔ اژدهائی درین منطقه بوده وچون گروهی را ازستوهٔ از دروازه هایند بود بحق اینسرزمین را به تیول گرفته است ، چنانچه تو خواسته باشی بمصالحهٔ گرائی شناختن این اقطاع من و عفو خاندان من از اداء خراج شرط نخستین است ، در آنصورت شصت هزار درهم بعنوان خراج تو پرداخته خواهد شد . احنف بقبول پیشنهاد باذان تن داده و چنین جواب نوشت : نامه ات رسید از مطالب تو دانستم ، مسئول تو قبول است ویرتو و خاندانت خراجی نیست ، اما کسك مسلمین برهمه شما لازم است ، وچنین براینعهد استوار خواهیم ماند . احنف دراخر مکتوب زیاد کرده بود : اگر مسلمان میشدی منزلت وثقه کافی حاصل وبامن وسائرمسلمین برابرمیگردیدی یکشنبه محرم ۳۲هجری نامه احنف مختوم بمهرخودش وبدنجفر سرداران بزرگ دیگر عرب بود . طبری این مکاتبات راتقل میکند (تاریخ امم والملوك جلد پنج ص ۸۱) باین ترتیب بین طرفین عجالةً معاهده برقرار واردوی اسلام باستقامت شرق بحرکت افتاد .

جنگ مرغاب : در حدود مرو الرودوموضع موسوم بقصراحنف،عسکر احنف باقوای ملی که بقول مورخین عرب بالغ برسی هزارنفربود ملاقی‌شد ، این عسکر از مناطق دور وپیش مرغاب و میمنه وجوز جان جمع و برای مقابله با عرب حاضر پیکار گردیده بود ، عربها از کثرت عدد طرف مشوش بودند ، ولی قضاً منطقه حرب طوری واقع بود که جناحین عرب را در پا و کوه استوار داشته ، وطرف را ضیق محل مجال نمیداد تا کل‌قوایش را بکار اندازد ، درهر حال جنگ شروع وبالاخره منجربغلبه‌عرب گردید . ازین بعد احنف توانست به گوزکان گذشته‌وبه‌بلخ برسد،حکمران محلی بلخ نیز در عوض قبول تادیه‌پولی توانست با احنف مصالحه‌نماید ، احنف از آنجا جیحون را عبور و با ستقامت ولایت خوارزم بحرکت افتاد ، ولی شدت سرما او را مجبور نمود ازین آرزو چشم پوشیده وبخوارزم نارسیده ببلخ مراجعت واز آنجابه نیشا پور عودت کنند . متعاقباً تمام این فتوحات نیمه پخته احنف در حرکت قارن هراتی از بین رفته و تنها منطقه نفوذ عرب منحصر بولایت نیشا پور گردید ، که در آنجا عبدالله خازم تا سال ۳۶ هجری بعنوان حاکم عرب حکومت می نمود .

ماهویه حکمدار مرو: درسال ۳۶ ماهویه حکمدار محلی مرو یعنی آنمردیکه سیاست اتحاد باعرب را بغرض از بین بردن دشمنان تورکی وچینی ونفوذ ساسانی تعقیب میکرد ، بعد از آنکه یزدگرد را از بین برده وعجالتاً از قوای تورك وچین اثر خطرناکی نمیدید ، برای استطلاع از چگونگی اوضاع عرب شخصاً بدربار خلافت سفر نمود اینوقت امیرالمومنین علی‌ابن ابی طالب کرم الله‌وجهه خلیفه بود ، وبا ماهویه معاهده قدیم ابن عامررا درمورد ولایت مرو تجدید وهم منشور رضایتی عنوان دهاقین وسوارزان مرو عنایت کرد ، ولی همینکه ماهویه وارد مرو شد چون از وقایع اختلافات مرکزخلافت وجنگ جمل وغیره‌اطلاع کافی داشت درصدد همکاری با سائر خراسانیان برآمده وبزودی سر حدات

شا پور را در مقابل عرب استحکام نمود ند . خلیفه رابع رض از استماع
ن خبر درسال ۳۷ جعدة بن هبیره را بصفت وا لی به نیشا پور اعزام کرد ، ولی
الی ازقبول او استنکاف ورزیدندوجعدة مجبور بعودت شد ، وامیرا لمؤ منین
عوض خلید یربوعی را باقوت کافی سوق نمود ، اما اونیز مجبورشد بانیشاپو ریها
رو یها هردو مصا لحهٔ امضا کنند فقط با شرط اینکه دو دختر از یك خاندان
هشم مرو به او بد هند تا بحضور خلا فت تقدیم کنند ، این قرار عملی شد ،
دخترها بمرکز خلافت رسیدندولی چون در دعوتی که از آنها به نکاح
مل آمدنه پذیرفته ، و خواهش از دواج باپسران امیرالمو منین نمودند ،
شانرا نیز خلیفه اسلام رد کرد ودخترها به مرو مراجعت نمود ند ، طبری در
د ۵ ـ ۶ تار یخ امم والملوك خود ازین و قا یع قصه میکند (جلد ۵
۲۳۲ جلد ۶ ص ۳۵) ازین بعد نفوذ عرب در حصص خراسان شمالمغربی
موضوع و مفهومی نداشت ، تا آنکه دولت اموی در شام مستقر و مجدداً
حات اسلامی آغاز شد .

اولین خلیفه اموی : در ۴۲ هجری امیر معاویه ا و لین خلیفه خاندا ن
ی قیس بن هیثم را بولایت نیشا پور اعزام کرد ولی هنوز دائرهٔ نفوذ او
ن ولایت تجاوز نمیکرد ، درسال ۴۷ هجری حکم ابن عمیر غفاری
وا ن وا لی خرا سان گرفت ، و او خواست ا ز و لایت
پور قدمی فراتر گزارد ، لهذا باستقامت ولایت هرات سرقیات وبواسطهٔ
نشان دلیر خود ش المهلب با و لایت غور داخل جنگ شد ،
المهلب باسعی زیادی که کرد نتوانست در برابر قلاع مشید ومردم
شورغور کار اساسی ازپیش برد ، ودر آخر مساعی او مصروف این شد که چنان

خود ش را ا ز ین ولا یت نجات بخشد ، د ر عـو ض غفـا ر ی از نیشاپور به و لا یت مر و کشید ه ، وچو ن از ما هو یه اثری نبود ، آنجا تمر کز اختیار کرد ، البته این اقدام غفاری از نظر سوق الجیشی بماوراءالنهر قیمتدار بود .

اما امپراطوری فعال بنی امیه نمیخواست باینچیز ها اکتفا نماید بـلـکـه منظور او استیلا بر تمام دنیا معلوم آنوقت بود ، خلیفه المسلمین امیر معاویـه مؤسس این سلسله که در دمشق نشسته ، ودربار خلافت اسلامی را بـه تجملات مرسومه رو م شرقی آراسته بود ، تنها مرد بزرگ جهانداری نی ، بلکه شهنشاه جهانگیری هم بود ، بحریهٔ قویهٔ او آبهای مدیترانه را بطور متوالی شگافته وجزائر را یکی پی دیگری استیلا مینمود ، وقشون بیمانند و فـداکـارش در شرق و غرب مصروف جهانکشائی و پیکار ، و بحر یه همین مرد بود کـه به جزیره سیسل حمله وقسطنطنیه قلب امپراطوری روم شرقی را درمحاصره کشید .

توطن قبایل عرب . در هـر حال درعهد همین یاد شاه در سال ۵۱ هجری افسر درخراسان شمالی ، مقتدر ی چون ربیع بن زیاد حارثی با پنجاه هزار عسکر بطور خانه کوچ در کشور خراسان اعزام شد ربیع در قهستان باعده از عساکر مدافع باد غیسی هرات مقابل و فاتح شده بلا فاصله باستقامت بلـخ بحرکت افتاد ، ربیع دربلخ از مشاهده او ضاع با ینفکر افتاد که بهتر است با اهالی از درصلح داخل شودلهذا بزودی حکمران محلی بلخ قرار داد قدیم احنف را بالو تجدید نمود ، ربیـع ازین بعد جیحون را عبور و بعد از زد وخوردی بـا اهالی ماوراءالنهر مراجعت و در ۵۳ از دنیا گذشت ، ربیع مـرد ولی ریشه های او قوی شده میرفت مهاجرین خانه کوچ عرب در نقاط مهمهٔ شمال کـشور رحل اقامت انداخته وبا مردم بناء آشنائی وحتی خویشاوندی گذاشتند ، این اختلاط همراوه بتدریج زیاد شده وغبار بیگـانگی ونفرت را تااندازه ازبین طرفین

میبر داشت ، واز دیگر طرف اهالی بحقیقت دین اسلام آشنا شده ومیرفت که آهسته آهسته برای قبول این دین متین بدون اجبار حاضر شوند. حکام آیندهٔ عرب نیز سعی کردند حتی المقدور باخراسانیان که بسهولت سردربند کسی نمی آوردند بامدارا ومساوات بیشتری رفتار کنند ، چنانچه در تمام نقاط متصرفه و مطیعه خراسان معامله غالب و مغلوب وجود نداشت ، و عمال دولت مقتدر اموی از منفوحین به کمی قانع شدند، وگذاشتند مرور زمان وموانست دائمی طرفین رابهم نزدیك واسلامیت را تعمیم بخشد ، بهمین جهت است که مورخین از قبیل ابن اثیر وغیره ملتفت این نکات بود، و گفته اندمسلمین درخراسان نتوانستند اسلامیت راباقتوحات خودشان دوش بدوش ترویج کنند .

توجه عرب بماوراءالنهر : درهر حال بعد از مرگ ربیع سائر حکام عرب که وارد خراسان شمالی شدند ازقبیل عبیدالله ابن زیاد در ٥٤ وسعید بن عثمان در ٥٦ ، و اسلم زراعه، و عبدالرحمن بن زیاد در ٥٩ ، اینهمه بیشتر درمرو بوده و بجنگهای ماوراءالنهر مشغول میشدند ، چنانچه بدون سعید که ترمذرا آنهم بمصالحه گرفت دیگر هیچکدام درحصص خراسان گرمهمی از پیش نه بردند ، امیر معاویه هم درسال ٦٠ ازدنیا چشم پوشید ، ودر ٦١ (خلافت یزید) سلم بن زیاد والی خراسان شمالی گردید ، اینشخص در نتیجه رفتار خوبی که نمود توانست قلوب خراسانیان را جلب کند ، ولی مردم میخواستند بکلی سلطهٔ عرب از بین برداشته شود ، سرکرده گان ملی خراسان فرار گذاشته بودند کدره رزمستان دریکی از شهرهای کوچك خوارزم اجتماع و کانفرانسی تشکیل ، وپلانهای حرب ومدافعه ضدعرب طرح ، ودر تابستانها عملی سازند ، سلم زیاد عبدالوظیفه مجبور بود این طرح را از بین برداشته ، و لهذا ششهزار عسکر بقیادت مهلب در شهر کانفرانسکاه خوارزم سوق ، و اینها درشبا خون ناگهانی آنشهر را محاصره کردند ، اهالی بروی توانستند دربیل پنجاه ملیون

نقد وجنس افسر عرب را راضی ورؤساء ملی را از خطرنجات بخشند ابن اثیر اینوقایع را بتفصیل ذکرمیکند (جلد٤ص٤٩ ـ ابن اثیر مؤلفه ابو الحسن علی بن محمد) خراسانیان ازین پس برضد سلم زیاد شده ودرهرجاسر بشورش برداشتند و مرویان خود سلم را ازطرف خویش معزول داشتند ، درینوقت خلیفه یزید دردمشق مرده وجایش را امیر معاویه دوم اشغال کرده بود ، سلم جانب نیشاپور مراجعت کرد، وعبدالله خازم را عوض خود گماشت خراسانیان دربن میانه از تعصب قبیله وی عرب استفاده ، ودر ورود عبدالله طرف مخالفین او را التزام کردند، عبدالله مجبورشدمدتی بامرووم‌رو الرودجنگیده وحکومت خودرااستقراری بخشد ، ولی مردم درهرات تمرکز گرفته اوس شعلبه را برضداو آمادهٔ کار زار ساختند ، یکسال دیگر عبدالله در هرات مشغول جنگ ماند تافتح نمود ، و آنگاه در سال ٦٥ به مرو بازگشت و تا ٧٢ باقیماند . خلیفه مروان اول در ٦٥ مرده وجایش را امیر عبدالملك خلیفه معروف اموی اشغال کرده بود ، ولی خراسانیان نگذاشتندعبدالله خازم با امیرالمؤمنین بیعت نماید لهذا عبدالله اعلان استقلال خراسان نمود ، بکیروشاح دشمن دیرینه عبدالله در خراسان ازطرف خلیفه بعوض اومنصوب وبلا فاصله باقبایل و اتباع خود داخل جنگ برضد عبدالله گردید ، مدتی جنگهای خونینی بین این قبایل و سرد اران عرب جاری بود تا بالاخره در ٧٢ عبدالله کشته ، وبکیر بن وشاح جای او نشست. خلیفه دمشق در ٧٤ هجری امیه بن عبدالله را بعنوان والی خراسان مقرر نمود، ولی خراسانیان توانستند بار دیگر درامه سابق را تماشا نمایند ، باینمعنی که بکیرتن درنداد واونیز مثل عبدالله اعلان استقلال امارت خراسان نمود امیه بااو داخل جنگ شد . وپس از یکرشته جنگهای صعبی که قوای اصلی عرب را در خراسان شمالی به تحلیل میبرد ، بالاخره درسال ٧٧ توانست بکیر را کشته وخودش بحکومت مستقر گردد ، امیه ازینپس دلیر ترشده از

مرو ببلخ عسکر کشید و خواست اینبار مستقیماً ولایت بلخ را مثل نیشاپور و مرو تحت اداره خود قرار دهد ، ولی مردم ازدرجنگ پیشامده وبطوری شدید مصروف پیکار شدند که امیه باتمام قوای خود محصور شد ، امیه بازحمت زیاد توانست خودش را ازچنگ بلخی ها نجات داده ودر مرو برساند .

حجاج وقتیبه : عبدالملك که در دمشق اتصالاً اخبار خراسانیان را میگرفت احساس کرد اداره ولایات آنها انضباط سختی میخواهد . لهذا در ۷۸ـ امیه را ازحکومت معزول وامور خراسان مفتوحه را بیکی ازفعال وجدی ترین مردان عرب یعنی حجاج ثقفی داد ، حجاج مهلب را باداره خراسان شمالی وعبیدالله بن ابی بکره را بحکومت سیستان اعزام کرد ، مهلب مرد متقی ونیك نفسی بود ، بمردم ضرری نرساند وتا ۸۲ بمقام خود باقیماند ، والبته کار بزرگی هم در خراسان شمالی انجام نداد ، حجاج یزید را عوض او مقرر ، و در ۸۵ مفضل را بجای یزید گماشت . ولی هیچکدام ازگذشتگان خود در خراسان شمالی قدمی فراتر گذاشته نتوانستند . لهذا عبدالملك شخصا قتیبه مهروفتر بن سرداران عرب را بحکومت خراسان مفتوحه انتخاب واعزام نمود .

قتیبه همینکه در مرو رسید ایاس بن عبدالله را بامور حرب و عثمان بن سعید را بامور خراج ودفتر مقرر ، و خودش با سلطنت جیحون حرکت کرد ، قتیبه ازجیحون عبور وتمام علاقه چغانیان وشومان بحکمرانان بومی آنجا مساعده ومصالحه برقرار نمود ، واز دیگر طرف بواسطه برادر خود صالح درماوراءالنهر تافرغانه بموفقیات کرد ، منصبدار کار آزموده اوالصرین سیار درعلاقه های کاشان آوزوشت واخشیکت فتوحاتی ومعاهداتی نمود ، وقتیبه شخصاً بلخ رفت ، حکمدار معلی بلخ که بعنوان اسپهبد داشت ومرد داران دیسه ومجرین بود دراول بفرض معلوم کردن مقدار صداقت حریف جدید باو دخول جنگ نشد وبمساعدها مساعده ومصالحه قتیبه را قبول کرد .

نیزك بادغیسی : قتیبه پس ازین نامهٔ بحکمران محلی بادغیس «نیزك» مرقوم وبواسطه سفیرخود سلیم نام اعزام کرد ، قتیبه درین نامه لهجه درشت بکاربرده و گفته بود اگر اسراءعرب را که دردست داری رها نکنی بخدا وند قسم است تا زنده ام از جنگ تودست نخواهم کشید تاترا بچنگ آرم . نیزك بعد از مطالعه مکتوب قتیبه سفیر اورا از طرز مخاطبه قتیبه تلویم کرد ، و گفت با همچو منی اینطور سخن گفتن از احتیاط دوراست ، سفیر آنقدرهوشیار بود که علی الفور باملایمتی تمام گفت گرچه قتیبه طبعاً مرد شدید است ولی درمقابل سخنان نرم بی اندازه ملایمت اختیارمیکند ، واین نکته را زیاد کرد که بگمان من مصلحت طرفین در مصالحه میباشد ، نیزك پیشنهاد کرد درینصورت باید قتیبه قبول کند که برای همیشه عسکر وبد خول وعبور ازخاك بادغیس مجاز نیستند . سفیرقتیبه نزد اوعودت و پیشنهاد نیزك را تقدیم کرد وقتیبه نیز که مثل سائر سرداران هوشیار عرب میخواست زعدم مرکزیت واتحاد خراسان شمالی استفاده کند ، عجالتاً اینقرار را پذیرفته فیصله امر بادغیس را بوقت دیگر گذاشت . قتیبه به بخارا وصغد عسکر کشید بعد ازحرب وصلح مراجعت نمود ، درین سفر نیزك حکمران بادغیس هم با عتماد معاهده خویش با اوبوده طرز جنگی قتیبه را باهوشمن ترصد میکرد ، چونکه ربها بر شجاعت جبلی خود اینك فنون جنگی را از محاربات روم وفرس ستفاده واضافه کرده بودند.قتیبه درآمل رسیده بود که نیزك ازو وداع ، و بلا اصله بجانب بلخ کشید ، حرکت نیزك آنقدرسریع بود که فقطدر نوبهاردم گرفت ونکه او از جانب قتیبه احساس خطرمیکرد ، این احساس نیزك مقرون بحقیقت د ومتعاقب حرکت او قتیبه از اذنی که داده بود پشیمان ومغیره بن عبدالله رابه نقیب اواعزام کرد ، نیزك داخل وادی خلم شده بود که مغیره رسید ، ولی چون ید تاب نبرد نیزك ندارد ، ناکام مراجعت کرد ، نیزك این حرکت قتیبه را ای شکستن معاهده دلیل گرفته و اعلان مخالفت نمود ، نیزك خواست اینبار

تمام قواء پراگنده قوم را جمع و متفقاً برعلیه نفوذ عرب بکار اندازد ، لهذا به امراء معروف محلی ازقبیل «جغبویه» شاه محلی تخارستان ، اسپهبد و لایت بلخ رئیس ملی مرو «باذان» وسائر حکمرانان جوزجان ، فاریاب و طالقان نامه های نوشته ، واینهمه را به تشکیل یك اتحادیهٔ ملی ضدعرب دعوت کرد وهمچنین به رتبیل کابلشاه اطلاعداد که در صورت مغلوبیت این اتحادیه از عرب ، قلمرو کابلشاه پناه‌گاه فرار یان و خزینه احمال و اثقال شان باشد . رؤساء ولایات شمالی همه ایندعوت نیزك را پذیرفته وقبول کردند که حسب مقررات او در تابستان سال آینده بحیث مجموعی با عرب داخل پیکار شوند . رتبیل شاه بعلاوهٔ قبول پیشنهاد نیزك زیاده کرده بود که هنگام لزوم برای استخلاص رؤساء این اتحادیه از دست عرب داخل اقدامات نیز خواهد شد . در میان تمام این مدعوین نیزك از جانب جغبویه فرمانروای تخارستان تشویش داشته ، و برای رفع این اندیشه بترتیب مخصوص جغبویه را محترمانه باز نجیر زرین مجوف ودر آن درجی خود تو فیف نمود ، اما جغبویه اظهار موافقت کرده ، و بیرقی نمایندهٔ عرب را که بعنوان حاکم جدید پهلوی شاه تخارستان اقامت داشت طرد و اخراج نمود ، ونیزك درهلان که دارای قلعه مستحکم جنگی بود فرار کرده اعلان کرد ، رؤساء ولایات هنوزنرسیده تهیهٔ حرب دلوازم جنگی بهرا آمده بودند که فرمان زمستان عبدالرحمن برادر قتیبه در بروزن باغ بادارده هزار عسکر مکمل رسیده توقف اختیار کرد ، قتیبه قصداً به تعویق ولایت پنجه رجت ، و در نهایت غضب بعلاقه مرو الروذ حمله کرد ، حاکم محلی طالقان جنگ شدیدی پیش نمود و تلفات طرفین سنگین بود ، قتیبه سرانجام بر طالقان دست آورد همه را دوطول چهارفرسخ چوبها آتش زد ، وبالاخره وجود بستانهای فاریاب حرکت کرد ، همزمان باتمام جنگ ولایات شمال آماده بود ، ولهذا

حکمرانان محلی هردو جا بمصالحه پیش آمدند ، قتیبه بعجله جانب بلخ حرکت کرد ، اینوقت برادر او عبدالرحمن بصفت پیشدار بخط تاشقرغان پیش میرفت ، نیزك معابر بغلان را بمردان جنگ محکم نمود ، و عبدالرحمن ومتعاقباً قتیبه مجبور شدند مدتی درخطوط اولیه نیزك مشغول جنگ باشند چون قتیبه از دست یافتن بقلعه جنگی نیزك مأیوس ، و خطوط مواصله و غله رسانی خودش را طولانی وزیرخطر میدید ، سعی کرد راه علاجی بدست آرد درینوقت جاسوسی ماهر اورا ازمعبر نهانی این قلعه آگاه ساخت ، وسپاهیان قتیبه بسرعت و ناگهانی داخل قلعه شد ، درینجا جنگ سختی رخداد ولی کار گذشته بود قلعه مفتوح و عسکر نیزك اکثراً تلف گردید ، اما نیزك مردی نبود که باین سهولت ازبین رود ، او بسرعت جانب سمنگان اندراب در دامنه هندوکش عقب نشست ، و قلعه جنگی موسوم به «گرز» را معسکر گرفت ، قتیبه وقت را ازدست نداده و بعجله اورا تعقیب و در دو فرسخی گرز وضع الجیشی اختیار کرد نیزك ذخائر قیمتدار خودش را از درهٔ خاواك و قله هندوکش عبور و بدربار کابلشاه فرستاد ، وخود بجنگ ودفاع استوار نشست ، قتیبه دو ماه مشغول جنگ حصار بود ، وآهسته آهسته خزان نزدیك ، وخطر حلول زمستان و بندش راها پیشتر می آمد . قتیبه که اینخطر را احساس و تهدید بزرگی درین نقطه دوردست برای اردوی عرب میدانست مجبور شد خلاف رسم عرب و حکم آئین اسلام یعنی به نقض وعده رفتار کند . لهذا او بسلیم بن ناصح امر کرد که برسم سفیر نزد نیزك رفته با او مذاکره صلح آغاز و در نتیجه اورا برای ملاقات قتیبه حاضر کند . منتها در وعده و امانی که به او خواهد داد از قول خود سفیر باشد نه قتیبه . قتیبه سفیر را در صورت عدم کامیابی تهدید بمرگ نمود و سوگند برداشت که اورا بدار خواهد زد . در هرحال سفیر مذکور بعد از آنکه در کمین گاهای راه عساکر مسلح و مخفیانه گذاشت خودش بابارگی ازجلو او تان داخل

قلعه نیزك شد ، درینوقت قلعه گرز مثل طبل اماسیده جلوه نموده ، و از ارزاق و سلوفه محروم بود ، بعلاوه مرض چیچك در گرزو بائی شده سبب مرگ اطفال و هراس ساکنین آن گردیده بود ، حتی جغبویه سکمدار پیرتخارستان نیز این مرض اطفال را در گرز گذرانید سفیر قتیبه. بحضور نیزك قبول و هدیه حلوا را تقدیم نمود ولی قحط غله کار را بجائی رسانیده بود که اتباع نیزك جاده ادب را انحراف و بدون استیذان بخوردن حلوا و نان درروی هوا شروع کردند ، سفیر مسئله سلح را مطرح قرار داده و نیزك را بقبول ملاقات قتیبه دعوت نمود ، نیزك اظهار عدم اعتماد بقول قتیبه را در میان آورد ، سلیم گفت من بتو قول امان و اطمینان میدهم آیا قبولداری ؟ نیزك جواب دادنی ! ولی اتباع او که هنوز بخوردن حلوا مشغول بودند متفقاً فریاد کردند آری ! نیزك که نقطه ضعف عسکر و قلعه گرز را احساس میکرد ، زیاده ازین گفتگورا با سلیم لازم ندیده و برای عقد معاهده و ملاقات قتیبه حاضر شد ، نیزك تا مراجعت و کالت خودش را در گرز به « شقران » برادر زاده خود داد ، وجغبویه وسول نامی را بوکالت خود گذاشته وهردو با تفاق سفیر عرب وعدهٔ از محافظین خویش از قلعه خارج شدند ، همینکه بقرار گاه قتیبه نزدیك شدند ، عساکر کمین کردهٔ عرب از جا در آمده وبین نیزك وجغبویه باعساکر محافظ آنها سدی کشیدند درهمین آن بود که نیزك سلیم را مخاطب قرارداده وفریاد کرد خیانت ... درهر حال نیزك و جغبویه دیگر اسیر بودند ، و قتیبه فورا بقلعهٔ گرز شتافته مرد ومال هردو را تحویل گرفت ، وقرین مرگ که دوازده هزار اتباع نیزك وجغبویه را بقتل رسانید .

قتیبه بمعامله مراتب را بواسطهٔ سوران چهار بحجاج مرقوم وراجع بگذشتن نیزك استیذان نمود ، حجاج از قتیبه فوق العاده ناراض بود ولیذا فورا امر قتل اورا چهار روز گذشت تاجواب حجاج به قتیبه رسید ، آنگاه قتیبه نیزك و برادرش را بدار زده وسر اورا چنانچه رسم امویها بود بحضور حجاج تقدیم کرد ،

جغبویه شاه تخارستان نیز بدربار دمشق اعزام و بالاخره در آنجا جان داد ، و باینصورت قتیبه از دشمن جراری خلاصی یافت . ابن اثیر بتفصیل ازین داستان قصه میکند ، (ابن اثیر جلد ٤ ص ٢٦٣)

قتل یرغمل قتیبه : قتیبه از اندراب بمرو مراجعت ، وحکمران جوزجان را احضار و یرغمل های چندی از و گرفت ، ولی حکمران مذکور درعودت خود مریض وفوت شد ، وچون قتیبه بعد ازمعامله بانیزك اعتبار قول وعهود خودش را درنظر خراسانیان باخته بود لهذا مردم گمان کردند حکمران جوزجان نیز از طرف قتیبه کشته شده ، پس یرغمل عرب (حبیب بن عبدالله باهلی) را که درنزد حکومت محلی جوزجان بود از تیغ کشیدند ، قتیبه بناچار بقیه یرغملهای جوزجان را در مرو بقتل رسانید ، حکمران شومان هم از قتیبه سلب اعتماد کرده وبجنگ حاضر شد ، ابن حکمران جنگی باتمام مردان خود در میدان جنگ کشته ، وقلعه او بواسطه منجنیق شکاف خورده آل و اولاد او اسیر گردید . قتیبه ازین بعد درکش ونسف سوقیات وبعد از فتح متوجه جنگ فاریاب شد ، اهالی دولت آباد سخت جنگیدند وچون قتیبه از خراسانیان متغیر بود اینبار بعد از فتح فاریاب بر خلاف رسم عرب و اسلام تمام آنجا را بسوخت ، و بسبب همین عمل نزد عرب نام متحرق گرفت ، قتیبه ازین پس بصغد وبخارا سوقیات و اخذ خراج نمود وضمناً برای اطلاع مردم بخارا وتعمیم اسلام اجازه داد قرآن کریم بزبان دری آنروز خوانده شود وخود درصدد هجوم بقلمرو کابلشاه برآمد ولی هیئت سفارت رتبیل نزد قتیبه حاضر واداء باج و قبول نماینده عرب را در مرکز کابل پذیرفته وباین ترتیب با قتیبه مصالحه برقرار کردند . وقتیکه قتیبه خواست بموازم سوقیات نماید خوار زمشاه عیناً رفتار رتبیل را تعقیب وباقتیبه بقبول اداء خراج صلح نمود . قتیبه آرام ننشست وعلی الرغم معاهده ئیکه باحکمران سمرقند داشت

بجانب او عسکر کشید . حکمدار سمرقند بجنگ پیش آمد و از حکمداران شاش وفرغانه کمك خواست . معهذا در جنگ پیشقر اول سپاه سمرقند مغلوب و متعاقباً شهر سمرقند از منجنیق شکاف خورده وشهریان بقبول اداء دو ملیون درهم و تاسیس مسجدی در شهر و سی هزار عسکر بعرب دادن مصالحه نمودند وقتیبه با عسکرش در شهر بفرض اداء نماز داخل شد دیگر نخواست بحکم معاهده تن داده وخارج شود بلکه حکمدار سمرقند را اخراج و غنایم زیاد گرفته : دختر کی از شهزادگان محل را باخبر این فتح نزد حجاج فرستاد، دختر بحضور خلیفه ولید (۸۶ ـ ۹۶) رسید وبعد ها یزید ازو متولدشد، ترتیب فتح سمرقند در خراسان بد تلقی شده وخراسانیان آنرا دلیل دیگری به بد قولی قتیبه گرفتند ، اما قتیبه اهمیت نداده مغیره بن عبدالله را بخوارزم سوق وحکمران آنجا را مجبور به تادیهٔ باج وقبول حاکم تازه عرب در پهلوی خود نموده . قتیبه با چنین جرأت بیباکی تا اواخر قرن اول هجری در خراسان حکومت راند ولی ولید اول در ۹۶ فوت وجای اورا سلیمان اشغال ولهذا انضباط قتیبه آغاز کرد ، چونکه قتیبه وحجاج مردو درمشورهٔ ولید راجع بخلع سلیمان از ولیعهدی وتقرر عبدالعزیز پسر ولید بودند بنا همفکر وهم اتفاق بودند پس همینکه سلیمان خلافت کرد قتیبه در خراسان تمامی پسران خراسانیان را بامر قتل سلیم بن را از خلافت بطلان ، دعوت به بیعت شخص خود نموده و عربها حاضر بتبدیل این خلیفه نبوده خاموش ماندند قتیبه خیال حمص خویش را ترك کرده وخواست بجانب قلب خراسان بپردازد لهذا در نطق خود تذکر داد که من از حیث ماهور ، سلاح ، عسکر و نانی آرزو دیدن وغیره از اهل عجم میباشم ولی خراسانیان که از هم خلاف نمی آیند خاموش ماندند عربها از کناره گیری خراسانیان قوی شده و از همه بیشتر قبائل مضر وربیعه هم به وی کمك کرده نمیگذاشتند قتیبه بسوء

اطاعت کردند وقتیبه کم قوت ماند . درینوقت تعداد مردان جنگی عرب در خراسان شمالی بقرار ذیل بود :

از بصره ۹۰۰۰ ـ از بکر ۷۰۰۰ ـ تمیمی ۱۰۰۰۰
قوم عبدالقیس ۴۰۰۰ ـ قوم ازد ۱۰۰۰۰ ـ از کوفه ۷۰۰۰ } ۵۴۰۰۰ نفر
ازاد شده کان عجم ۷۰۰۰ ـ

حیان خراسانی: درهرحال جنگ داخلی عرب بین قتیبه و وکیع شروع و خراسانیان بیطرفانه تماشامیکردند، همینکه کار بمرحله نازك وفیصله کنی رسید، خراسانیان زیر قیادت یکمرد فعال خراسانی موسوم به « حیان نبطی » ـ نبطی برای آنکه لکنتی درزبان داشت ـ طرف وکیع را الزام کردند و درنتیجه شورش عامی برپا وقتیبه باخاندان خودش یکجا بقتل رسیدند ، وبا ینصورت عرب از افسر نا موری محروم وخراسانیان از دست حاکم شدیدی خلاص شدند ، معهذا خراسانیان بعد از مرگ قتیبه بعربها گفتند حیف از چنین مردی که کشتید اگر ازمابودی اورا میپرستیدیم، ولی افسوس که اوبحکم حجاج در خراسان اختلال وقتال برپاوغله را قیمت وبیوفائی بعهد کرد . اسپهبد حکمدار پیر بلخ وقتیکه از مرگ قتیبه شنید عربها را از کشتن چنین مردی بدگفت وسرزنش نمود . درهرحال قتیبه مرد و وکیع دوامی نکرده در سال ۹۷ یزید بن مهلب بعنوان حاکم خراسان مفتوحه وارد مرو شد ، واولاد تنها وکیع وخاندانش را محبوس بلکه خراسانیان دخیل در اینکار را تحت فشار قرار داد ، زیرا او احساس میکرد که بیشتر نفاق بین قبایل عربی در خراسان ازطرف خراسانیان اشتعال میشود، چنانیکه حیان خراسانی درتولید نفاق بین عرب زیاد کار میکرد ، وبالاخره بهمین سبب ازطرف سعید والی عربی خراسان بزهر هلاك گردید.

امیرالمومنین عمر بن عبدالعزیز وقتیکه بمسند خلافت نشست (۹۹) یزید مهلب

را از خراسان محبوساً احضار و جایش را به جراح بن عبدالله در سال ۱۰۰ داد ، واین آن وقتی بود که اقتدار خلافت عرب ازسواحل عمان تا اوقیانوس اطلس واز قفقاز تاخلیج فارس منبسط و در کشور اسپانیا ببرق فتح امویها در اهتزاز بود ، معهذا هنوز عسکر وافسر عرب در مدت یکقرن نتوانسته بود در کشورخراسان موفقیت اساسی بدست آورده وحکومتی قادرومطیع تشکیل کنند. خراسانیان همینکه امیرالمومنین عمر عبدالعزیزرا شناختند ازحکام عرب شکایت ونوشتند که اینها متعصب وقوم پرورند، از تو مسلمانان خراسان جزیه میخواهند و به عسکر خراسان درغزوات خارجه غنایم نمیدهند . خلیفه جراح را احضار، و دو نفر عبدالرحمن نامان را بامور حکومت وخراج خراسان مفتوحه مقرر و ایشان را به خوش رفتاری بامردم امر، واز انتقام آینده خراسانیان تهدیدنمود. در سال ۱۰۲ سعیدبن عبدالعزیز عوض عبدالرحمن بن نعیم القشیری بحکومت خراسان شمالی مقرر شد وا و توانست مبلغین خانواده عباس را که وارد خراسان شده وبرند امیرانموی کنز میکردند دستگیر کند. ولی آن خراسانیانیکه بفیلتر یعمومیتی خریدارشده بودند ازموقع استفاده و مبلغین را بامنیت خود آزادو در خفا تقویه نمودند . خلیفه یزید ثانی خلیفه اموی (۱۰۱ - ۱۰۵) سعیدحرشی را درسال ۱۰۴ بخراسان اعزام کرد. وایشخص در ماوراالنهر بجنگهای چندی مبادرت ولی بموفقیت پیشرفت . در سال ۱۰۴ عوض او اسلم بن سعید والی خراسان شد. اما معلوم است این تبدلات سریع وپیاپی حکام عربی خراسان مانع آن بود که ایشان بتوانند دست بکار مهم و اساسی زنند .

ازسال ۱۰۶ تا ۱۰۷ هـ اسد بن عبدالله بجای حکم خراسان شد. او از طرف خلیفه هشام اموی (۱۰۵-۱۲۵) مقرر وحکمران میگردد . حکمران نو اشخاص اعدام هیئت مبلغین خانواده عباس در سال ۱۰۰ و بازموفقیت او در

غرجستان و غور است ، اسد از راه مرغاب به غرجستان پیش شد و « نمرون » حکمدار بومی غرجستان بمقابله پرداخت ، اسد پس از رزم با نمرون داخل مذاکره شده ومصالحه بااورا امضاء کرد، نمرون نیز بعدها بمیل خودش دین اسلام اختیار کرد. اسددر همین سال۱۰۷ بعد ازجنگ غرجستان باغوریها داخل حرب گردید ولی درینجا نتوانست کار مهمی انجام دهد، لهذا درسال ۱۰۸ مکرراً باغور رزم داد، اما اینبار هم‌موفقیت محکمی حاصل نکرد، اسد درهمین سال مصلحت دید که یکنفر سردار محلی بلخ موسوم به برمک ابوخالد بن برمک رابعنوان حاکم ولایت بلخ مقرر نماید، درسال۱۰۹ خلیفه‌هشام اسد رااز حکومت خراسان شمالی موقوف و عوضش اشرس بن عبدالله رامقرر واعزام کرد. اشرس بزودی درسمرقند عسکر کشی کرد، ومردم بسیاری در آنجا ها بدین اسلام گرویدند ولی‌چون متعاقباً جزیه زمان کفر بغرض تلافی کسر خزانه ازایشان خواسته شد مجدداً ارتداد واز تورکها برضد عرب استمداد کردند درجنگهای متوالی که‌بین طرفین در پیوستند ، بخارا، کمرجه و غیره واقع شد عربها مغلوب گردیدند . و اشرس در ۱۱۱ موقوف شد. و جنید بن عبدالرحمن رسید. او عمارة بن‌حریم را در ۱۱۲ با هژده هزارعسکر بجنگ تخارستان اعزام کرد و در جناح او ده هزار عسکر دیگر تعین نمود ، ولی معلوم نیست این عسکر در تخارستان چه نوع کاری انجام داده است . خود جنید برای تلافی شکست ده‌سال پیشترعرب درمقابل‌ماوراءالنهر وتورکها باعسکر زیادی جیحون راعبور کرد . ومتعاقباً خلیفه هشام او را بواسطه قطعات جدید اعزامی تقویه‌نمود . جنید درجنگهای نزدیک سمرقند وطوایبس دشمنان خودرا شکست سختی‌داد . ولی‌این مرد جنگی هم‌بزودی معزول و عوضش عاصم بن‌عبدالله واردشد . عاصم‌ازسر کشی خراسانیان ونفاق داخلی قبایل عربی خراسان

که مخصوصاً ازسال ۱۰۶ باینطرف زیاد تر شده و اغراض قبیله وی مضر ها و تمیمی ها کار را بجای نازکی کشانیده بودپریشان شده بالاخره بهشام نوشت که اداره خراسان ازحیز انتظام خارج شده و بایستی مستقیماً بحکومت عراق مربوط شود . هشام درعوض خود اورا موقوف و خالد برادر اسد سابق الذکر را بجایش درسال ۱۱۷ مقررنمود . اسد نیز در معیت برادر خود بود و متفقاً کار میکردند ، اینها تابسمرقند یکبار سوقیات کردند ودر داخله تابلخ رفتند ، وهم ازجمله سرداران مسلمان شده خراسان که ازمدتی باینطرف باعرب همکاری و بغرض توحید ملی درتعمیم دین اسلام در خراسان میکوشیدند یکنفر آنرا « جدیع کرمانی » در علاقه « توشگان » بدخشان بغرض فتح اعزام نمودند و اینشخص دران علاقه ها جنگ وفتوحاتی نمود . در ینوقت خراسانیان از یکطرف مبلغین عباسی راتقویه و برند امویها تحریکات میکردند ، و از دیگر طرف نفاق داخلی قبایل عرب رااشتعال وخود به تشکیل جمعیت های سیاسی می پرداختند ، منجمله « خداش » بالی طریقه خرمیه بود که اینك درخراسان تمرکز داشتهواز دشمنان خطرناك امیراطوری بنی امیه بحساب میرفت ولی اسد حکمران عرب بهر نوعی بود توانست شخص مذکورا مغلوب وبقتل رساند . ازسال ۱۲۰ تا ۱۳۰ هجری جعد بن حنظله و بعد ها یوسف بن عمر جدیع الکرمانی و یمان نصر بن سیار مرکز قبیله مضر بحکم بنی دیگری ازطرف خلافت بحکومت خراسان مقرر شدند واین از ابتداء هجوم عرب در سال ۳۱ هجرت درکشور خراسان تا سال یکصد سال زمانیه را دربر میگرفت . در تمام اینمدت یکقرنه نفوذ حکمکنه عرب درخراسان بیشتر درمرو ولایت نیشاپور وهرو تمرکز داشته ، و درسائر بلاد و ولایت شمالی افغانستان از قبیل تخارستان ـ بلخ ـ جوزجان ـ هرات و مضافات اینها اسم مستقیمی نداشتند ، بایستی که درتمام این مناطق اداره امیر خراسان محلی بود بعضی

باداء جزیه و باجی پرداخته و بعضاً نمایندهٔ ازعرب‌را بعنوان‌حاکم درپهلوی خود بذیرفته و احیاناً قطعه ساخلوی عرب را درمرکز خود می پذیرفتند ، معهذا در خلال اوقاتی که بدست می‌آوردند سراز اداء باج باز زده وبرای‌جنگ وشورش حاضر می‌شدند . ولی‌عربها سعی کردند که خودرا بیشتر دربلخ قوی‌داشته‌وحاکم وقبایل خود شان را درآنجا مستقر سازند ، در هرحال عمال اموی آهسته آهسته باینفکر افتادند که باخراسانیان مسلمان شده دست داده واز سرداران آنهابرای بقاء حکومت خود کار بگیرند . سرداران خراسانی دم از موافقت زده وباین ترتیب داخل امور کشوری ولشکری شده به تقویت همدیگرپرداختند ولی اینها در کمین فرصتی بودند که دولت مستقل خراسانی تشکیل نمایند .

زیرا ادارهٔ اموی را خلافت راشدهٔ اسلامی نی بلکه یك امپراطوری جهانگیر ومستبدی میدانستند درهرحال اینکار آسانی نبوده وامپراطوری قوی اموی درشرق‌وغرب عالم بیرق اقتدار نظامی‌وسیاسی افراشته‌داشت . لهذاخراسانیان دست به تشویق وتقویه خاندان بنی هاشم زده‌وخواستندآل علی وباعباس‌رارضی‌الله عنهم بنام دین ، عدل‌وحق‌برروی بنی امیه کشیده وباین نام امپراطوری بنی‌امیه‌را واژگون و افغانستان را مستقل وزمام امور حکمرانی خلافت اسلام را درشرق وغرب دردست گیرند . این طرح مهم آنقدر موانع ومشکلاتی درپیش داشت که محتاج بسی‌قربانی ها وصرف سالهای وقت وتدابیر عمیقی‌بود معهذاعقل خراسانی ازمدتی مشغول پیشبرداین‌نقشه بود ولی درهربار خواه بجنگ‌وخواه بصلح ناکام می شد . بالاخره مردی ظهور کرد که هم عقل سیاسی وهم تجربه کشوری وهم استعداد خارق العاده داشته واین‌سنگ بزرگ را ازجایش برداشت . این‌شخص عبارت بود ازابو مسلم خراسانی که شرح کار نامهای او جداگانه داده میشود.

ولایات‌غربی خراسان‌وعرب : و اما در جبهه غرب خراسان چنانکه دیدیم بعد از ۲۳ تا ۱۳۰ هجری ازفراربزدگرد وتعقیب عرب درسال ۲۳ هجری

مفرزه های اسلام بقوماندانی سهل بن عدی وعبدالله بن غسان بتولایت کرمان ، وزیر قیادت عاصم بن عمر تمیمی بولایت سیستان و تحت فرمان حکم بن عمر تغلبی بولایت مکران ریختند وبعد از جنگ و صلحی بدون اخذ نتیجه قطعی مراجعت کردند . در سال ۳۱ هجری باز مفرزه دیگر عرب بقوماندانی مجاشع بن مسعود السلمی بولایت کرمان سرازیر ، وبعد از گرفتن شهر سیرجان بسیستان کشیدند ، ولی اینبار گشته بسیار داده شکست سختی خوردند وبرگشتند ربیع بن زیاد بن اسد الزیال حارثی متعاقباً برای تلافی این شکست از قرارگاه عمومی نیشاپور وارد سیستان شد سپاه سیستان در سه میلی زرنج رزم سختی داد و بالاخره ایران بن رستم بن آزاد خو بن بختیار حکمران محلی سیستان حاضر شد که در بدل تادیهٔ هزار بنده وهزار جام زرین بعرب مصالحه بر قرار نماید . ربیع از زرنج به خواش وبست کشیده جنگهای زیادی بااهالی کرده تلفات بسیاری داد ، در هر حال بعد از آنکه اسرائی هم بدست آورده بود مراجعت نمود . مشاهیر اسراء ربیع اینها بودند : حصین ابوالحرث ، بسام ، سالم بن ذکوان ، عبدالرحمن آنکه نظر بلیاقت خویش منشی حجاج وبازرسحبخراج عراقین گردید . باین ترتیب ربیع از سیستان برگشت وقرارگاه ابن عامر سپهسالار عمومی عرب در نیشاپور رفت . اهالی بعد از رفتن او قرارداد ها را زیر پا گذاشته و استقلال محلی را از سر گرفتند ونمایندهٔ عرب را اخراج کردند .

ابن سمره وحمله بکابل : ابن عامر لشکری کافی زیر قیادت عبدالرحمن بن سمره وزابل وبلوچ ـ بفرض تسخیر قطعی این ولایات اعزام کرد ، وقتیکه ابن سمره بدر سیستان رسید ایران بن رستم توانست باز عهد قدیم ربیع را تجدید کند هنوز ابن سمره راحت مفصلی نکرده بود که امیرالمومنین عثمان رض از دنیا گذشت (۳۵) واو مجبور شد بسرعت بسر اردو عبدالله عامر برود ،

و کیل ابن سمره در سیستان امیر بن احمر یشکری مقرر بود ولی سیستانیان اورا محبوس وترتیبات عربی را از بین برد ند عبدالرحمن مجدداً بسیستان وارد شد وبعد از تأمین رنج به خواش وبست وزمین داور سوقیات نمود و در شهر « دوان » مرکز داور با اهالی حرب سخت نمود ' مردم بعد از جنگ در کوه « زور » یا «زوذ» محصور و بالاخره بقبول مصالحه حاضر شدند و عبدالرحمن ازمعبد مشهور زور مجسمهٔ رب‌النوع آفتاب‌را که از طلای ناب ساخته وچشمان یاقوتی داشت کشیده وخراب ساخت ' عبدالرحمن مرد بزرگی بود ' و یکعده فقهاء مشهوری از قبیل حسن بصری رحمة الله علیه وغیره بغرض تعلیم ونشر اصول اسلام همراه داشت ' و نقاط مفتوحه را فوراً زیر انتظام میگرفت ' او میخواست اسلامیت را با فتو حات خود در خطوط متوازی پیش برد ' درهرحال‌عبدالرحمن‌بولایت رخج یعنی قندهارپیش شد وبعد از ضرب و گردی باستقامت زابلستان یعنی ولایت غزنی بحرکت افتاد ' و این او لین باری بود که سواران عرب در غزنی و از آنجا بجانب کابل جولان میکردند ' ولی عربها درکابل کار مهمی ازپیش نبرده تنها کابلی هارا برای دفاع آینده بیدار ساختند . کابلشاه بعد از جنگ مختصری بقرار داد صلح امضاء کرد و عبدالرحمن بجانب سیستان مراجعت نمود . از جمله اسراء کابل اشخاص ذیل بعدها در عالم عرب مشهور شدند : باب‌مکحول الشامی‌فقیه ' سالم بن‌عجلان حمیدالطویل و نافع ' یك مفرزه عبدالرحمن بقوماندانی مهلب تاقندابیل در در ولایت بلوچستان نیز پیشرفت ولی بعد از زدو خورد مختصری مراجعت نمود باین ترتیب عبدالرحمن سه سال مصروف اسفار نظامی خودش بود اما همینکه خواست مثل نیشاپور زرنج را نیز قرارگاه نظامی ومرکز اداری‌عرب‌واسلام قرار دهد سیستانیان نه پذیرفته و گفتند تو عامل معاویه هستی در حالیکه خلیفه رابع بجای است . عبدالرحمن پافشاری نکرده عباد بن حصین را وکیل

تعین وخودبدربار خلافت‌عزیمت نمودامیرالمومنین خلیفه رابع رض عبدالرحمن بن جزالطائی را و بعدها ربعی بن کاس عنبری را باعنوان حاکم سیستان اعزام نمود ، اما اینها کاری از پیش نه برده و بزودی امیرالمومنین در سال ٤١ هجری از دنیا گذشت در خلافت حضرت خلیفه چهارم رض جمعیت زیادی از اعراب مفلس ومفلوك زیر ریاست حکیته بن عتاب الحبطی و عمران بن فضیل البرجمی‌خارجی در سال ٣٦ وارد سیستان گشتند اینها هم برضد عمال حضرت خلیفه چهارم و هم برضد اهالی حرکت میکردند . عبدالرحمن بن جزوالطائی حاکم امیر المومنین از دست همین ها کشته شد . ولی ربعی کاس در جنگ زرنج حکیته را از بین برداشته و خطر خارجی را کم کرد . کلمه خارجی برآن دسته جات عرب اطلاق میشد که در جنگ های حضرت خلیفه رابع رض و امیر معاویه همه از اتباع و طرفداران امیرالمومنین بوده ولی بعد ها چون در جنگ مشهور به صفین امیر المومنین بمصالحه و حکمیت دو نفر وکیل تن داده و این منجر بغلبه امیر معاویه گردید ، دسته هایمذکور ضدیت بامیرالمومنین نمودند و لهذا خوارج خوانده شدند . پسان ها این اسم در مورد اکثر شورشیان ملل سیستان که ضد حکومت عرب کار میکردند نیز اطلاق گردید .

در هرحال بعد از چندی (٣٨) ربیع عارض بسمت حاکم امیر معاویه وارد سیستان شد و او سعی میکرد زرنجی ها را بدین اسلام جلب و قرآن کریم را تعلیم دهد . در سال ٤٨ ربیع سیستان که از سوقبال عبدالرحمن در حبابل بیدار شده بود درقند هار آمده در صدد ترتیبات عسکری برای جنگ عرب بود ولی ربیع امیر عرب معلوم شده وفوراً بحمله در وقت پرداخت امارتیع کاری انجام نداده نتوانست . وبعداز کمی حاکم جدید عرب عبیدالله بن ابی بکره وارد زرنج گردید . ولو نیز بدست و بضد سوقبال

کرده با کابلشاه رزم داد و بزودی بین طرفین مصالحه بر قرار ورتبیل شخصاً بسیستان آمده وبغرض استطلاع ازاداره وقدرت عرب ببصره رفت، ودر آنجا بازیاد که عنوان امیر خراسان داشت ملاقات کرد و برگشت . در سال ٥٣ امیر معاویه خراسان مفتوحه را به عبیدالله بن زیاد داد و او بر ادر خود عباد را بحکومت سیستان اعزام کرد. ولی اوهم مجبور شد باستقامت کابل بقند هار عسکر کشد ودرآنجا باعساکر رتبیل که خودش را حکمران بالا ستحقاق ولایات جنوب هندوکش تاها مون سیستان ودریای سند میدانست زرم دهد، البته درینجنگ نیز عرب موفقیت بزرگی حاصل نکرد وعباد مراجعت نمود . همینکه امیرمعاویه دردمشق ازدنیا چشم پوشید (٦٠) سیستانیان ادارات عربی را برهم زده وعباد را مجبور کردند ببصره عودت کند اما او تنها نرفت ، وتوانست خزانه سیستان را که بالغ بربیست ملیون درهم بود هم در بصره به برد .

یزید ورتبیل : درسال ٦٢ ازطرف یزید مجدداً دونفر برای تنظیم امورسیستان

مقرر و وارد زرنج شدند ، اینها یزید وبو عبیده بن زیاد بودند ، یزید بکابل لشکر کشید، و کابلشاه بمقابله شتافت درجنگی سختی که واقع شد سپاه عرب کشته واسیر فراوانی داد وفقط عده محدودی توانستند بفرار موفق شوند، درجمله مقتولین جنگ یکی هم خود یزید حاکم وقوماندان عرب ، و درجمله اسراء برادرش بوعبیده شامل بود ، خلافت دمشق ازینخبر بهم برآمده سلم بن زیاد را برسیدگی امور خراسان مقرر ، و او طلحه الطلحات را بسیستان اعزام کرد ، طلحه اوضاع ولایت را بنوعی دید که مجبورشد بامردم ازدرصحبت ومدارا پیش آید، مردم نیز اورا دوست گرفتند ، واوبا کابلشاه داخل مفاهمه شده وبالاخره توانست بوعبیده وسائر اسراء عرب را دربدل اداء نیم ملیون درهم ازرتبیل خلاص کند . درسال ٦٣ عبدالله بن طلحه و یکسال بعد خودطلحه حاکم سیستان شده وبامردم بمدارا پیش آمدند ، ولی بزودی مردم وعسکر برضد یزید شورش نمودند وناخلیفه در

دمشق زنده بود سیستان همچنان آزاد ماند . درین میانه عبدالعزیز بن عبدالله بن عامر از طرف عبدالله بن زبیر خلیفهٔ دیگر عرب و رقیب خلیفه اموی بعنوان حاکم وارد زرنج شد، واو نیز بااهالی در کمال آشنائی ومحبت پیش آمد و بعزم رزم کابلشاه براه بست روان شد، رتبیل درنواح کابل اورا بمضیقهٔ خطرناکی گرفتار نمود واگر همت عمر بن شان العاری یکی از سرداران دلیر عرب نبودی تمام ارد وی عبدالعزیز محو وتباه میگردید ، در هر حال عبدالعزیز بسیستان مراجعت کرد وبطور دائم راجع بامور جهانداری اندرزهای سودمند رستم بن مهر هرمزد والای سیستان رامی شنید که از قول دهاقین خردمند قصه میکرد، باین ترتیب عبدالعزیز تا سال ۷۲ در زرنج ماند ، و قتیکه عبدالله زبیر مغلوب عبدالملك خلیفه اموی گردید حجاج معروف در بصره عنوان امیرخراسان وعراق حاصل کرد واومیه بن عبدالله را بسیستان مقرر نمود واومیه پسرخودش عبدالله را بسیستان فرستاد، واین اخیری بغرض رزم کابلشاه به بست کشید ، چونکه ابن رتبیل مرد سخت دلیر وباتدبیر وبرای عربها همیشه یك تهدیدی سخت بشمار میرفت رتبیل بعبدالله اطلاع داد که اگر از جنگ خودداری نماید یك ملیون درهم باو خواهد پرداخت ، ولی عبدالله بنماینده اوجواب داد که بمرتبیل بگو اگر این رواق بست را از خلا مملو کنی قبول نخواهم کرد ، رتبیل علی التور از مقابل عبدالله عقب نشینی وقدم بقدم قلاع خودرا تخلیه کرده رفت ، وباین ترتیب اورا درون درهای مهیب کش کرد ، انگاه راهرا از هرطرف قطع واردوی اورا تحت تهدید مرگ قرارداد . اینست که عبدالله خطر را احساس وبه رتبیل پیغام داد که اگر راه مراجعت اورا باز گذارد از ذمهٔ خراج عفو خواهد بود ، اما رتبیل جواب داد اگر میخواهد زنده برگردد سیصد هزار درهم نقد وچهل بنده تحریر کند که در آینده با کابلشاه داخل جنگ نخواهد شد واز دلاور از آسیب محفوظ خواهد گذاشت . عبدالله مجبور بود بتقرار نامه بنویسد و در نتیجه از دربار خلافت

معزول گردد خلیفه عبدالملك موسی بن طلحه رابحکومت سیستان مقرر نمودواو تاسال ۷۵ در زرنج ماند، اماسیستانیان نمیخواستند در قید امویها باشند لهذابا فرق عربی خوارج که برضد حکومت اموی هم بودند داخل روابط شدند. حجاج عسکر کافی زیرقیادت عبیدالله بن ابی بکره بسیستان اعزام نمود، اماحریش پیشدار عبیدالله باقطعه خوددرجنگ باسیستانی هلتباه شد، وعبیدالله در ۷۸ وارد سیستان گردید، وبه بست عسکر کشید، کابلشاه بجنگ سختی پیشامد، و بعد بتدریج همان پلان قدیم راعملی وعبیدالله راقدم بقدم درداخل قلمرو خود کشیده رفت، تاآنکه بیکباره گی اورا زیرمحاصره قرارداده وخطوط مواصلهٔ اورا ازهرطرف قطع نمود، عبیدالله مجبورشد هفتصد هزار درهم تاوان جنگ داده خود و عسکر خودرا ازورطه مرگ نجات بخشد، افسر پیرودلیری ازعرب «شریح» اینقراردادرانشگین شمرده نه پذیرفت وخود را با عساکر مربوطه خود بصفوف کابلشاه زده وقسمت بزرگ ایشان کشته شدند، بقیة السیف که بفرار و رسیدن به آبادی موفق شدند ازفرط گرسنگی آنقدرطعام خوردند که ایشان نیز ازبین رفتند، ولی مردم برای جلوگیری از خطرثانی فراریان را بتدریج اندك رو غنی وباز طعامی داده چاق میساختند. عبیدالله بعد ازین شکست سخت کم زندگانی کرده و در حدود بست از دنیا چشم پوشید. حجاج بشنیدن اینخبر مراتب را بدربار خلافت دمشق اطلاع و اجازه خواست قشون بصره و کوفه را بسیستان و کابل سوق کند.

لشکر طاؤسان: بعد ازاین حجاج یکصد وبیست هزارعسکرمربوطه بخودرا سان دیده و از بین آنها قطعاتی مرکب از اشراف و صنادید عرب جدا و چهل هزار نفر تهیه نمود حجاج ازینجمله دههزار مردرا زیرقیادت یکی ازمشاهیر سرداران عرب عبدالرحمن بن اشعث باستقامت سیستان بحرکت انداخت، این افسر و عسکر که از کثرت سامان و سلاح اسم جیش الطواویس

بخود گرفته وحجاج دوملیون درهم بایشان بخشش و معاونت کرده بود در سال ۸۱ هجری بسفر آغاز ودرسال ۸۲ هجری وارد سیستان کشتند، ودر وحله‌اول با خوارج وهمام بن عدی‌السد وسی‌سر کرده شورشیان‌رزم‌داده‌غالب گشتند، وبعد به اخذ عسکر محلی پرداخته، وعبدالرحمن ازحاکم عمومی خراسان‌نیز قطعات تقویه‌طلب کرد ودرآخر همان سال بعزم رزم کابلشاه روان شد، رتبیل ازدور تمام اینواقعات‌را ترصد میکرد، لهذا بزودی هیئت سفارت او بحضور عبدالرحمن رسیده با شرط فراموشی ازماجرا های ماضی اداء خراج‌را برای آینده قبولکرد اما عبدالرحمن مردی نبود که با اینهمه عسکر وقوت آزمایشی ازدشمن نکرده وبکمی قناعت کند، لهذا با ستقامت بست بحرکت افتاد. رتبیل پلان گذشته را تطبیق و اردوی خودرا بقهقرا عقب میکشید ودر قلاع عرض راه غنایم سنگین بار میگذاشت، اردوی عبدالرحمان درهر منطقه اموال زیادی بدست آورده گران بار می شدند، و عبدالرحمن برای از دست ندادن‌خطوط ارتباط و تنظیم ادارهٔ عقب جبهه در هر جا نمایندگان و محافظینی گزاشته وبتدریج کابلشاه را تعقیب میکرد، اینحرکت بطی زمستان را قریب میساخت و جیش الطوا ویس از فرصت اقتدام شتر مرغی سنگین بار میگشت، از دیگر طرف کابلشاه سعی میکرد عبدالرحمن را بدام آشنائی اسیر و در صورت ممکن برعلیه حجاج مکلف بزند، حوادث طوری فراهم شده بود که عبدالرحمن‌حجاج‌را ازپیشرفت‌خودبازداشت و کابل اطلاع‌وضعیت حوالی‌قندهار‌قطعی را از جهت صعوبت طرق وشروع سرمای به بهار مانع آیند بود، چه اسپان رساله عرب که در دشتهای نرم زار مانند گشتن در بحر حرکت میکرد در صخره های پر برف زابل و کابل بسهولت جولان نمیتوانست، راه حجاج که برفی شدید بود تدبیر عسکری عبدالرحمن را درو حالت حرکت و تعویق حمله اورا کتباً بحجاج وبزودی سقوط و راحت طلبی عبدالرحمن را بمرد کوری

تشبیه کرد . این تندی حجاج عصبیت عبدالرحمن را که مرد بزرگی بود برانگیخت . حجاج منتظر نتیجه این مکتوب شدید خودش نشده متعاقباً امری دیگر فرستاد که بدون درنگ بکابلستان حمله و آبادی ها را یکسره ویران، و آل‌واولادمردان‌زابل و کابل را اسیر نمایند، بزوهی امرسیوم حجاج بعبد الرحمن رسید که تا فتح تمام مملکت دشمن اقامت او در آنجا حتمی است واگر سهل انگاری کند معزول وعوض اسحاق بن محمدمقرر خواهدشد. عبدالرحمن نامه های حجاج را بررخ اردوی خود کشیده واز مجموع افسر وعسکر درینخصوص رای خواست،عسکر غریو برآورد و سرداری چون ابوطفیل عامر بن واثله خطا به غرائی ایراد و منجمله گفت : امر حجاج بآن‌ماند که گویند غلامت را باسپ سوار کن اگر هلاك شد اسپش از تو واگر نجات یافت هردو از توست ، هان‌ای عسکراحجاج از زحمات شما در جنگها متأثر نمیشود اگر فاتح شدید غنایم ودسترنج شما را او میخورد و در عوض مکافات شما ترقی هم او میکند و اگر مغلوب شدید و معدوم گشتید فدا کاریهای سابق شما محو شده و در نظر او مردمانی‌پست ودون همتی بشمار خواهید رفت.افسر دیگری عبدالمومن ربعی بپا ایستاده وفریاد کرد . سوقیات حجاج دزین‌مملکت شبیه سوقیات فرعون درروذنیل است ، مطمئن باشید که این‌مملکت گورستان ابدی شما است وبیکر ابداً بملاقات خاندان خود نائل نخواهید شد، بهتراست بعقب برگردید وباستقامت حجاج مارش کنید واورا از وطن خود طرد نمائید بیائید وبعبد الرحمن‌بیعت کنید تا پیش رویم واین منم که برای نخستین بار با اینمرد بیعت میکنم . . . یکی فریاد کرد منهم . دیگری‌منهم . دیگری من . . و الحاصل در ساعتی عبد الرحمن فرمانروا و دشمن جدی حجاج بود ، عبدالرحمن با کابلشاه درین موضوع تازه مفاهمه وقراری را امضاء کرد که در صورت فتح بر علیه حجاج، کابلشاه برای همیشه

از اداء باج وخراج معاف ، ودر صورت مغلوبیت عبدالرحمن پناه گاه اوباشد البته رتبیل چنین خبری را بامنتهای شعف استماع وتصدیق کرد . عبدالرحمن بسیستان مراجعه و با اهالی از در شفقت پیش آمد وبعد از آنکه نمایندگان خودش چون عیاض وعبدالله را دربست وزرنج مقرر نمود . پیشدار خود عطیه بن عمر والعنبری را امرحرکت بجانب عراق داد . وخودش با داو طلبان زابل و کابل وذخائر احتیاطی درعقب بحرکت افتاد. ولی همینکه عبدالرحمن بفارس رسید آنقدر بقواء خویش مغرور شد که سهو کرد خلع خلیفه عبدالملک راهم اعلان نمود وبا ینصورت تمام عالم عرب را بسر ضد خود تحریك نمود . درهر حال حجاج پیش بین بود ودر موضع زاویه بصره باستقبال دشمن شتافت ودر جنگ سختی که اتفاق افتاد عبدالرحمن منهزماً بکوفه رفته و بعد از ترتیب مجدد اردو در دیرالجماجم مکرراً با حجاج رزم داد ومتجاوز ازهشتاد جنگ درسال ۸۳ هجری باو نمود . معهذا در آخر کار عبدالرحمن مغلوب و بسیستان پناهنده شد . ده هزار عسکر حجاج اورا تعقیب میکرد لهذا عبدالله حاکم زرنج اورا راه نداد و عبدالرحمن بدست کشید . عیاض اورا زیر نظارت گرفت تا به حجاج تسلیم کند ولی بین سوفیات صوری کرده و عبدالرحمن را خلاص وبپیش خود احضار کرد . در بشفت صرفداران عبدالرحمن اجتماع و در زرنج آمدن اورا خواستند و عبدالرحمن بلا فاصله بسیستان گشته واز آنجا بهرات سوقیان نمود . عامر جنگر که بین او و یزید مهلب حاکم عمومی عربی خراسان بغداد یکبار دیگر منهزم و بسیستان گریخته پناهنده شد . حجاج بسکابلشاه مراجعه و تهدید کرد که عبدالرحمن را تسلیم کند دیگر عرب در زابلستان و کابلستان مداخله نخواهد نمود . سفیر حجاج عماره بن تمیم مردانا و چرب زبانی بود و بالاخره او توانست رتبیل را باین کار حاضر نماید و بنقول ابن اثیر (احداث ج ۴ ص ۲۵۱)

عبدالرحمن در یتوقت بمرض سل مبتلا بوده و از جهان بگذشت رتبیل هم سر مرده را بریده بحجاج فرستاد ، در عوض ، عمارهحکومت سیستان حاصل کرد و رتبیل چندی از تاخت و تاز محفوظ ماند و اختتام این بازی در سال ۸۵ هجری بود .

در سال ۸۶ مسمع حاکم عرب در سیستان شد ولی مجبور شد باابوخلده قاید شورشیان جنگهای بسیاری نماید، در همین وقت خلیفه ولید قتیبه سردارمعروف را بخراسان اعزام و او عبدربه را حکومت سیستان داد ، ودر ۸۸ عمر و برادر قتیبه باین سمت مامور گردید واو مجدداً دربست جنگهارا با کابلشاه شروع کرد ، اما رتبیل توانست اورا بدادن هشت صدهزار در هم آرامسازد . بعد ها قتیبه که نیزك را در خراسان شمالی از بین برد و ماوراءالنهر را تا اندازهٔ صافی کرد خواست با کابلشاه کار عرب را یکطرفه کند ، زیرا رتبیلها درطی تقریباً یك قرن عرب را گاهی به جنگ و گاهی هم بصلح و گاهی هم بپول مشغول میداشتند و هنوز اردوی عرب در آنطرف بست نفوذی نداشت ، ولی اینبار نیز ذکاء رتبیل پیشی گرفت واو توانست بقبول دوملیون درهم قتیبه را به جایش نشاند ، قسط اول این پول نیز در ذی الحجه ۹۴ هجری پرداخته شد .

ازین بعد تا آخر قرن اول هجری چندین نفر چون عبدبه (مکرر) نعمان، مدرك، سماك بن منذر ، عبدالرحمن بن عبدالله ودر سال ۱۰۲ عمر بن هبیره یکی پس دیگری بحکومت سیستان رسیدند ، ولی حجاج وقتیبه از بین رفته بودند واینها کار تازهٔ درسیستان انجام ندادند ، بلکه ازعهد آخیری (عمر هبیره) شورشیان سیستان قوت گرفتند ، چنانچه در ۱۰۷ بشر الحوازی امیر شرط (قوماندان حکوتوالی) سیستان را کشتند ، و قضاء سیستان را نیز از عرب منفصل و بیحکی از علما محلی موسوم بهعمر بن عبدالله محدث سیستانی داده در سال ۱۰۸ هـ اصبح شیبانی حاکم سیستان وهمچنین محمد بن محمد قوماندان عسکری

مقرر ودر سال ۱۰۹ به جنگ رتبیل روان شدند ولی رتبیل راها را فرو گرفت وعسکر پیش کشید و جنگ شروع گردید ، عرب بعد از آنکه کشته بسیار داد مراجعت کرد . در سال ۱۱۱ کار شورشیان سیستان بالا تر گرفت ، و در سال ۱۱۶ فتنه ها بیدار گشت ، مخصوصاً که عصبیت قبیله وی عرب در بین بنی تمیم و بنی بکر زیاد شده و سیستانیان این اختلاف را دامن میزدند ، در سال ۱۳۰ شورشیان سوار بن اشعر نائب‌الحکومه اموی سیستان را کشتند واین آن وقتی بود که درسر تاسر خراسان شمالی وغربی یعنی نقاط‌مفتوحه عرب هیجان ملی کسب شدت کرده وابومسلم خراسانی بصحنه سیاست قدم نهاده بود . در سال ۱۳۱ ه ابومسلم نصر بن سیار حاکم عمومی خراسان را مغلوب ، و در فارس سوقیات کرده ، وبرای تصفیه سیستان از عرب مفرزهٔ به قوماندانی مالسك اعزام نمود ، سیستانیان زر تبج را تسلیم کردند و حاکم اموی هیثم را که با هزار سوار در آنجا اقامت داشت اجازه دادند که بدون خسارت در شام سفر کند و بدین ترتیب بعد از یك قرن دوباره سیستان از ادوار دورهٔ امیر مستقیماً در کف اهالی کشور قرار گرفت .

ولایات جنوبی وجنوب شرقی افغانستان
و عرب از ۲۲ تا ۳۰ هجری :

در سال ۲۲ هجری بر ولایات سرحدی افغانستان [illegible] ، واز آنجمله سهل بن عدی و سپس عبدالله بن عمر ولایت کرمان ریخته ، حکم بن عمر تغلبی نیز باقطعات خود به بلوچستان غربی بولایت مکران سرازیر شد ، درینوقت ادارهٔ علاقه‌های جنوبی وجنوب شرقی افغانستان مانند سائر ولایات او نزدیك حکمداران محلی کشور بوده و عربها نیز مانند عرب مینویسند باآرای لقب شاه ، واین لقب ها ازطرف اردشیر تصحیح شده بود ، مانند کرمان‌شاه فارس شاه ، مکران‌شاه ، قیقان شاه ، زابلستان شاه و [illegible] ، در هر حال حملات

نخستین عرب عارضی وزود گذر بوده بجنگ وصلحی خاتمه یافت، گرچه کرمانشاه درجنگ باعثمان ابن عاصی سردار اعزامی حضرت خلیفه ثانی رض قبلا کشته شده بود . ولی درسال ۳۱ هجری مجاشع بن مسعود افسر دیگر عرب در کرمان بعداز جنگهای چندی فاتح وشهر شیرجان را بگرفت ، متعاقباً ربیع بن زیاد اطراف شیرجان را تسخیر وبا اهالی بم بمصالحه پیشامد . همینکه مردم شورش نمودند مجاشع نه تنها آنرا خاموش بلکه جیرفت را هم بگرفت . کرمانیان که درخط نخستین خراسان افتاده وهمسایهٔ بلا فصل متصرفات عربی فارس ولهذا بیشتر زیر فشار عرب واقع بودند درجنگهای که نموده وناکام شدند اکثراً بولایات سیستان ومکران پناه بردند ، اما عربها ازنظر سوق الجیشی نمیتوانستند از کرمان چشم بپوشند لهذا درآنجا رحل اقامت افکنده به حفر کاریز ها و زراعت مشغول شدند چونکه سوقیات عرب بیشتر ازراههای کرمان بولایات سیستان وبلوچستان عملی میکردید ، حکم بن نهیك حاکم حجاج در کرمان مسجد « ارجان » ومقام دارالحکومه گی نیز تعمیر کرد .

بلوچستان : واما دربلوچستان عساکر عرب بفرمان امیر المؤمنین خلیفه ثانی از مکران تجاوز نکردند ، مغیره بن عاص تا دیبل بندر گاه شرقی بلوچستان رسیده بود اما چه سود که درجنگ باافسر محلی « دیوائج » که ازسند بکمك اهالی آمده بود کشته شد . درسال ۳۹ حارث بن مرة دربلوچستان شرقی تا کیکانان یا قیقان پیشرفت ولی او نیز باعسکرش درحدود قلات حالیه بلوچستان ازدست مدافعین کشته گردید . مهلب سردار دیگری ازعرب در ٤٤ تابنته واهوار و قیقان عسکر کشیده وبعداز جنگهای چندی بدون اخذ نتیجه مراجعت کرد . عبدالله بن سوار مجدداً بسوقیات پرداخت ولی او نیز بدون اخذ غنایمی درقیقان به نتیجه نرسیده بمکران عودت کرد ، چنین معلوم میشود که مکران نیز ازین ببعد شورش کرده ، وسنان بن سلمه مکرراً آنجارا تأمین نموده است .

پس‌ازان را شدبن عمر وبه‌قیقان‌عسکر کشیده پس ازیکسال جنگ فتحی‌هم نموده ولی‌درعودت از حملهٔ اهالی کوه «منذر» و «بهرج» کشته شد. بار دیگر عربها از جبهه سیستان وقندهار کنونی در علاقه کچ گنداوه بلوچستان حمله‌نمودند ولی‌سودی نه بردند و قوما نـدان عرب در آخر کار کشته شد. در سال ٦١ هجری منذر بن‌جارود در بلوچستان‌عسکر کشیده دربوقان وقیقان حرب، و قصدار را فتح کرد، ازین بعد پای عرب در ولایت بلوچستان قوی و محکم گردید، چنانکه در عصر حکومت طاهریه در خراسان شمالی یعنی قرن سیوم‌هجری اهالی بوقان کـاملاً پیرو دین مبین اسلام بودند، در وقت حجاج سعید بن اسلم حاکم مـکران بود، وباز مجاعه بن سعر مازنی سمت مقرر شد و اینشخص تا قند ابیل در بلرچستان شرقی فرمان میداد. پس از مجاعه بن سعر مجاعه بن‌محمد حاکم بلوچستان گردید. وبعد ازین ولایت سندتوجه فرماندهان اسلام را جلب نمود. عربها بلوچستان غربی را بنام ولایت مکران وبلوچستان شرقی را بنام ولایت توران یاد و در تشکیلات ملکیه همین ترتیب قبول کردند.

ولایت سند، چنـانچه مقارن اعمال عـرب در خراسان ولایت‌شرقی شمالی افغانستان دربر گیرنده حکمرانان محلـی بوده ومجموعه در ولایت کشمیر کشمیر شاهان، حکومت میکردند، در جنوب اینعلاقه از حدود کشمیر تا بحر عرب یک حکومت دیگر ملی موجود وبر تمام شاهان سند زندگی می نمود. من گمان میکنم ولایت شیر محمود و سر حد آن زمان، وخود ولایت سند بدین علاقه درهمین آیـام تحت سلطان دلیگشته، بانیه، چچ پور، و ملتان تسلیم میشد. تاریخ حاکمان‌حکمران محلی سند نجات از سیستان تا قرن سیزدهم روح میشود که منبع اصلی در جنگل کوه سیستان شاه قبیله در حدود کرمان گشته گردید، پس اینشخص نیز حاکمی نامستقل وبعد از مرگ خود این حکومت را به پسر جوان وطایق خود چچ نامی گذاشت. وآخر حکمران سند

پسر و جانشین همین چچ است که باهجوم عرب مقابل ومدتها مقاومت نمود: درهر حال در سال ۱۵ (زمان خلافت امیرالمومنین خلیفه ثانی) عثمان بن ابی العاص به بحرین اعزام، و مشارالیه بجانب عمان روان گردید، ومغیره برادر این شخص قوماندان بحرین گردید، کشتی های عسکری نیز در دریا روان شد، و باین ترتیب لشکر عرب برای بار اول در بندرگاه دیبل بین حدود بلوچستان وسند وارد گردید، چچ حکمران محلی سند سامه بن دیوائج را برای دفاع عرب اعزام کرد، و او قوماندان عرب را مغلوب و مقتول نمود، و تا چند سال دیگر سند از حمله عرب محفوظ ماند، حجاج نائب الحکومه اموی خراسان یك مفرزه عسکر زیر قیادت بدیل بسند اعزام نمود ولی او نیز از دیبل پیشتر نرسیده و در همانجا راه سلف خودش را در پیش گرفت باینمعنی که بدیل در میدان رزم ازطرف جیسه پسر داهر حکمران سند کشته شد. حجاج بعد از این محمد قاسم ثقفی داماد خودش را که افسر مدبر ودلیر وخیلی جوان بود با شش هزار عسکر از راه شیراز فارس با ستقامت سند بحرکت انداخت، وسامان ثقیل ولوازم حرب بواسطه کشتی ها در دریا انداخته شد تا در بندرگاه دیبل لنگر انداز زند کپتان این بحریه "پسرمغیره" وخویش بودند ابن قاسم ازشیراز شش هزار جماره سوار وسه هزار اشتر بارکش را به شش هزار عسکر سابق خود اضافه کرده بجانب بلوچستان کشید، محمد هارون حاکم عربی بلوچستان اورا درمکران استقبال ودر معیت او باستقامت "ارمائیل" در جنوب غربی بلوچستان فعلی روان شد، هارون در ارمائیل بمرد و قاسم بجانب شرق عزیمت و وارد بندرگاه دیبل و کشتی های عرب نیز از راه بحر واصل گردید، البته مدافع دیبل حکومت سند بود ولی عجالتاً اهالی شهر دیبل بجنگ حاضر شدند و در قله معبد دیبل که هشتاد گز ارتفاع داشت بیرق حریر سبز چهار زبانه را برافراشتند که هر زبانه این بیرق بشکل برجی در هوا نمودار داشت، از آنطرف

محمد قاسم در منطقه حرب خندق بکند و منجنیق موسوم به « عروسك »
مخصوص خلیفه را تعبیه کرد پنجصد نفر عمله وسله سرو ماده این منجنیق
بزرگ ومشهور را برای انداخت میکشید ، صاحب بن عبدالرحمن در طلیعه
لشکر وجهم بن زحر در ساقه اردو وجناحین به عطیه بن سعد وموسی بن سنان سپرده شد ،
و الحاصل باین ترتیب جنگ شروع و نه روز دوام کرد ، به جمعه بستهٔ
منصبدار عروسك گفته شد اگر پیرق سبز معبد دیبل را استهداف نماید ده هزار
درهم انعام خواهد گرفت او نیز سعی کرد که این انعام گزاف را حاصل کند
لهذا پیرق را انداخت منجنیق تمام اهالی دیبل این را بفال بد گرفته و دل شکسته شدند عساکر
عرب هم به هجوم آغاز و بارهٔ شهر را صعود نمودند ، زیاده ازین مدافعه سود نداشت و مردم
تسلیم شد ، اما حجاج امر کرده بود بمردم امان داده نشود و لهذا سه روز کشتار
عام دوام کرد ابن قاسم معبد معروف دیبل را تصرف و هفت صد زن جوان خادمهٔ
معبد را با البسهٔ مرصع تملک نمود ، دو دختر جاکهو دیبل نیز از ضمن غنایم بحضور حجاج
فرستاده شد ، اما بدر اینها توانست خزینه را از قلعه فرار کند ، محمد او را تعقیب کرد ،
و سمنی حاکم نیرون بدون جنگ تسلیم شد ، زیرا مدهاز خون و جنگ اخیر از
میکرد ، محمد قاسم بلافاصله به سیستان حرکت کرد ، بجهراجا کم آنجا بجنگ
پیش شد و بعد از یک هفته مغلوب و فراری گردید ، محمد قاسم بخط بودهه حرکت کرد
و کاکه بن کوتک حاکم بودهیه مقاومت نتوانسته تسلیم شد ، محمد قاسم
در کنارهٔ آب مهران رسید ، وسفیری از داهر حکمران سند در قلعهٔ راور
فرستاد ، داهر در عوض تسلیم باجزیه جنگ را قبول کرد ، و محمد آب را عبور و وارد
چیور شد ، جنگ بین طرفین روان گردید و بالاخره داهر در میدان رزم از ضرب
پنجشیه در سنه ۹۳ هجری کشته شد و سر و حجاج تقدیم گردید ، داهر چندزن
داشت یکی آن موسوم به لادی امیر و بعد از شوهران زن جوان و خانواده از طرف
محمد قاسم نکاح شد ، از زن دیگر داهر بنام لی ، پسر هردهر و دختر زنان

حرم درحصار راورمتحصن وبجنگ آ نقدر دوام وا دند تابکلی مغلوب ومستأصل گردیدند، وبالاخره خود را در آتش سوختند ، محمد قاسم برهنما با دراهد ف گرفت وباچهل هزار مردمدافع انشهر ششماه رزمداد ، وعاقبت بهمد ستی طبقهٔ تجار- شهر فاتح گردید وسی هزار اسیر گرفت، ازین به بلاد وقصبات مربوطسند یکی پی دیگری مفتوح شد ، وجیسهٔ پسردا هر هم بچترال پنا هنده گرد ید ، محمد قاسم ازین بعد بحدود ملتان گذشت و دوماه باحاکم ملتان « گندارای » جنگ و اخیراً فاتح گردید ، محمددراین جاسیزده هزار ودوصدمن زرازدفاین ،وصنمی ازطلا بوزن دوصدوسی من باچشمان یاقوتی ازمعبد ملتان اغتنام نمود . یکی از مورخین میگوید، محمد قاسم در ملتان بیك خانه برخورد که در آ ن چهل بهار طلا بود وهر بهاری مساوی ۳۳۳من ولهذا جمعاً معادل ۲ ملیون ۳۹۷هزار ش صدمثقال میشد درهرحال محمدبن قاسم ثقفی باین ترتیب تمام ولایت سندوهم ملتان را فتح وبعد از غلبه به تدبیر ومدارا وتساهل مذهبی بامردم پیش آمد، وبعضاً مردم نیز بقبول اسلام تن دادند ، امابزودی حجاج مشهور بظالم در ۹۵ هجری ازدنیا گذشت وخلیفه ولید یکسال بعدتر فوت نمود، سلیمان خلیفه جد ید محمد بن قا سم را معزول واحضار کرد، واینسردار بزرگ درعراق بضربت وشکنجه هلاك گردید پیشرفت اسلام هم درهمین منطقه خاتمه یافت. سلیمان خلیفه اموی درعوض محمد بن قاسم بحکومت سندیزید بن ابی کبشته را اعزام کرد ولی حاکم جدید هژده روزدر سندنگذشتانده بود که چشم ازجهان پوشید ، وجایش را حبیب بن مهلب گرفت ، ولی سندیان تن باستیلای عرب نمیدادند ، وحکام محلی دو باره بر سر اقتدار آمده بودند لهذا حبیب در کنارهٔ جیلم به جنگ با مردم مجبو ر شد . حاکم اعزامی خلیفه عمربن عبد العزیز موسوم بهعمروبن مسلم نیز مثل سلف خود درهمان نواحی بجنگ اهالی گرفتار گردید . درعهد خلافت یزید بن عبدالملك مجددا بین عربها از یک طرف و سندیها و بلوچها از دیگر طرف محاربات

واقع و در قندابیل عرب کشته بسیار داد. ازین بعد جنید بن عبدالرحمن حاکم سند مقرر شد ولی او نیز ناچار بود از اینکه با او لاد و اخلاف داهر مدتی بجنگد منصبداران اینشخص متوجه مرمد، مندل، دهنج و بروص گردیده وهم در هر یک حرب و فتح کردند. عوض جنید پسران تمیم بن زید مقرر و بزودی درد بیل فوت شد و جای او حکم بن عوانه منصوب گردید در ینوقت مردم تمرد کرده بودند، و او شهر منصورا در غرب سند بنا کرد. این ترتیب در سند دوام می نمود که ابامسلم درخراسان شمالی وارد عرصه سیاست شده و متعاقباً حاکم اعزامی او موسی بسند رسید و منصور بن جمهور کلبی را که مدافعه میکرد مغلوب و مساجد تعمیر و امنیت را قایم و اسلامیت را پیشبرد. بعد ازین خلافت از امویها بعباسی ها منتقل و برای مدتی حکام و عمال آن دولت در ولایت سند اعزام می شد از آنجمله خلیفه منصور عباسی هشام بن عمرو تغلبی را حاکم سند مقرر نمود و در عهد اینشخص نامدار اسلامیت تا کشمیر پیشرفت و در آنجا عرب بفتح نیپال آمد، کذا ملتان را مجدداً مسخر کردند. این ترتیب در زمان خلفاء عباسی نه تنها تا ظهور دولت غاهری در خراسان شمالی بلکه تا مدتهای دیگر دوام داشت تا مجدداً اهالی سند و منجمله طایفه سومره ها بقیه عرب و مهاجرین افغان را از بین برده و حکومت محلی تشکیل کردند، و همچنان در ملتان حکومت ابدالی محلی تا اواخر قرن چهارم هجری دوام نمود.

ظهور ابو مسلم در افغانستان

سالهای ۱۲۹ - ۱۳۷ هجری

از ظهور اولین عرب در خاک خراسان (۲۲ هجری) تا ظهور ابومسلم خراسانی در صحنه سیاست (۱۲۹ هجری) یکصد و بیست سال میگذرد و عرب تنها یکی پی دیگری بدنیا آمده و رفته اند در طی این مدت حوادثی مهم حتماً عرب و افغان بوقوع پیوسته که نه تنها در سرنوشت هر یک از این دو ملت بلکه

در مقدرات هر دو تواماً تأثیر نمود. از آن جمله بعد از فوت حضرت پیغمبر آخرالزمان علیه الصلواة والسلام اختلافی در سرجانشینی آنحضرت میان قبایل عرب پدید آمد که تأثیر منفی آن قرنهای متوالی در تمام عالم اسلام محسوس وشاید بعد از هزار و چهار صد سال هنوز بکلی از بین نرفته باشد، پس از وفات امیرالمومنین خلیفه اول و ثانی در سال های ۱۳ و ۲۳ هجری خلافت اسلام به امیر المومنین خلیفه ثالث رسید، و عصبیت قبیله وی مجدداً آتش نفاق را دامن زد، و در نتیجه خلیفه سوم در سال ۳۵ ه در ضمن یك شورش وهیجانی ازجهان گذشته، وامیرالمؤمنین خلیفه رابع زمام خلافت در دست گرفت، رؤسای بنی امیه در زیر قیادت امیر معاویه نائب الحکومه شام شهادت خلیفه سوم را دستاویز سیاسی گرفته و عداوت دیرینه بنی امیه وبنی هاشم را تجدید و عملی نمودند، امیر المومنین خلیفه رابع هم در نتیجه این اختلافات در سال ٤٠ هجری بشهادت رسید، ونزاع گل ناشدنی در وحله اول بین دو قبیله عرب وبعد ها بین تمام ملل اسلامی برای قرنها باقیماند، در هین گیر و دار فرقه سومی در عرب تشکیل وموسوم به خوارج گردید که هم برضد رؤسای بنی امیه و هم برضد رؤسای بنی هاشم بوده، طالب تشکیلات جدید سیاسی محسوب میشدند، بالطبع تمام این اختلافات داخلی عرب بواسطهٔ ارتباط مستقیمی که با ممالك متصرفه خودها داشتند در جمله ممالك تحت نفوذ عرب اما مسلمان ساری وجاری گردید، که منجمله خراسان بود. خراسانیان که نصب العین جزء تشکیل دولت ملی نداشتند ازین رقابت و عداوت های داخلی عرب استفاده وهمیشه درمقابل سلطنت های قویه عربی سیاستاً طرف دسته مخالف آنهارا التزام میکردند، چنانچه دربرابر قدرت امپراطوری بنی امیه طرفدار جدی بنی هاشم بودند، ووقتیکه عباسی ها از دسته بنی هاشم بسلطنت رسیدند از خراسانیان طرفداری ازعلویان میکردند، تا بالاخره سلطنت خراسانی تشکیل کردند.

در هر حال خلفاء راشدین یا اربعه اسلام رضی الله عنهم چهار نفر از سال ۱۱ تا ٤۱ هجری دوام نموده ، ودر سال آخری امیر معاویه اولین خلیفه اموی در دمشق جلوس نمود ولی خراسانیان مثل جزیرة العرب وعراقین در عوض او خلافت امام حسن (رض) پسر حضرت علی را تصدیق کردند اما امام حسن در همان سال از خلافت استعفا کرد وباز خلافت در دست امیر معاویه ماند ، معهذا و قتیکه عبدالله بن زبیر در مکه اعلان خلافت نمود خراسانیان تصدیق ونائب الحکومه او را در خراسان پذیرفتند ، مگر بزودی امیر معاویه برمخالفین غلبه جسته وتسلط او در ممالک متصرفه قوی شده رفت ، باین ترتیب خلفاء بنی امیه چهارده نفر از سال ٤۱ تا ۱۳۲ هجری تقریباً یکقرن برمسند یك امپراطوری خیلی وسیع نشسته وبرجهان حکومت نمودند ، درمیان خلفاء اموی مردان بزرگ ولایقی بهمرسیده ودورهٔ حکمرانی این سلسله را مخصوصاً از نظر تعمیم دین اسلام وفتوحات عظیمه در تاریخ اسلام ممتاز ساخت از قبیل امیر معاویه اول وخلیفه عبدالملك وخلیفه ولید وامیر المومنین عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه وغیرهم . بطور اختصار دورهٔ اموی عصر تدوین ، جهاد ، قرآن ، حدیث وفقه بوده در اطراف آنها دور دنیوی از قبیل صنعت وکیمیا کم و بیش مشغلهٔ غیر مسلمین شده میشد . درجهانگیری ، دوره اموی اختصاص بزرگی داشته وقلمرو او آنوقت شامل ممالك ذیل بود : عربستان ، فلسطین ، شام ، ارمینیا ، عراق عرب ، فارس ، ماوراء النهر وقسمتی از افغانستان ، مصر ، طرابلس ، تونس ، الجیریا ، مراکش ، اسپانیا ، پرتگال ، قبرس ، جنوبی ایتالیا ، جزیره کورسیکا وغیره . درهمین دوره قسطنطنیه محاصره شد وطارق سردار اسلام خواست اروپا را فتح واز راه اسلامبول به دمشق رود . گرچه این هر دو عمل وآرزو یکی بواسطه استحکام موقع ووضع جغرافی ودیگر بسبب یك امر بیلزوم خلیفه وقت ناکام ماند . درهمین دوره (عهد عبدالملك) به جای سکهٔ بازنطینی سکه مخصوص اسلامی ضرب زده شد ، ودفاتر و ادارات دولتی تعیین و مرتب گردید ،

ولی دوره بنی امیه یك دورهٔ پر از تعصب قبیله وی و غرور عربیت نیز بوده ، عربی زبان رسمی تمام امپراطوری گردید ، دیوان ودفاتر دولتی که تا آنوقت بخط فارسی بود درعهد نائب الحکومه گی حجاج مشهور در کوفه بعربی منتقل گردید ، واینکار بزرگ هم بدست یکی ازابناء خراسان زمین صالح بن عبد الرحمن سیستانی منشی زاد افزوغ بن ببری رئیس دیوان انجام یافت . بنی امیه عصبیت و امتیاز طبقاتی را خلاف اصول اسلام وروش خلفاء راشده رضی الله عنهم ، مجدداً بر قرار ساخت ، تاجائیکه امام مساجد بایستی از نژاد عرب میبود ، و دوائر دولتی تاجای ممکن بعرب داده می شد . بعلاوه از زمان موسس سلسله اموی تجمل رومی در دربار خلاف اداب اسلامی قبول ، وسلطنت انتخابی بمیراثی تبدیل و در نتیجه دولت اموی یکدولت خالص عربی آنهم متعصبی گردید .

این ترتیب اداره در نظر ممالك متصرفه مخصوصاً خراسانیان مطبوع و مستحسن نبود. خاصه درحالیکه عرب از آنها بمراتبی در مدنیت افتاده تر بودبودند ، هنوز عربها درزراعت وباغداری ، صنعت وتجارت دستی نداشتند ، و درقلمرو امپراطوری ایشان سکه واحدی وجود نداشته ، مسکوکات مختلفه محلی درداد و ستد بکار میرفت ، بعلاوه بعضا حکام اموی در تشدد اداری می افزودند و بعضاً درجمع مال و خرج آن اسراف میکردند ، قتیبه در خراسان شمالی میثاق و عهود را پامال و حجاج در کوفه خون مردم را بیشمار میریخت ، همین شخص عبدالله بن زبیر رضی الله عنه مردی را که آخرین خلفاء راشده اسلام محسوب و خلافتش درخراسان و عراق و حجاز قبول شده بود درسال ۷۳ هجری بدارزد و یزید خلیفه اموی امام حسین نواسه حضرت پیغمبر علیه السلام را در کربلا بواسطه چند هزار عسکرخودش محصور و بالاخره آن جناب را با اولاد و آل و اتباعش که ۷۲ نفر میشدند ـ باستثناء امام زین العابدین ـ یك جا در سال ۶۱ شهادت رسانید شانزده نفر ازین شهداء اولاد حضرت

فاطمه زهرا رضی الله عنها دختر حضرت خاتم الانبیا بودند ، وبعضاً خلفاء اموی درقلمرو مسلمان شده خویش امر میکردند تا در نماز جمعه بالای منابر نسبت بخاندان امیرالمومنین خلیفه چهارم بد گفته شود .

نهضت سیاسی ابومسلم: تمام اینچیزها در دست سیاسیون و سرداران خراسان اسلحهٔ برنده بود که بواسطه آن امپراطوری عظیم اموی را واژگون و کشور خود را ازتسلط آنها آزاد سازند . اینست که بلافاصله بکار شروع کردند و برخلاف سابق که فقط بشورشها و مقاومت های منفرد محلی پرداخته و بالاخره یکی پی دیگری در مقابل قدرت دولت اموی مغلوب میشدند ـ اینبار بتشکیلات اساسی ووسیعی بنام دین واسلام ، حق وعدالت آغاز کردند . درسراین تشکیلات بزرگ نیز شخصی فوق العاده چون ابومسلم قرار گرفت و مجری تاریخ را در خراسان و تمام ممالک اسلام تغییرداد . البته زمان و مکان نیز باابومسلم مساعد و زمینه فعالیت از یکقرن باینطرف در خراسان آماده بود خراسانیان در شمال غرب و جنوب کشور خویش که دین اسلام را بزور شمشیر اسلام پذیرفته بودند در مرور یکصد سال با عرب و مسلمین داخل ارتباط ، مجادله و پیکار بوده وبخوبی و بوی همدیگر آشنا گردیدند . درطی اینمدت طولانی هر دوملت باوجود جنگ و پیکارهای پیهم بیکدیگر نزدیکتر گردیده وخراسانیان بمزایای دین اسلام و پیوستگی ادیان قدیمه خراسان پی برده ، و بدون اجبار بقبول اسلام گرائیدند . در مرور همین ایام بود که از سواحل جیحون تا هامون سیستان و از حوزه اوکسوس تا دهنه سند مساجد آباد و شعار اسلام آشکار و رجال بزرگی از خراسانیان مسلمان شده پیدا گردید . درحالیکه آزادی دین و عقیده برقرار و هیچ یکی بقبول اسلام مجبور نشده بودند . مبارزین اسلامی در خراسان آنقدر ترقی کرده بودند که از آنهاسه هزار کوفت تحصیل میکرد ، چنانچه وقتیکه در سال ۱۰۱ هجری

ضحاك بن مزاحم هلالی عالم بزرگ تفسیر و فقه در خراسان شمالی مرد، سه هزار طلبهٔ او درین رشتهٔ علوم باقیماند .

ازمدتی باینطرف سر کرده گان خراسان خود باهمیت تعمیم دین اسلام بغرض وحدت و سعادت قوم پی برده و بوسائل ممکنه در نشر آن میکوشیدند اینچنین اشخاص در امور اداری عرب نیز در خراسان داخل و اقتدار سیاسی بدست آوردند . دراواخرقرن اول و اوائل قرن دوم نه تنها در دربارحجاج وحکام عربی خراسان ، خراسانیان مسلمان نفوذ کردند بلکه بحکومت های داخلی خراسان و سرداری لشکر نیز رسیدند چنانچه ازطرف اسد بن عبدالله نائب الحکومه عربی خراسان در سال ۱۰۸ هجری برمك ابوخالد بن برمك حاکم ولایت بلخ مقرر گردید بالجمله در چنین محیط وآب وهوائی ابومسلم ظهور کرد .

ابومسلم عبدالرحمن نامداشت و در ۱۰۲ هجری در قریه سفید نج (سپید دژ) از مضافات شهر انبار «سرپل موجوده و رأس القنطرة عرب» درشرق شهریهودیهٔ «میتهٔ کنونی» تولد شد بعضی مورخین سفید نج مسقط الرأس ابومسلم رااز مضافات مرو میدانند. درهر حال ابومسلم در شباب تحصیلات خود را درخراسان تمام بزبان عرب رابالفت واشعار آن فرا گرفته قران حفظ نمود تربیه ابومسلم طوری شد که اومرد فاضل و پرهیز کاری بار آمد . ابومسلم قلبی سخت وقوی داشت او ازهیچ مصیبتی اظهارغم والم وازهیچ موفقیت و نعمتی اظهار مسرت وانبساط نمیکرد. ابومسلم از طرز اداره ورفتار دولت اموی متغیر بوده وآرزو داشت کشور خراسان مستقل و درسر اداره تمام ممالك اسلامی قرار گیرد وعجالتا هم خودش رالایق اداره چنین کشوری میدانست لهذا در صدد تهیه صحنهٔ فعالیت برآمد. خراسانیان ازجوانی چون ابومسلم که عقل کافی واخلاق عالی ونصب العینی بزرگ داشت با کمال میل استقبال کردند و ابومسلم نوزده سال داباقامت متوسط ، پشت دراز ، ساق کوتاه ، اما منظر جذاب وچهره گشاده

و پوست پاکیزه ، وزبان فصیح خودش بزودی مرکز یك جمعیت عظیمی گردید، ابومسلم میدید که یك عده ازخانواده بنی هاشم ازطرف حجاج ازوطنشان طردودربلخ وسائر بلاد خراسان نفی وتبعید گردیدانند، وعده هم ازخاندان عباس در کوفه و حجاز با کمال ذلت درزیر فشار دولت اموی زندگی میکنند ، ابو مسلم مصمم شد ازنام این خاندانها برضد امپراطوری اموی استفاده وبجلب وهمکاری سائر مسلمین بپردازد ودر نتیجه دولت خراسانی تشکیل کند . ازدیگر طرف خانواده بنی عباس که ازمظالم بی پایان بنی امیه می نالیدند نیزاز مدتی با ینطرف درصددر هائی خویش برآمده وبرعلیه حکومت اموی درخفا مشغول کار بودند اماعباسی ها بالاخره ازین اقدامات مذبوحی خودخسته واز طرف تمام ممالك اسلامی مأیوس گردیدند، آخرین امید گاه اینقوم سلامت ملیه خراسان بود ، ولهذا از مدتی مراجعه باین کشور نموده وتوسط اعزام نمایندها و مبلغین ومکاتیب پرحرم وهمکاری رؤسای خراسان راجلب مینمودند. محمد امام عباسی هنگامیکه مبلغین خودش رابرای دعوت مردم بخلافت خود اعزام مینمود چنین خطاب کرد: مردم بصره عثمان پرست واز کشتگان کناره گیرند وگویند بندهٔ خدا عقل باشد بهتر است تاقاتل اهالی جزیره خارجی و فراری هستند وبا آنکه عرب بروم مانند و با آنکه مسلمانند اخلاق مسیحی دارند اهالی شام بامعاویه جز آن سفیان دیگری نشناسند، مردم کوفه وبصره ابو بکر وعمر میجویند ، پس شما بایستی متوجه خراسان شوید که تعلیمات آنها معلوم و قلوب شان ازعقاید مختلفه پاك واز فساد خالست ، ایشان آیادر مستعد انقلاب و خواهان تغیر خلافت میباشند ، آری خراسانیها پیکر قوی ، سینه پهن ، سرپزرگ ، ریش انبوه ، صدای هولناك ، سخن درشت ، وهن وهشت آورداند ، »

درهر تشکیلات مخفی عباسی همیشه یك نفر از خاندان بعنوان امام قرار میدادند ودر وقت ابو مسلم این رئیس ابراهیم امام بود که پدر بزرگ محمد مؤسس

تشکیلات مذکوره بحساب میرفت واوبود که داعیان خودش را به خراسان اعزام وسعی نمود چند تنی از بزرگان این کشور اورا ملاقات و همکاری نمایند . محمد پسر علی بود آنکه اورا ولید بن عبدالملك خلیفهٔ اموی دوبار تازیانه زد ، ومحمد این اهانت نسبت به پدرش را ابداً فراموش نکرد ، علی یك پسر از جملهٔ هشت پسر عبدالله ، وعبدالله از جملهٔ چهار پسر حضرت عباس عم حضرت پیغمبر آخر الزمان بود .

ابو مسلم در سال ۱۲٤ هنگامیکه بیست وسه سال عمر داشت شخصاً بکوفه سفر و با ابراهیم امام عباسی مذاکره وملاقات ، وبعد باعنوان امیر طرفداران بنی عباس بخراسان مراجعت کرد ، ابو مسلم درین مسافرت از حالات کشور فارس وعرب بخوبی آگاه شد ، وبمجرد ورود در خراسان برضد بنی امیه داخل اقداماتی گردیده ، ملت را تحریك ، و طرفداران زیادی بهمرساند ، و باز در سال ۱۲۸ سفری بمکه نموده با ابراهیم امام قرار های گذشته راتجدید نمود .

نجات خراسان از ادارهٔ اموی : وقتیکه ابو مسلم بخراسان برگشت بلافاصله درسال ۱۲۹ ، لقب شاهنشاه اختیار وحکومت خود وخلافت آل عباس ، وخلع دودمان اموی را اعلان کرد ، اینوقت تمام سرکردگان ملی خراسان وعسکر زیادی دردور او جمع شده بود و داوطلبان کشور قطعات معیت اورا تشکیل میکرد باین ترتیب ابو مسلم درحالیکه مرکز مرو را بخندقی حصار داده ، وخودش با منصبداران معیت خود لباس سیاه پوشیده بود ، بیرق سیاهی افراشته و در معسکر خویش آتش عظیم افروخت ، و در پنجم رمضان سال ۱۲۹ به مسند حکومت نشست . نصر بن سیار نائب الحکومهٔ عربی خراسان که مرد قوی بوده وبفرش مرعب ساختن طرفداران بنی هاشم قبلاً یحیی بن زیدبن امیرالمومنین علی را درطالقان مؤخاب بدار آویخته بود ، اینك در مقابل خدیعه سیاسی به جنگ مشغول ، واز خبر ابو مسلم نهایت متغیر گردید ، در همین

آن بود که منشور را بابو مسلم بسا و رسیده و به قبول بیعت به خاندان عباس دعوتش کرد ، نصر سیار عرض جواب یك قطعه عسکر زیر قیادت یزید سوق کرد ، ولی از طرف مالك بن هیثم افسر اعزامی ابو مسلم یزید اسیر و عسکر او مغلوب و منهزم گردید ، ابو مسلم محبوس را مجدداً رها و در قرارگاه نصر سیار فرستاد ، وخود متعاقباً با از دوی خویش بجانب نصر سرا زیر شد ، نصر سیار میان دو دشمن گیر افتاده بود و لهذا به خدیع پیغام داد که مبادا از اطمینانی که کتباً ابو مسلم بتو داده است فریب خوری ، بهتر آنست که عجالتاً بمرو برگردی که اینك منهم رسیدم و در آنجا باند مضا لحه خواهم نمود ، خدیع همچنین کرد و نصر نیز برگشت و در حالیکه هردو سردار هریك بادو صد سوار از معسکر خود جدا و بغرض مذاکره بهم نزدیك گردیدند ، تیر انداز قابلی بتعلیم نصر سیار ، خدیع را غافلانه بکشت ، در سال ۱۳۰ علی پسر خدیع بعد از آنکه بحضور ابو مسلم در ما خان رسیده بود بجنگ نصر سیار پرداخت و ابو مسلم مروان را بکمك او در برابر عرب تشویق کرد ، وخود متعاقب از ما خان بجانب مرو روان شد ، نصر سیار تاب نبرد نیاورده از مرو بسرخس و از سرخس طوس و از طوس به ری فرار نمود ولی بزودی بیمار و از دنیا چشم پوشید ، در خراسان عربها دو دسته یمانی و مضری اقامت داشته ، و از دی ها از جملهٔ اول و تمیم و قیس ها از دستهٔ دوم ، و هر دو دسته در سند همه سکر از ممتاز با نصر در داخل فعالیت بودند ابو مسلم از این رقابت آنها خیلی ماهرانه استفاده کرده ، در نوبت یك طرف را مغلوب بعد ها تمام عرب و طرفداران سیار و امویان طوری بی اعتبار را از بین برداشته ، و خراسان شمالی را از دست مروچه عرب مسلمان و چه غیر مسلمان و چه خوارج و چه علوی بکلی صاف کرد ، ازین ببعد حکمران امتوجه و از نیت غربی و جنوبی شده ، سیستان و بلوچستان و سند را از حکمران اموی بحویل گرفتند و تمام بر تخت ابو مسلم در کمتر از مدتی خراسان مفتوحه ، اما از یکطرف مسرور نبود ، ابو مسلم هنوز

کار بزرگی درپیش داشت ولهذا بزودی عسکری مکمل زیر قیادت قحطبه بن شبیب و خالد بن برمك بلخی بغرض تسخیر کشور فارس بحرکت انداخت ، قوماندان ابومسلم ازطوس به گرگان کشید ودر جنگی که اورابا ابن حنظله حاکم اموی گرگان رخداد ده هزار عسکر دشمن را ازبین برده داخل گرگان شد وسی هزارنفر از طرفداران بنی امیه را بقتل رساند ، وقتیکه عسکر ابو مسلم باستقامت عراق عجم حرکت میکرد سرداران اموی کرمان داؤد بن یزید و عامر در نواح اصفهان جلو ایشان راگرفتند ، ولی عامر کشته شد و داؤد فرار کرد ، اردوی خراسان بعد ازهشت روز وار دنهاوند شده بعد ازاشغال آنجا بجانب عراق عرب حرکت کرد ، یزید بغرض مدافعه موضع جلولا را معسکر ساخته و ازمروان خلیفه اموی استمداد نمود ، ولی همینکه قوماندانان ابو مسلم بخانقین رسید یزید تاب نیاورده بکوفه فرار کرد . اردوی خراسان دشمن را تعقیب واز فرات عبوروقحطبه قوماندان اردو در رود غرق گردید . معهذا عسکر خراسان اهمیت نداده بجنگ دشمن پیش وعسکریزید را مغلوب ومنهزم کردند . اردوی خراسان بدون معطلی کوفه را هدف گرفته و ابن هبیره عامل اموی را از آنجا به واسط فراری ساختند . اردوی خراسان باحسن بن قحطبه درمحرم سال ۱۳۲ هجری داخل شهر کوفه شد ، وحسن منشور ابومسلم را درینشهر به ابوسلمه جعفر بن سلیمان الخلال مردعجمی تسلیم کرد ، ابومسلم درین مکتوب مشارالیه را بعنوان وزیر آل محمد خطاب ودر تنظیم امورمامور کرده بود ، ابوسلمه این منشوررا برای مردم کوفه قرائت کرده و مامورین خودش را برای عملی شدن هدایات ابومسلم در اطراف اعزام کرد . ابومسلم که کار را تاانجا رسانده و از انقراض امپراطوری بنی امیه چیزی نمانده بود ، دیگر نمیخواست حقیقتاخاندان عباس به جای این امپراطوری قرار گیرند ، زیرا اینها عجالتاً هراثر شمشیر وتبلیغ خراسانیان زیاد از اندازهٔ لزوم شهرت ونفوذ در کشورهای اسلام حاصل کرده بودند

وممکن بود اینها نیز قوی وخوه سر شده اسباب درد سری برای خراسان فراهم کنند لهذا به عجله جلال وزیر را که محمد میگفتند نزد سه تن از بزرگان اولاد حضرت علی چون امام جعفر صادق ، عبدالله بن حسن بن علی ، و عمر بن علی بن حسین بن علی فرستاده و ایشان را به قبول خلافت اسلام در عوض خلفاء اموی دعوت نمود اتفاقاً این هرسه جناب جواب رد داده واز قبول خلافت وسلطنت عذرخواستند . ابومسلم چون خود نمیتوانست درآنعصر مقام خلافت اسلام را دعوی کند ، بنا چارباز به خاندان عباس متوجه شد ، اما ابراهیم امام دراواخر سال ۱۳۱ هجری بعلت کشف مکتوب ابو مسلم ازنزدش به حکم مروان خلیفه اموی در زندان حران محبوس و درهمان جا بواسطه فرو بردن سرش در انبان چونه کشته شده بود ، و برادران این شخص عبدالله ملقب به سفاح و ابوجعفر منصور دوانیقی باعده از اعوان خودشان درشهر کوفه پناهنده و درهرکی از خانهای آن جا بطور نهانی زندگی میکردند ، اینها چون از فتوحات اردوی خراسان امیدوارشده بودند همینکه شهر کوفه بدست خراسانیان مفتوح و تأمین شد ، بخانه ابو سلمه داخل ومنزل گزیدند ، وقتیکه سرداران خراسان این خبر را گرفتند به حکم ابومسلم ایشان را از خانه کشیده بدار الامارهٔ کوفه بردند وعبدالله سفاح دریکی ازجمعات ربیع الاول سنه ۱۳۲ هجری درجامع کوفه خطبهٔ خوانده بنی امیه را انکار هر و خلافت خودش را اعلان نمود منصور دوانیقی هم گرفتن بیعت بنام برادر ازمردم شروع کرد ، عبدالله سفاح جنگ مروان خلیفه اموی را لازم گردید ، مروان که قلوب رعایا را بظالم خودش بکلی ازدست داده بود ناچار ازحران خارج وبر کنار آب زاب با دشمن مقابل شد ، وشکست فاحش خورده بجانب مصر روان گردید ، عبدالله دمشق اورا تعقیب وبر جنگ حاکم والی بن معاویه حاکم آنجا را گرفته اورا بقتل کشید ، وخود بقنسرین واز آنجا بنفسهن گذشت صالح برادر عبدالله نیز بلادرنگ خلیفه مروان را از رامصر تعقیب میکرد تا در

منزل ذات السلاسل باورسیده ودر شباخونی که برد ، مروان کشته وسرش نزد سفاح وباز به خراسان فرستاده شد ، زنان ودختران اونیز اسیر وبخراسان اعزام گردیدند اما پسران او موفق بفرار شدند . عباسی ها در انتقام از اموی ها قصور نکردند تا ایشان بکلی ازبین رفتند ، بزرگان این خاندان در دمشق در بصره در موصل و دیگر جاها بضرب چوب میده و کوفته ، وزیر کلیم فرش و بالای اجساد شان سفره طعام گسترده شد ، مردم درین سفره طعام می خوردند و نعش های نیمه زنده آنها در زیر دست وپایشان میطپید ، بعداز جان سپردن گوشتهای اینها بسگها خورانده شد ، وقبور سلاطین اموی شگاف و عظام رمیمه شان برون افگنده گردید (جز از خلیفه عمر بن عبد العزیز) مرده خلیفه هشام را نیز چوب زدند وباز بدار آویختند ، و باین ترتیب بساط امپراطوری یك قرنه بنی امیه درمشرق زمین برچیده شد .

تامین ماوراء النهر : واما ابو مسلم در مرو نشسته وعملاً زمام امور سلطنت خراسان اسلامی وماوراء النهر و کشور فارس را در دست داشت درین ضمن بود که سفاح عباسی را نظر بمصالح سیاسی دولت خیال کشتن ابو سلمه حفص بن سلیمان همدانی پدید آمد ، ولی خلیفه جرائت اینکار نداشت زیرا او از دست نشاندهٔ ابو مسلم چیزی بیشتر نبود ، درحالیکه ابو مسلم ابو سلمه را منشور وزارت ولقب وزیر آل محمد ومعناً اختیارات دارهٔ خلافت عطا کرده بود . بنابران خلیفه برادر خود ابو جعفر منصور را شخصاً بدربار ابو مسلم اعزام و برای استیذان کشتن ابو سلمه مامور کرد ، اما محکمه منصور درنزد ابو مسلم اقامت داشت از طرز رفتار وتکبر او در دل کینه گرفت واز همان وقت مصمم شد اگر بتواند احسان این مرد خراسانی رابکفران مقابله کند . در هر حال منصور بدربار خلافت برگشت و خلیفه را از قدرت ابو مسلم تحریف وبدشمنی او تحریك نمود . اما خلیفه نمیتوانست و نمیخواست از احسان ابو مسلم اغماض کند ، در هر حال ابو سلمه بعداز اجازه

ابومسلم ازطرف سفاح کشته وعوض او خالدبن برمك بلخی بوزارت برداشته‌شد
وبرمك پسر جاماس پسر بشتاسف « یشتاسپ » از اهالی شهر بلخ بود ، ابو مسلم
بعداز تنظیم خراسان در سال ۱۳۵ بماوراءالنهر عسکر کشیده وزیاد حا کم
عربی آنجارا که دم از عصیان میزد بکشت . و درسال ۱۳۶ بفرض واد سی
از امور خلافت عباسی و اداء فریضه حج بجانب حجاز حرکت کرد
و قتیکه او وارد مرکز خلافت گردید از طرف خلیفه سفاح استقبال شد منصور
که‌در کمین بود باز خلیفه رانحریك برضدابومسلم نمود ، وقتیکه‌ابو مسلم‌بمکه
روان‌شد خلیفه امارت حجاج‌را به‌اوئی بلکه به‌برادرخود منصورداد لهذا ابومسلم
کوفته خاطر شده و از منصور یك منزل‌پیشتر بحرکت افتاد اودرین‌سفر به تمام
قوافل‌وحجاج امر کرد تا در عرض راه از مطبخ او که دوصد قطار اشترسامان
آنرا می کشیدند نان خورده واز خود طبخی نه نمایند ومقرر کرد از منزل هر
کسی که خود برابد اعدام‌شود ، هیبت وآوازه کبر نامه های ابشخص چنان
در دل عرب نشسته بود که حین عبور وراه وآبادی هیچ مخالفت نداشتند ، ابومسلم
ازادای حج فارغ شده بود که خبر مرگ خلیفه سفاح را شنید ، منصور در موقعیت
که رقیبش چون عیسی بن موسی درانتظار تخت خودرا احساس واز ابومسلم
التماس نمود که خلافت اورا مقرر و تأمین نماید ابو مسلم فیروز و با او وارد
انبار شده عربها رااز جهت با عیسی مانع وبانبه جعفر منصور دشمن پسر کشته
خودرا مجال جلوس در مسند خلافت داد ، منصور هنوز دشمن دیگری درمقابل
داشت و عبدالله بن علی بن عباس بعد ازفوت سفاح اعلان خلافت کرده وارتباك
در تعیین قرار گماه داشت ، ابومسلم به الحاح منصور بجانب این دشمن اونیز
عسکر کشیده وبعد از پنجماه جنگ اورا مغلوب و منهزم گردانید ، در چنین
وقتی خلیفه منصور ابوالحمید را برای تسخیر عثمان ارشوی شکست خورده دشمن
ازشمشیر ابومسلم وخراسانیان اعزام کرد ، ابومسلم از تحرکت منصور وخست عمال او

سخت متنفر گردیده بدون وداع واجازه او باستقامت خراسان حرکت کرد ابومسلم دررى بود که مکتوب خلیفه رسیده واورا دعوت بمراجعت نمود، خلیفه درینمکتوب خاطرنشان کرده بود نائب الحکومه گی کشورهای شام ومصر به ابو مسلم تعلقدارد، ولی ابومسلم جواب نداد ، متعاقباً یکنفر هموطن ابومسلم ابوحمید مرغابی از طرف خلیفه بحضور او رسیده وسعی بلیغی کرد که ابومسلمرا ملایم وبمراجعت راضی سازد ، در همین آوان مکتوبی از ابوداؤد وکیل و نائب الحکومه ابومسلم در کشور خراسان بحضور ابومسلم رسید که در آن تصریح کرده بود قبل ازمراجعت تو بخراسان استرضاء خلیفة المسلمین واجب است. این مکتوب در اثر دسیسه خلیفه منصور نوشته شده بود ، چونکه او ابوداؤدرا ازماجرای خود ور نجش ابومسلم آگاه ووعده داده بود که اگر موفق شوی او را نزد من برگردانی حکومت خراسان بتو تعلقدارد ، چونکه ابو مسلم در دارالخلافه کاربسیار خواهد داشت. درهرحال ابومسلم ازخواندن مکتوب ابوداؤد بیشتر از فرمان خلیفه متفکر شد ، زیرا اندیشه میکرد مبادا در رفتن او بخراسان ابوداؤد غدار از در مقابله در آمده و آتش جنگهای داخلی را مشتعل نماید در حالیکه خلیفهٔ عباسی هم با او همکاری خواهد نمود ، اصرار ابو حمید مروالرودی برتأثیر این مکتوب افزوده وبالاخره ابو مسلم عزم مراجعت بدربار خلیفه نمود ، در حالیکه ابداً از خلیفه ترسی سوای نفرت نداشت، زیرا اردوی خراسان در معیت اوبود ، مگر ابو مسلم احساس نمیکرد خدعه گاهی برقوت غلبه میکند . و قتیکه ابومسلم بدارالخلافه رسیدسه روز پیهم چنان پذیرائی و گرم جوشی از طرف خلیفه نشانداده شد که اینمرد رشید ووفور در اخلاص منصور نسبت بخود متیقن گردید. ولی روز چهارم که بدیدن خلیفه رفت منصور وا نمود کرد باو خلوتی دارد، لهذا اورا تنها بدرون خانهٔ احضار کرد، همینکه ابومسلم وارد شد ، چهار نفر تیغدار از کمین گاهها جسته و اینمرد نامی را

ریز ریز کردند ، منصور پس ازین امر کرد تا سر اورا در میان طبق های درهم و دینار در معسکر خراسان ریختند . روزیکه این فاجعه عملی شد چهار شنبه ۲۵ شعبان سال ۱۳۷ هجری وابومسلم پسن ۳۵ سالگی بود .

انعکاس قتل وابومسلم در خراسان : بعد ازکشته شدن ابومسلم گرچه نفوذ حکام عباسی مجدداً در ولایات مفتوحه خراسان مستقر گردید ، امادست خراسانیان نیز در امور خلافت محکم شده بود خراسانیان چنانچه ابومسلم را تقویه کردند ، ابومسلم خاندان برمك را پرورش ودر دربار خلافت داخل نمود واینخاندان هم خانوادهٔ مشهور سهل خراسانی را در دولت عباسی برقرار ساختند وگرچه بعدها این هردو خاندان از طرف خلفاء عباسی در عقب ابومسلم فرستاده شدند اما اینها مرد دیگری چون طاهر خراسانی را پرورش و برای خدمت بخراسان حاضر کرده بودند و بالاخره همین مرد بود که از فعالیت دو قرنه خراسانیان نتیجه گرفته واستقلال خراسان مفتوحه را اعلان و تأمین نمود .

از دیگر طرف درداخل خراسان فکر استقلال کشور بقدری محکم بود که حتی تخالف وتباین دین ومذهب داخلی نیزمانع نشو ونمای آن نمیتوانست گردید .

سنباد: چنانچه پس ازختم تراژیدی ابومسلم اولین کسیکه باانتقام کمر بست فیروز ملقب به سنباد وزر تشتی مذهب خراسانی وباشنده قریهٔ « مردانه » درغرب هرات بود این شخص در سال ۱۵۲ هجری بلا درنگ بفعالیت آغاز ونیروی درگرد او بقول مورخین عرب تقریبا صد هزار عنصر داوطلب مرکب از مسلمان وزر تشتی جمع شد سنباد بر ضد عباسیها در نیشاپور حمله ، و بعداز چندین حرب نیشاپور ، قومس وری را اشغال ، وخزائن ابومسلم را ضبط متصرف و خودش ملقب به سپهبد گردید ، سپهبد در ولایات مقتدر فیه عباسی قتل نفوس واغتنام اموال بسیاری نموده و بعدها قصد عراق و حجاز کرد .

چون نائب الحکومهٔ عباسی ری قبلاً با عسکرش در رزم سپهبد مغلوب ومهزم گردیده بود لهذا خلافت عباسی برای جلو گیری از عاقبت وخیم بعجله داخل کار شده و اردوی مکملی زیر قیادت جمهور بن مرار در مقابل سنباد سوق نمود تلاقی طرفین در حدودبین همدان وری واقع وبعد از جنگ سختی عسکر عباسی غالب گردید ،سنباد بااین آنقدر مقاومت کرد که خلیفه منصور پسر خود مهدی را در مقابل او سوق نمود وسنباد مجبوراً بجانب طبرستان عقب کشید تافرصتی برای جمع آوری قوا بدست آرد ، ولی سپهبد حکمران محلی طبرستان بامهمان پنهانده خدعه ، و سنباد وهمراهانش را کشته وسرهایشان راعلی الرسم بدربار خلیفه عباسی تقدیم کرد، خلیفه منصورنیز نفسی براحت کشیده ودرطرح بناءشهر بغداد مشغول ماند. ولی دسته دیگری ازخراسانیان (معروف بهفرقهٔ راوندیه)درآنجا نیزشوریده وخلیفه را درجنگ محصور نمودند تاآنکه معن بن زایده بکمك خلیفه رسیده اورا از محاصره رهاء وفرقه راوندیه را مغلوب ساخت ،معن بن زایده دربرابر اینخدمت بزودی حکومت سیستان حاصل کرد، مگر سیستانیان اورا مجالی نداده درقصرحکومتی شکم دریدند . در سال ۱٤٤ مردم بست وقندهار نیز بر خلاف خلیفه منصور شورش و بازهیر بن محمد الأزدی قوماندان اعزامی حاکم عباسی سیستان رزم شدیدی دادند . همچنین در سال ۱۵۰ مردیگری از هرات بنام « استاد سیس » با دغیسی ظهور و باتفاق رفیق سیستانی خودش « حریش » لشکرجمع واستقلال خراسان راا علان نمود. سیاسیون عباسی بعادت دیرینه فوراً کلمه زندقه را بگردنش بسته و حتی مسلمین خراسان راهم برضد اوتحریك کردند ازجملهٔ سران اسلامی خراسان که تسمیم اسلامیت را در خراسان شرطاً اول ترقی کشور میدانستند یکی « اجشم » مروالرودی بود که بلادرنگ بمقابل استادسیس سوقیات نمود ولی در اولین میدان جنگ سرش و عسکرش را ازدست داد، خلیفه منصور به پسرش المهدی

امر کرد تاخازم بن خزیمه افسر مشهوری رابا ۲۴ هزار عسکر از غرب به مرو گسیل نمود همچنین عمر ووابی عون پسران قتیبه بحکم خلیفه از تخار ستان بمدد خازم رسیدند ، جنگ شروع شد و تلفات طرفین بهزار ها رسید. اردوی استادسیس ۱۴ هزار نفر اسیرداده ومنهزم گردید ،عرب ها اسراء را اعدام وخود استادسیس را درمنطقه استواری محاصره کردند بالاخره استاد سیس هم اسیر و محبوساً بدربار منصور سوق، و درآنجا ازبین رفت . مرجیله باد غیسی دختر همین شخص بود که بعدها زن خلیفه هارون ومادر خلیفه مامون عباسی گردید.

محمد واذرویه: درسیستان نیز مردم چه مسلمان وچه زرتشتی زیرقیادت محمد بن شداد وآذرویه مرزبان زرتشتی برضد خلیفه منصور شورش کرده ، و ازبست بجنگ یزید بن خلیفه منصور که حاکم سیستان بود پیش شدند ، یزید دررزمگاه مغلوب و فراری شد سیستانیان متعاقباً درسال ۱۵۱ درشهر زرنج شورش کرده و معن بن زایده سابق الذکر را کشتند ، و ابن همان شخص مشهوری است که در جود وسخا ضرب المثل گردیده ، ولی سیستانی ها میگفتند جز این نیست که او مال بسیار بجور جمع کرده و به اسراف خرج میکرد .

حکیم مقنع : درسال ۱۵۸ مرد دیگری درمرو ظهور ، وخودش راجانشین ابو مسلم معرفی کرد ، اینشخص موسوم به حکیم بن عطا و معروف به مقنع بود چونکه اینمرد گاربزی باد غیسی همیشه بروی خودش نقابی از طلای ناب میکشید ، عده زیادی ازخراسانیان زرتشتی ، وهمچنین نفری بسیاری از خراسانیان مسلمان به عنوان « سفید جامگان » گرد اوجمع شدند. مقنع برای اینکه مرکز اجتماعش ازدسترس مرکز خراسان دور تر باشد جیحون را عبور وهر نواح کش (شهر سبز) قلعه مستحکم نظامی آباد کرد هفته ماه نخشب آنکه برای دوماه هر شبی از چاه نخشب می برآورد ودر دو فرسخ نور میباشید هم منسوب بهمین شخص است . درهرحال خلیفه منصور درهمین سال از دنیا گذشته و جایش را

محمد مهدی اشغال نمود ، حکیم مقنع بعملیات نظامی آغاز کرده وتا سال ۱۶۱ سرداران مشهوری را امثال حسان بن تمیم و محمد بن نصر وغیره از بین برد تاآنکه اردوی قوی عباسی بقوماندانی افسران قابلی چون معاذ بن سلم و عقبه و ابوسعید مرد دلیری وارد منطقه نفوذ او گردیده و بلا فاصله جنگهای سختی شروع شد . حکیم مقنع چون به بدعت و کفر منسوب شده بود لهذا از حمایه و تقویه اکثر سران و اهالی خراسان محروم و در مضیقه افتاده محصور گردید معهذا آنقدر مقاومت نمود که اسارت او به یقین پیوست پس برای آنکه تن بچنین ذلتی نداده باشد آل و اطفال خودرا کشته و اخیراً خودش هم انتحار نمود همچنین میان سال های ۱۵۳ ـ ۱۵۰ مرد دیگری در هرات بنام یوسف ابرم ظهور و بعد از تشکیل عسکر دا و طلب علاقهای میمنه و مرغاب و پوشنگ را اشغال کرد ، یزید بن مزید که از سال ۱۵۳ باینطرف حکومت خراسان شمالی ازطرف خلیفه منصور داشت خود بدفع یوسف عسکر کشیده و با او حرب های سختی داد ، یوسف دریکی از جنگهای دست و گریبان اسیر و به بغداد گسیل و درآنجا باسائررؤسای انقلابی افغانستان یکجا اعدام گردید ، درهمین سال که سال مرگ خلیفه منصور است فرق شورشیان ملی و خوارج در سیستان بسیار قوت گرفته و مجدداً سبب تشویش منصور را فراهم کردند .

خراسان مفتوحه و خلفاء عباسی

از ۱۳۷ تا ۲۰۵ هجری

چنانچه دیدیم امپراطوری شدید بنی امیه سقوط کرده و در عوض دولت عباسی برقرار گردید . دولت عباسی بیشتر یک دولت خراسانی و یک امپراتوری بین الاسلامی بوده در مرتبه اول خراسانیان و بعد ها تمام ممالک اسلامی در ادارهٔ امور دست داشتند . مرکز ایندولت بزرگ هم از دمشق در بین النهرین منتقل ، ولهذا برای قبول تربیت و تهذیب خراسان و فارس نزدیک تر و مساعد گردید .

ایجاد مقام وزارت در بغداد ورسیدن وزراء خراسانی بآن مقام منبع در نشر این تربیت و تهذیب خدمت فراموش ناشدنی نمود ، و باین ترتیب دوره عباسی به ترقیات علمی ، از دوره اموی ممتاز گردید .

درهرحال نفوذ امپراطوری عباسی در خراسان مفتوحه از سال ۱۳۷ هجری تاسال ۲۰۵ تقریبا هفتاد سال دوام نمود در طول اینمدت خراسانیان از یکطرف در داخله برای تاسیس یکدولت مستقل مشغول کار ، واز دیگر طرف برای تسلط در دربار خلافت یکی بی دیگری مصروف سعی ومجاهدت بوده واز طرفی هم درترقیات علمی پیشرفتند ، بدرجهٔ که اینها در تشکیل مدنیت جدید اسلامی که پیشتر بدوش ملل خراسان ، عرب و فارس استوار بود رکن قوی تری بحساب رفتند.

خلیفه سفاح : اولین خلیفهٔ عباسی سفاح از جلوس خودش ۱۳۲ تا زمان مرگ او در ۱۳۶ درامور کشور خراسان بی اختیار ، ودرمرکز خلافت پیشترین امور دولت در دست وزیر نخستین خراسانی خالد بن برمك بود . منصور جانشین سفاح تا ۱۵۸ خلافت نمود وچون بقتل ابومسلم ارتکاب نموده بود درتمام اینمدت بمخالفت وجنگهای خراسانیان در شمال و غرب کشور دچار بود ، چنانچه حکام او در خراسان شمالی از قبیل ابی داود خالد ، عبدالجبار بن عبدالرحمن وخازم بن خزیمه که در سال های ۱۳۷ ـ ۱۴۱ ـ ۱۵۹ یکی بر دیگری مقرر شدند کار مهمی انجام داده نتوانستند . محمد ومهدی پسران خلیفه منصور نیز اسماً نائب الحکومه خراسان معین شدند ولی این اسم هم تاثیر بزرگی در مورد خراسان نداشت وچنانچه دیدیم انقلابات سنباد ، مقنع آذر دیه و حرکات مقنع پیهم درخراسان شمالی وسیستان برضد خلیفهٔ منصور عملی شد ، وهکذا در سیستان بوعاصم بنی قبایل بنی تمیم عرب را که بودند ابومسلم شورش کرده بودند منتظر و حکومت سیستان را خودبدست گرفت ، و گرچه سلیمان کشی افسر اعزامی حکومت عباسی خراسان توانست اینشخص را در جنگ اول بزند دارد

و رتبیل شاه‌را در بست بعقب براند (۱۳۸) معهذا درسال ۱٤۱ مردم به‌قوماندانی حضین بن رقاذ مردی ازقصبهٔ «رون وجول» برضدسلیمان بجنگهای سختی پرداختند وقتیکه هم هنادی السری ازطرف خلیفه منصور بحکومت سیستان اعزام گردید بقوت مردم توانست سلیمان رامغلوب واسیر نماید، منصور بن‌زهیرحاکم دیگر خلیفه‌منصورنیزنتوانست درسیستان کاری ازپیش بردجز آنکه هنادی السری حاکم پیشتر عباسی را ازبین‌برداره . درسال ۱٤٦ مهدی پسر خلینه منصور که اسماً نائب‌الحکومهٔ خراسان بود برادر خودش یزید بن منصور را بحکومت سیستان اعزام کرد، ولی چنانچه اشاره شد درجنگ با اهالی مغلوب و فراری گردید ، در سال ۱٥۱ حاکم دیگر خلیفهٔ منصور درسیستان معن بن‌زایده که بارتبیل در رخد جنگ وتوانسته بود «ماوند» داماد رتبیل را گرفته و در بغداد بفرستد ، درسال ۱٥۲ سرش را درمقابل شورش مردم باخت ، از سال ۱٥۳ تا ۱٥۸ زمان مرگ خلینهٔ منصور دونفر حاکم دیگر او نیز درسیستان از قبیل یزید بن مزید وتمیم بن‌عمر سرخسی کاری انجام داده نتوانستند جز اینکه در دسته های شورشیان ملی و حتی خوارج عربی افزودند-باین ترتیب خلیفهٔ منصور از دنیا گذشت وجایش را مهدی پسرش اشغال نمود .

خلیفه مهدی : که تاسال ۱٦۹ خلافت نمود زحمت اول او درخراسان از بین بردن حکیم مقنع بود ، مهدی که دراول امر جنید بن قعطبه را بحکومت خراسان شمالی مقرر کرده بود پسان بهتر دید یکی از مردان خراسانی را برای اینکار برگزیند ولهذا درسال ۱٥۹ه ابوعون عبدالملك بن یزیدخراسانی باین سمت مقررشد . همچنین مهدی بعدازمسعود بن مسلم (۱٦۰) و مسیب بن زهیر (۱٦۳) ابوالعباس فضل بن سلیمان الطوسی مرد دیگر خراسانی را بحکومت خراسان

بر گماشت ، وباین ترتیب خودش را ازمخالفت خراسانیان تااندازهٔ نجات بخشید حمزهٔ بن مالك حاکم مهدی در سیستان باناثب خود خالد بن سوید نیز توانست درجنگ برعلیه خارجی ها غلبه وقائد ایشان نوح خارجی را از بین بردارد .

خلیفهٔ هادی : بعدازمهدی درسال۱۶۹هجری هادی بخلافت رسیدولی اینشخص را خاندان برمکی خراسان که اینك در دربار خلافت قوی شده بودند چندان دوست نداشتند اونیز بدون انکه کار مهی در کشور خراسان نموده باشد بزودی چشم از دنیا پوشید ، وجای او را خلیفهٔ مشهور هارون الرشید که بیشتر طرف میل خراسانیان بود در سال ۱۷۰ هجری اشغال نمود . مهمتر ین کار هادی در سیستان این بود که حاکم او تمیم بن سعید از بست به رخد رفته باکابلشاه حرب نمود واینشخص توانست برادر رتبیل رادر میدان جنگ اسیرو نزد هادی در عراق بفرستد .

خراسان وهارون خلیفه عباسی : هارون الرشید عباسی که درسال ۱۷۰ هجری ۷۸۶م بخلافت رسیدیکی ازبزرگان خلفاء اسلام درتاریخ بشمار میرود. اینشخص مشهور تا سال ۱۹۳ خلافت نمود ، وحاکم اول او در خراسان شمالی جعفر بن محمد بلوسی درسال ۱۷۱ ـ و بعد عباس بن جعفر مذکور در سال ۱۷۳ وپدر و پسر از مردمان خراسان بوده واینك حصه از کشور خود شان را در عوض حکام خالص عوض اداره میکردند . در سال ۱۷۴ خالد الغطریف و در همان سال نائب او رشید ، ودرسال ۱۷۶ حمزهٔ بن مالك این رتبه را احراز کردند ، ولی دیگر ممکن نبود بدون فرمان خود خراسان دیگری ولایات کشوررا باحفظ امنیت عمومی اداره کند ، لهذا درسال ۱۷۷ فضل بن یحیی برمکی مرد معروف خراسانی باین سمت مقرر ووارد خراسان شد . اینمرد بمجرد ورود خودش در صدد اصلاح امور اداری وجلب قلوب همو طنانش بر آمده و باطنها ومسجد های زیادی بساخت ومردمرا معناً تقویه نمود ، فضل برمکی درخراسان شمالی اردوی

قوی ومکملی از اهالی تشکیل وعجالتاً به آن عنوان عسکر عباسی بخشید که اسامی ایشان در دفتر مستد یم (افواج بغداد) ثبت شد ، مورخین بعضاً با مبالغه تعداد این اردوی خراسانی را بالغ بر نصف ملیون میدانند ، در هر حال فضل جز این نمیخواست که کشور ابائی او باداشتن چنین اردوئی برای نقشه‌های آیندهٔ مملکت وتامین آزادی و استقلال استعداد حربی مکملی داشته باشد ، فضل باهمین قوت بزرگ در ماوراءالنهر پیشرفت آوازه اردوی او پایتخت خلافت را فرا گرفت ، چنانچه شعراء عرب از قبیل روان بن ابی حفصه وغیره در مدیح این عسکر و افسر قصائد غرائی سرو هند خلیفهٔ عباسی رشید هم از پیشنهادفضل عجالتاً مطمئن بوده واین اردوی خراسانی ا حافظ امپراطوری وسیع خودش میدانست . فضل تا ۱۷۹ در خراسان مشغول صلاح امور بود ومردم او را از کثرت محبت بدرجهٔ پرستش دوست داشتند درحین عبور او از بلاد وقصبات معمور وپرازدهام خراسان که در تعداد صدها هزار ها موجود ومملو از صد ها هزار ان مردم دلیر ومتمول بود ـ زیراهنوز هنگیز ظهور نکرده ومغل سرا زیر نشده بود ـ بملیونها نقد و جنس با وهدیه یکردند ، البته فضل قبول نمیکرد وروزیکه ازخراسان برگشت سوای تازیانهٔ ز هموطنای خودش هدیهٔ نه پذیرفت . فضل باینصورت به‌بغداد برگشت وهارون لرشید ازو استقبال بی سابقه در بغداد نمود . بعد از فضل برمکی منصور بن زید حمیری در سال ۱۷۹ ومتعاقباً علی‌بن عیسی‌بن ماهان درسال ۱۸۰ بحکومت راسان شمالی مقرر شدند ، ولی خراسانیان تن نداده یحیی پسر علی‌را در۱۸۲ بلخ بکشتند وخود علی را مغلوب و فراری ساختند وسی ملیون در هم اموال و را اغتنام نمودند،بهمین جهت علی‌تا۱۹۱ در خراسان شمالی ازشدت و درشتی ود داری نکرد . معهذا همین علی بن عیسی بود که طاهر بن حسین پوشنگی ر سلسلهٔ امراء طاهریه را بحکومت پوشنگ وطن‌او ـ که آنوقت برابرهرات

معمور بود مقرر کرد هارون‌الرشید درین میانه جعفر بن یحیی برمکی سردار دیگر خراسانی را بحکومت خراسان شمالی اعزام نمود ، اما مدت اقامت جعفر در خراسان از بیست روز بیشتر طول نکشید وخلیفه حکومت خراسان را اسماً به مامون پسر خویش گذاشت ، و حاکم او هرثمه بن اعین در ۱۹۱ و عباس بن جعفر در ۱۹۳ وارد خراسان شمالی گردیدند .

واما درسیستان: وقتیکه هارون‌الرشید درینداد جلوس نمود سیستانیان بحکام عباسی تن نمیدادند ، لهذا در همانسال جلوس هارون انقلاب کرده کثیر بن سالم حاکم عربی را مجبور بگریز جانب بغداد نمودند ، حکام آیندهٔ هارون موظف بودند که در سیستان بیشتر بامردم بمدارا پیش آیند ، منجمله عثمان بن عماره بود که توانست سیستانیان مسلمان شده را جلب و در اردوی خود موقع بدهد ، این شخص در رخد سوقیات و جنگ بی نتیجه با عساکر کابلشاه هم نمود . بعلاوه او توانست بشر بن فرقد یکی از قائدین انقلابی سیستان را ازبین برده وباحضین سیستانی قائد دیگر محلی رزم سختی نماید ، حضین باسواران خود بطور دائم میان اراضی بست وسیستان حرکت وبرضد حکام عباسی تاختن میکرد چون عثمان عماره نتوانست در مقابل حضین کاری ازپیش ببرد معزول شد وخلیفه هارون خواست اغتشاشات سیستان را مثل انقلابات و ثبات شمالی خراسان بواسطه تعین حکام ملی خاموش کند ، پس درسال ۱۷۶ داود بن یزید یکی از بزرگان سیستان را بحکومت آنجا تعین نمود ـ درحالیکه اهمیت سیستان درنظر بغداد اقتدر بود که لیث بن نصر روزی در برابر مکافات خدمات مهمهٔ خود از زبان هارون شنود که : فعلاً حکومت کشور مصر را بتو میدهم اگر درآنجا خدمت درست کردی بازت به سیستان میفرستم تا کارتو بالا گیرد ـ درهرحال داود سیستانی توانست درسیستان مردی چون حضین را ازبین بردارد ، درصورتیکه حضین

لایق رویهٔ ازین بهتر بود ، او در سیستان برعباسی‌ها غلبه کرده و برای استرداد ولایت هرات عسکر کشید وباششصد نفرسوار خویش‌چندین هزار عسکر مدافع حاکم‌عربی‌خراسان‌شمالی‌را منکوب‌نمود . بالاخره اینمرد درسال ۱۷۷ در جنگ باهموطنش داؤد کشته وهارون آسوده گردید . وقتیکه‌فضل برمکی حاکم‌خراسان شد حکومت سیستان را از داود گرفته وبه یزید بن جریر در سال ۱۷۸ داد یزید نه تنها در رخد سوقیات بلکه از آنجا بزابل گذشته وبکابل رسید ولی در جنگی که داد نتیجه نگرفت وبسیستان برگشت ، وبجنگ عمر بن مروان خارجی دچار شد . در سال ۱۸۲ عیسی حاکم سیستان بود و او نیز از راه بست تا کابل کشید ، مکربی نیل بمقصود مجبور بعودت گردید . در ینوقت مرد بزرگی در سیستان ظهور کرد .

امیر حمزهٔ بن عبدالله : اینشخص نسب به زو طهماسب مردی از بزرگان سیستان درست میکرد او آدمی عالم ، شجاع واز باشندگان قریهٔ رون وجول بود ، اوروزی ازبی‌ادبی یکی ازحکام‌عربی سیستان‌بهم‌برآمده واورا اخطار کرد ولی اینمرد از دلش بیرون نرفت تا ازاداء فریضهٔ حج برگشت ، اینوقت قائدین انقلاب محلی چون بشر و حضین و غیره ازبین رفته بودند و حمزه جای همه را پر وتمام پیروان قائدین سابقه را در گرد خود جمع نمود ، و بلا فاصله درسال ۱۸۲ بالای عیسی بن علی حاکم هارون حمله و کشتار خوفنا کی نمود ، عیسی بخراسان شمالی فرار کرد وحمزه لقب‌امیراختیار وزرنج‌مرکزسیستان را ضبط و مردم را از اداء خراج بغداد عفو نمود . متعاقباً حمزه به تعقیب عیسی عسکر کشیدوتاهرات‌وبوشنگ‌پیشرفت وقتالی سخت نمود ، عیسی باقواءتازه‌دم‌بجنگ‌اوپیش شد واو بسیستان عقب کشید ، عیسی در عرض راه بقتل بیگناهان پرداخت‌و هر جا اتباع حمزه‌را بدست‌آورد ، همه را بشقه کردن و بدرخت بستن وپاره کردن از بین برد و باینصورت تا بزرنگ رسیدو کشتار خودرا تکرار کرد

وبر گشت. امیر حمزه مجدداً ترتیب لشکر داده وبه‌تعقیب عیسی تابسو شتافت تاخت ودر آنجا بانتقام دیرینه بقتل عباسی‌ها پرداخت وحتی درین‌موردراه‌افراط گرفت . حمزه از آنجا به‌نیشاپورحمله کرد وباقشون علی‌بن‌عیسی‌حاکم عربی خراسان شمالی‌رزم صعبی نموده در سال ۱۸۸ بسیستان‌مراجعت کرد. امیرحمزه در ولایت سیستان تمام قوای عباسی را از بین برد ، وخراج ایشولایت حتی ولایات شمالی را از بغداد منع کرد ، حکام عباسی در شهرزرنگ‌هنوز اقامت داشتند ولی ظاهراً طرف مات را گرفته ، حکام جدید بغدادرا قبول نمیکردند ویك پول هم بدار الخلافه نمیفرستادند جز آنکه درمساجدبخواندن خطبه بنام خلیفه کفایت میکردند. چنانچه محمد بن حفین قوسی حاکم‌عباسی سیستان بهمین طریق رفتار نموده و حکام جدید عباسی چون سیف بن عثمان‌و حکم بن سنان رانه پذیرفت. امیر حمزه‌هم با سی هزار عسکر خود سر تا سر سیستان را بدون تمرکز در جای معین گشت و گزار کرده هر جاعرب‌را میافت ازبین میبرد. از دیگر طرف علی بن عیسی حاکم خراسان مرد شدیدی بوده وبا مردم از در درشتی داخل میشد، لهذا در ماوراالنهر و شهر سمرقند مردم زیر قیادت رافع بن لیث بن سیار شورش کرده و حکام عباسی خراسان را بجواب داده اند . گرچه خلیفه هارون علی بن عیسی را مجازات و اموال مردم‌را ازو مسترد و جایش را به هرثمه بن اعین درسال ۱۹۱ داد، ولی شورش ماوراالنهر نشست و او کاری از پیش نبرد .

لهذا هارون خلیفه که نهیب او نصف زمین را میلرزاند وخزانه باز نطین‌باو خراج میپرداخت مجبور شدشخصاً برای تأمین کشور خراسان از بغداد حرکت کند ، وقتیکه هارون در گرگان رسید نامهٔ سخت مضروبی در صفر ۱۹۳ پر از وعده و وعید بعنوان امیر حمزهٔ سیستانی نوشت ، امیر حمزه شخصاً در زبان عرب جواب مکتوب هارون را با منطق محکم و استواری بداد ، چون

از مکا تبه نتیجهٔ بدست نیامد هارون بطوس پیشامد ، و از دیگر طرف امیر حمزه نیز عزم رزم جزم وبا سی هزار سواره قرآن خوان و پرهیز گار خودش که همه بعنوان جهاد زنان را طلاق داده بودند باستقامت نیشاپور مارش کرد، همینکه امیر سیستانی بدر نیشاپور رسید شنید که خلیفة المؤمنین هارون شب سه شنبه سوم ربیع الاخرسال ۱۹۳ چشم از دنیا پوشیده است . حمزه دیگر نخواست با اردوی تعزیه دار عباسی در آویزد لهذا بسیستان بر گشت و چون عزم جهاد کرده بود کمر نکشود و بهمین نیت بجانب بلو چستان و سند بحرکت افتاد ، حمزه فقط پنجهزار سوار و افسری به وکالت خود در سیستان گذاشت تا از تجاوز ظلمه نسبت به مردم جلو گیری کند . چنین معلوم میشود که حمزه در ولایات بلوچستان و سند مدتی به نشر اسلامیت پرداخته است ، چونکه در سال ۱۹۹ ه از راه مکران بسیستان بر گشت . اینوقت خلافت دردست مامون بود وحکام او در سیستان از قبیل زهیر بن مسیب (سال ۱۹۳) و فتح بن سهل (۱۹٤) یکی پی دیگر رسیده ، و این آخری بحرب محمد بن حضین قوسی حاکم عربی و قدیم سیستان که از طرفداران جدی مأمون بود دو چار گردید، ولی ابن حضین بدست حاکم مامون مغلوب گردید ، و در عوض بوعقیل جنرال ووکیل امیر حمزهٔ سیستانی بتلافی برخاسته حاکم مامون وقشون اورا مغلوب نمود ، واین وقتی بود که امیر طاهر خراسانی به بغداد سوقیات می نمود. ازین بعد مرد دیگری در بست بنام حرب بن عبیده ازاهل خواش سیستان ظهور و برضد حکام مامون بجنگ آغاز نمود ، این حکام از قبیل اشعث ، و لیث و احمد پسران فضل که تا سال ۱۹۹ یکی پی دیگری در سیستان رسیدند همه در جنگهای حرب خواشی مغلوب گردیدند، درهمین وقت بود که امیر حمزهٔ سیستانی ازمسافرت شش ساله خود در سیستان بر گشت ، و لیث بن فضل حاکم مامون که زیر آوازه اینصورت مرعوب

شده بود با وتسلیم گردید ، امیر حمزه هم اورا بحکومتش گذاشته ودرعوض حرب خواشی را در جنگ مغلوب نمود . ازین بعد تا ظهور دولت طاهریهٔ خراسانی حکام عربی سیستان بنام بوده وتنها باسم خلیفه خطبه میخواندندو برای شخص خویش آنقدر از عایدات سیستان میگرفتند که مصارف ضروری شب و روز ایشان را کفایت مینمود آخرین حاکم عربی مامون در سیستان هم عبدالحمید بن سبیب در سنه ۲۰۴ بود، درعوض ملیون سیستان خود و لایت را اداره کرده و پرداخت مالیات بحکام عباسی و بغداد را باز داشته بودند تا آنکه در سال ۲۰۵ طاهر خراسانی در شمال کشور حکومت ملی را استوار ، و ولایت سیستان را به پسر خود طلحه داد ، نائب طلحه در سیستان برای بار اول الیاس بن اسد مقرر گردید ، و ازین بعد حکام طاهری در سیستان وارد شده وولایت را تا انقراض دولت طاهری بظهور شهنشاهی صفاری افغانستان در قرن سوم هجری اداره می نمودند . اینست که در سیستان در دورهٔ طاهری بدون یکی دو باری دیگر اغتشاشات و انقلاباتی نظیر سابق ظهور نه کرد امیر حمزهٔ سیستانی نیز تا سال ۲۱۳ هجری یعنی نه سال از ابتداء دولت طاهریه گذشته ، در سیستان زنده و آرام بود و بالاخره اینمردی که بقول بعضی نظر خلق سیستان پهلوان افسانهٔ امیر حمزه قرار گرفته بود در ۲۲ جمادی الاخر سال مذکور از دنیا چشمپوشید . مؤلف گمنام تاریخ سیستان شمهٔ ازین افسانه ـ که امیر حمزه از سند بهند و سراندیب و چین و ماچین گذشته و بعد ازسفر و جهاد در تور کستان و روم و غیره واپس بسیستان عودت کرده است ـ در کتاب خویش گنجانیده است .

آل برمك در دربار هارون‌الرشید : خاندان برمك یکی از خانواده های مشهور و معتبر ماقبل الاسلام افغانستان ، و از اهل بلخ بوده چون عبرت

معروف این خانواده در اواخر قرن اول اسلامی دین اسلام قبول وبین سالهای ۹۶ ـ ۹۹ بمرکز امپراطوری بنی امیه در دمشق سفر کرده است سلیمان خلیفه اموی این شخص را در دربار خود ش قبول نمود و بطوریکه گویند جعفر تااوائل عروج خاندان عباسی زنده بود ، در سال ۱۰۸ یکنفر دیگر از اینخاندان موسوم به ابوخالد برمك بن برمك نیز از طرف اسد والی عربی خراسان بحکومت بلخ مقرر گردید . دین قدیم اینخاندان زرتشتی بوده ، و چون یکی از اینها سمت تولیت معبد نوبهار را داشت بعضی مورخین نتیجه گرفته اند که خاندان برمك دیانت بودائی قبول کرده بودند . خالد بن برمك را ابومسلم در زمرهٔ سرداران اردوی خود قبول و بغرض انقراض امپراطوری اموی سوق نمود همینکه عسکر خراسان کوفه را فتح و ابوالعباس سفاح عباسی را از پناگاه مخفی او کشیده بخلافت عرب نشانیدند ، از همانوقت قیمت شخصی خالد برمك نظر خلیفه جدید را جلب و بعد از ابوسلمه اورا به وزارت دولت عباسی قبول کرد ، و باین ترتیب مردی از خانواده برمك برای بار اول مستقیماً داخل امور یك امپراطوری بزرگی گردید . خلیفه منصور عباسی بعد از کشتن ابومسلم این وزیر هموطن اورا نیز معزول ومأخوذ نمود ، خالد در سال ۹۰ هجری در بلخ متولد و در سال ۱۶۵ در بغداد فوت و هفتادو پنج سال عمر نمود . خالد بلخی در دربار بیگانه بغدادبجز فرزندی یگانه از خود نگذاشت ، ولی این یادگار منحصر بفرد او (یحیی) واجد مزایای معنوی و دارای تعلیم و تربیه کافی و عقل و هوش سرشاری بود و توانست سالیان درازی از نظر سیاست برامپراطوری عظیمی حکم نماید و از نظر اجتماع در تشکیل تمدن جدیدی در عالم تأثیر و نفوذی کند خلیفه هارون الرشید یحیی پسر خالد برمك را پدر خواند و وزارت خودش را به او تسلیم نمود مردم که به علو مقام وشخصیت معنوی این اممنظرمیکردند

میگفتند او آ نقدر بزر گ است که وزارت درچشمش کوچك وحقیر مینماید.

یحیی چهار پسر داشت : ـ فضل . جعفر . محمد . موسی . و اینهمه هوش و سخا و تعلیم وتربیه را از پدر بمیراث گر فته بودند ، اما فضل مغرور تر ، و جعفر در صنعت انشاء و کتابت ماهرتر . محمد عالی همت و عیاش . و موسی شجیع ودلیر بود . درهرحال اینخانواده مدت هفده سال در خلافت هارون الرشید از سال ۱۷۰ تا ۱۸۷ هجری درمقدارات کشورهای عربی واسلام که امپرا طوری عباسی را تشکیل میکرد دست بزر گی داشتند . مخصوصاً جعفر که خودش وزیر مقتدر هارون بوده و کلید کافه امور دولت را در دست داشت . خاندان برمکی در بین عرب رو یهمرفته تر بیت و تهذیب کشور ابائی خود شان « خراسان » را تقویت و سائر رشته های علوم و فنون ادبی را نشر وحمایت و خاندان عباسی را به پرورش علما و پیشبرد علوم تشویق وراهنمائی میکردند. یحیی بن خالد برای اولین بار کتاب مجسطی را در علم هیئت و کتاب منکه هندی را در طب ترجمه کرد و فرمان داد مذاهب مختلفه هند را در کتابی جمع آوری کنند ، یحیی ادویه و گیاهای سود مند را از ماوراء رود خانه سند در بغداد احضار کرد . اعضاء خاندان برمك بعضاً خودمتر جمین آثار دینی در زبان عرب بودند چنانکه موسی و یوسف ا بنحکار میکردند محمدبن محمد بن جهم یکی از منشیان برمکی هاست که سیرملوك الفرس را ترجمه کرد . یحیی برمکی برای اولاد یتیم و بیکس عرب مکتب خانه ها ایجاد کرد و به محتاجین نزدیکی نمود. خاندان برمك تا اندازه مقدور مسئول هرمانجی را اجابت و بمال و منال دستگیری خلق مینمودند. یکی از مورخین میگوید :

هریك ازهمنشینان برمکی اگرخانه و عمارتی داشتند آ نرا خالد آباد کرده بود ، واگرده داشتند اوخریده بود ، واگر فرزندی داشتند ما دروش را خالد

خریده ویامهروی راداده بود، واگر اسپ و اشتری داشتند او داده بود. همین نویسنده درو صف یحیی بن خالد وجعفربن یحیی عبارات ذیل را نقل میکند: اگر سخن در وگوهر بودی، ویااز سخن لعل و گوهر توان ساختی، میشك کلام آن دو بزرگوار رامیتوان لوءلوء و گهر نامید. شعراء عصرهم آنقدر که خاندان برمك رامدح نمودند، هیچ خلیفهٔ رابان اندازهٔ نه ستودند. معهذا خاندان برمك دردربار بغداد دشمنان قوی داشتند ودسته های متنفذ ومتعصب که رفتار بنی امیه رادر مورد عجم دوباره میخواستند تجدیدشود، ازین نفوذ قوی خاندان برمك منزجر ومتنفر بودند، خودخلیفه هم بتدریج ازاقتدار سیاسی و خراسان پرستی ایشان بدبین گردیده ودر صدد بود که بازی اسلاف خودرا در مورد ابو مسلم بابرمکی هاتجدید کند، لهذادرپی بهانه افتاده و بزودی بهانه چندی بدست آورد که یکی از آنها رها کردن محبوسی بنام یحیی بن عبدالله بن حسن از طرف جعفر برمکی بود، داستان شورانگیز عباسه خواهرزیبای هارون الرشید را که معقوده ودلداده جعفر، وازو دوپسری برخلاف رضای هارون آورده بود، نیزباین بهانه ها اضافه میکنند. ولی معلوم است سخن همان یکی ودیگرها عبارت آرائی است، هارون بزودی مهر تکفیر را که مؤثر ترین آلات قتالهٔ خلفاء دمشق وبغداد دربرابر سیاسیون وملیون امپراطوری و سیع آنها مخصوصاً خراسانیان بشمار میرفت بخاندان برمکی زده، و تبلیغات دشمنان اینخاندان را که ایشان رازندیق معرفی میکرد تقویه نمود. اسم زندقه درعهد عباسی بهرفاسق شرابخوار و بیباك اطلاق میشد ولی بعدها این یك کلمه کش دارسیاسی شده، بهردشمنی و مخالفی که میخواستند براست یادروغ، بحق یاناحق استعمال میکردند، اینست که هارون بهمین اسم در سال ۱۸۷ هجری جعفر برمکی وزیر خودش را در شبی که تازه از دربار خلیفه بخانه مراجعت کرده بود بواسطه یا سر غلام مخصوص در بار در درون خانه اش سر برید وسائر خاندان

برمك رامحبوس واموال شان‌را ضبط ، وحرم‌ها یشان‌را بعوام مباح نمود چو نکه هارون آدمی بود که در زهد و ظلم ، در رأفت و رقت در خشم و غضب ، درتقوی وعشرت والحاصل درهر چیزی افراط میکرد وحد اعتدال را نمیتوانست نگهداشت. یحیی پیر دوسال در زندان هارون بسر برده و بسالا خره در سال ۱۹۰ ، و فضل که در ۲۳ ذی الحجة ۱۴۹ تولد شده بود در سال ۱۹۲ درزندان چشم از دنیا پوشیدند،جسد گشته جعفر نیز تا سال ۱۹۳ بر سر جسر بغداد آویخته ماند ، وهنگام مسافرت رشید در خراسان آن تنش‌را فرود آورده بسوختند و خاکسترش را بباد فنا میدهند ، و بانصورت محزن داستان غم انگیز آل برمك در دربار بغداد خاتمه یافت

مامون عباسی و خراسان : هارون در ۱۹۳ در خراسان بمرد ودر طوس دفن شد اودر حیات خودش سر زمین شرق‌را به مامون پسر خود داده بود که اینك او در طوس حاضر ، و بعد از دفن پدر به مرو مرکز کشور خراسان عزیمت نمود . در بغداد جانشین هارون محمد امین پسر زبیده و ولیعهد او گردید ، خلیفهٔ جدید وزیر پدرش فضل بن ربیع را با خزاین ، سامان عمر کتاب هارون از مرو بدربار خلافت احضار کرد ، و سران خراسان بمجرد مامون را که مادر خراسانی داشت اضافه وبتسلیل پیکدوات خراسانی که جانشین خلافت بغداد شود سعی ورزیدند ، پیشرو اینسته هم خراسان سوبخراسانی از اهالی مرخس بود. فضل پسر سهل اولین مرد ایرانیان بود که گشتابی ازپیشوای عرب ترجمه وبه یحیی بر مکی پیشرو و نظر وقت اورا جلب کرد ، یحیی امتحان اد فضل را لایق تربیت دیده اورا و خاندانش را بپرورش نمود فضل هم بتشویق یحیی دین اسلام قبول کرد ، و با برادرش حسن بن سهل بنگیزه دخیل امورسیاسی کشور خراسان گردید ، نجابت و شهرت ایشانان قدیم که منسوب بسه شخصان معلی کشور بودند با لیاقت فضل سبب شد که مامون در عزم اورا بسمت وزارت خود

برداشت ، وقتیکه فضل بدر بار مامون میرفت در کرسی بالداری نشسته میرفت ، وچون مامون رامیدید از کرسی فرود آمده سلام میکرد، وپیاده روان میشد کرسی اورا نیز از دنبالش میکشیدند ، تا بعد ازسلام مجدداً در آن کرسی می نشست ، وباین ترتیب امور کشور را حل وفصل میکرد ، فضل فرزندان وخویشاوندان خودش را در ایام وزارت خود نزد سالخوردهٔ زرتشتی در خراسان به تحصیل و آموختن مقرر کرد ، و لهذا مخالفین او گویند چون آنها بر گشتند در تعالیم شان هنوز آثار آئین قدیم پدیدار بود . در هر حال فضل بن سهل که در امور کشور و لشکر مختار ولقب ذی الریاستین حاصل کرده بود ، مساعی خودش را مصروف این نمود که مامون مرو را مرکز خلافت امپرا طوری عباسی اعلان و ازینجه بغداد را جزء متصرفات اسلامی اداره نماید ، فضل سر کردگان خراسان را در امور دولت دخل داده ، و مردان زیادی را برای آینده کشور تربیت و تقویه نمود ، یکی از زمره اینها طاهر بن حسین مرد مشهوری بود که بزودی استقلال خراسان را اعلام نمود. در هر حال عجالتاً فضل مامون را بهمین نقشه بکار انداخت واورا برضد خلافت بغداد آماده ساخت از دیگر طرف فضل بن ربیع که طرفدار جدی عنصر عرب ووزیر امین در بغداد بود، خلیفه متبوع خودش را برضد نقشه‌های طرح شده خراسان تحریك می نمود بالاخره در سال ۱۹۴ خلیفه امین برادرش مامون را از خراسان بدار الخلافه احضار کرد و البته مامون و فضل نه پذیرفتند ، وامین رسماً مخالفت خودش را بر علیه مامون اعلام ، و نام او را از خطبه افگنده و خلاف وصیت پدر او را از ولیعهدی خلع نمود ، و در سال ۱۹۵ شصت هزار عسکر زیر قیادت علی بن عیسی بن ماهان دشمن قدیمی خراسان - آنکه پسرش را خراسانیان در بلخ کشته بودند - باستقامت خراسان سوق نمود . در مقابل فضل بن سهل وزیر خراسان طاهر پوشنگی پسر حسین حاکم

سابق پوشنگ پسر مصعب ساکن پوشنگ پسر فرخ نومسلمان را بقوماندانی اردوی مدافع خراسان اختیار و مامون تصویب نمود ، طاهر در زمان حکومت علی بن عیسی بن ماهان حاکم عربی خراسان ـ ۱۸۰ ـ ۱۹۱ ـ حکومت محلی پشنگ را حاصل کرده ، و اینك جزء افسران اردوی خراسان قرار داشت . روزیکه طاهر سپه سالار با اردوی خودش در مقابل بغداد سوق می شد فضل بن سهل بدست خود بیرقی ترتیب و بدست طاهر داده گفت لوای توبطالع خجسته بسته شده که تا قرب شصت سال هیچکس آنرا نتواند کشود .

غلبهٔ خراسانیان بر بغداد : در هر حال طاهر که بعدها لقب ذوالیمینین حاصل کرد با اردوی خودش جانب کشور فارس بحرکت افتاد ، اردوی عباسی و خراسان در ری بهم رسیده و بلا فاصله بجنگی که ناشی از تضربه متخالفانه فوعنصر مختلف بود شروع نمودند ، طاهر که از حیث عدد سپاهی کمتر از نصف اردوی بغداد داشت طوری عرجنگید که تلافی این قصور را نماید ، بالاخره سپاه خراسان فاتح ، واردوی بغداد منهزم وقوماندان آنها علی بن عیسی در میدان نبرد کشته گردید ، وطاهر با متابعت همه ان حرکت نموده ، زیرا قوماندان هوکار بغداد عبد الرحمن با قوای تازه دم بجنگ خراسان پیش می آمد ، طاهر این اردوی بغداد را نیز در جنگ یکباره بمغلبی شکسته ، بمقدمه قوای تازه بغداد را که بسرخون همدم اکثر اقوام کرده بودند از بین برد ، وعبد الرحمن قوماندان بغداد را که در جنگ دوم کمین داده بود ، نیز او را خلاص و قوای در جنگ سوم داخل یکدیگر دیده بگفت ، واز آن بعد باسلحه ان پیشتر من ، انبوه قوای دیگر خراسان بقیادت مرثده بن اعین نزد طاهر وارد شد ، طاهر خودش لشکر آراست ، و هر سه اردو بهر وان دره سهون بجانب بغداد حرکت کردند ، طاهر اهواز ، بجنگ گرفت وبصره دوامسط تسلیم شد ، ولو بمدائن رفت و مدائن اینها نیز آنجا بجانب بغداد

پیشرفت . ازدیگر طرف هرثمه نیز بعد از جنگ و غلبه در نهروان باستقامت بغداد حرکت کرد، ودرنتیجه خلیفه امین میان دو قوت محصور گردید . امین بظاهر مراجعه وازو خواهش باز کشادن راهش بجانب مامون نمود ، ولی ظاهر نمیخواست چنین چیزی صورت بگیرد لهذا رد کرد ، امین به هرثمه رجوع کرد واو قبول نمود ، ومقرر شد امین در شب هنگام نزد او بیاید ، امین شبانه زورق در شط انداخت وحرکت نمود ، اما طاهر از اینقرار مسبوق وسر راه گرفته بود ، ودر نتیجهٔ جنگ مختصر کشتی شکاف خورده امین در دریا مشغول شنا گردید ، یکی از غلامان طاهر موسوم به قریش-دندانی بر خلیفه دست یافت ، و دانسته یا نادانسته او را بکشت ، وفردا سرخلیفه به بغداد یان نشا نداده شد و بغداد مفتوح گردید . طاهربه تامین و تنظیم دارالخلافه مشغول و سر امین آن خلیفه مهربان را در ده محرم ۱۹۸ بانامه بدر بار مامون ارسال کرد. مامون نیزاز دیدن سربی ادبی اختیار بگریست . درهرحال ازهمین سال مرو درخراسان مرکزامپراطوری بزرگ اسلام گردید ، وفضل بن سهل به انجام مابقیه نقشه خویش مصروف گردید ، میگویند روزی در مرو فضل بیکی گفت: سعی من دربین دولتهاازابومسلم بیشتراست . مردجواب داد : او سلطنت را ازقبیلهٔ بقبیله دیگر رسانید ، وتو تنها از برادری به برادردیگرداری . فضل گفت: اگرعمر باقی بود من نیز چنین کردنی هستم . فضل بعدازانکه مامون خلیفةالمؤمنین گردید ، براءحوزهٔ سهل را بحکومت عراقین وحجاز مقرر ودربغداد اعزام کرد ، وچون هرثمه مناطق نقشه خراسانیان بود باخدماتی که درجنگ بغداد وتأمین اختفاءدر خونخواهی آن ولایات نموده بودبا طرف سهل بخراسان فرستاده ودر مرو ازطرف فضل ازپیش برچیده شد ، فکر اوقبل از کشته شدن خویش مامون را از خیال خراسانیان واجرا آت خونخواهی سهل منصرف و فرصتهای عمل به بنی امیه آنگاه مساعد بود . فضل بطور

اینها مامون را واداشت تا دختر خود زینب را باولایت عهدی خلافت به حضرت علی موسی الرضا بدهد. فضل این کار را درنظر مامون سبب تولید آرامی و سکون در بلاد عربی قلمداده، وشورشهای علویان را در آن عصر که ضد ادارهٔ برادرش حسن کرده بودند دلیل آورد. در حالیکه چنین نبود و او میخواست خلافت عباسیان را که خیلی مقتدر گردیده بود از بین برداشته، وعلویان را که هنوز از تحصیل قدرت بزرگی دور بودند، بدست خود روی کار کند وباین ترتیب نقشه ابومسلم را تکرار کند. چنانچه نعیم بن خازم عرب درهمین مجلس به حضور مامون به فضل زسهل گفت نه تو میخواهی سلطنت بنی العباس را بفرزندان علی انتقال دهی، آنگاه بامحکم وحیله سلطنت را ازایشان هم گرفته وشهنشاهی وخسروی عجم را تجدید وبرقرار کنی. فضل رنگ سیاه را بشدت برق و البسه رسمی شعار خلفاء عباسی بوده واین رنگ را از ایشان گرفته بودند. جز تبدیل ومامون را با دار بقبول رنگ سبز که شعار علویان بود وادار نمود مخالفین عربی او گفتند نه سر شعار قدیم و زیر بنیان [illegible] در بغداد باقصور اداری حسن سهل یکپارچه راضی شدند و او را برتخت خراسان و بغداد نشانیدند تا آنکه در سال ۲۰۲ هجری بغداد مامون را از خلافت عباسیان خلع نموده ابراهیم بن المهدی عم او بخلافت نائم و بیعت کردند این امر فضل از مخالفت مامون را از حرکت بسمت بغداد باز داشت، بلکه مامون چون در مرو حس نمود خود را به دست مأمون علی ضد غالب بسی مشکلی و گران او در حدود بغداد بقتل رسانید، و باین صورت تاج دولت عباسی بسر مامون استقرار یافت. بعض از مورخین علل مزبور را بقیاس رسانیده و بگفته دیگر از زمان مامون باقی نمانده و اکنون خراسانیان در دست خراسان، بلکه تمام بغداد و عراقین و حجاز هم محتاج قدرت خراسانیان بودند در هر حال مامون چون در بغداد رسید بوران دخت بنت حسن سهل برادرزاده زبیده فضل و مأمون را بعقد ازدواج

خویش کشید، و عروسی همین دختر بود که بطور حیرت انگیزی درطی تجملات افسانوی ازطرف سهل پدر عروس دربغداد درسال ۲۰۳ عملی شد.

مامون دربغداد مجدداً پایه‌های امپراطوری عباسی را مستقر، و نظر با صرار رؤسای عرب سیاه را درجای رنگ سبز قبولکرد، دربنوقت طاهر پسر شنگی نصر بن شبیب باغی را تأدیب وشام را تأمین، وخودش دربغداد حاضر بود. مامون نمیتوانست قتل برادرش امین را فراموش کند، ولی فعلا چاره بهتری جز سکوت نمیدید. طاهر سعی کرد بواسطه دوستان خودش مامون را وادار کنند که نایب الحکومه گی کشورخراسان را بنو بدهد، مامون ایمقرار راپذیرفت ودرسال ۲۰۵ هجری طاهر رابحیث والی خراسان مفتوحه مقرر و عزام نمود. اینست که طاهر وارد خراسان گردیده وطرح استقلال کشور و تاسیس یك دولت خراسانی را مدنظر قرارداد. پسر ارشد عبد الله هم بصفت سپه سالار مامون در قصر خلافت مقیم و مدافع امپراطوری عباسی بحساب میرفت، و همین شخص بود که بغاوتهای مخالفین را در کشور مصر واسکندریه فرو نشاند.

بخاطر باید داشت که درسال مرگ هارون الرشید (۱۹۳) عباس بن جعفر بعنوان حکومت خراسان داشت. بعد ازانکه مامون درسال ۱۹۸ درخراسان خلافت خودش را اعلام نمود، حکومت کشور خراسان رابه حسن بن سهل مشهور خراسانی داد، حسن خودش درمرو بامور ومصروف امور بوده ودرهمان سال بحکومت عراقین وحجاز منصوب وعازم بغداد شد، ولی نائبان حسن در خراسان موجود وحکومت رابنام او اداره میکردند. این حکام حسن ازسال ۱۹۸ تاسال ۲۰۵ یعنی استقرار حکومت طاهریه دوام کرده وعبارت ازاشخاص ذیل بودند: علی بن حسن (۱۹۸) هرثمه بن اعین (۱۹۸) غسان بن عباد (۲۰۲-۲۰۵)

طرز اداره عرب در خراسان مفتوحه

دورهٔ خلفاء راشده : چنانچه دیدید موقعیات عرب در افغانستان از سال ۲۲ هجری تا ۴۱ ، در دوره خلفاء راشده بعمل آمد ، و در همین دوره قومانداناهای عرب دارای نصب العین عالی ، علو افکار ، عدالت و اخلاق اسلامی بوده در مقابل ممالک دیگر سه شرط را پیش میکردند قبول اسلام ، قبول جزیه ، یا جنگ . درصورت اولی اهالی با عرب یعنی مسلمین دارای حقوق مساوی بود ، درصورت دوم نمایندهٔ از عرب بعنوان حاکم در سرزمین مفتوحه مقیم ، وجزیه را تحویل گرفته بسائر امور داخلی ایشان دستی نمیزد ، و درصورت سوم یعنی جنگ ، آنچه از مردوملک در دست عرب می افتاد غنیمت اینشان میشد ، و در مقابل مفتوحین آزادتر ولی تعدی و افراط در سفك دما و تاراج نمی نمودند ، قومانداران نظامی عرب هم در سرزمین مفتوحه بجیث حاکم کشوری و قاضی و امام مسلمین اجرای وظیفه می نمود ، و با خود و یا از معینین [illegible] کوچك [illegible] و تعمیر مساجد و اطفال [illegible] و در همین دوره خلیفه چهارم امیرالمؤمنین [illegible] و در غرب [illegible] حاکم امیرالمؤمنین [illegible] و در همین دوره [illegible] بود ، و در همین دوره خلفاء راشده [illegible] بخارا و کابل خراسان مفتوحه بقمار

دوره بنی امیه : عرب قبل از اسلام از نظر اجتماع دارای شعور ملی نبی، بلکه تعصب قبیلوی بود ، اسلام اینهارا بصورت یك کتله واحددرآورد، وبین ایشان بعلاوه زبان واحدی که داشتند یك نحو دین ویك نوع حکومت ایجاد کرد ، عسکر دلیر خلفاء را شده هم بر امپراطوری روم شرقی ودولت فارس غالب ، ودر کشور های خراسان ومصر وغیره پیشرفت . تا اینوقت تعالیم اسلام بین سران وسرداران عرب حاکم ومؤثر و لهذا عموم مسلمین باهم برادر و برابر شمرده می شدند،امیر المومنین عمرخطاب در سفر بری شام با نوکر خودش در سواری یك اشتر سهیم ونوبت مقرر میکرد ، اما معلوم است احساسات تمام طبقات عرب بپایه احساسات امیرالمومنین نمیرسید ، چنانچه امیرالمؤمنین خلیفه رابع که شریف را برحقیر وعرب را برعجم برتری نمیداد وتعالیم قرآن واسلام را پیروی مینمود بامخالفت اینگونه عربهای متعصب دو چارو مغلوب شد ودر نتیجه آل ابو سفیان که نماینده این تعصبات بودند مالك امپراطوری عظیمی گردیده وخود نیز فتوحات شایانی نمودند ، ولهذا اینها عرب را از نظر دارائی زبان وسیع ، و بعثت حضرت پیغمبر دربین عرب ، وظهور دین اسلام وقرآن کریم درعرب ، وغلبه برامپراطوریهای بزرگ جهان و بالاخره از نظر معالی اخلاق عربی ، برتمام ملل گیتی یعنی عجم ترجیح وبرتری داده ، و فقط نژاد عرب را دروی زمین حافظ دین مبین وقرآن کریم ، ولهذا سر ملت های دنیا میدانستند . بنی امیه درزیر تأثیرات این عقیده وافکار مدت یکقرن در قسمتی از دنیای معمور آنروز شهنشاهی میکردند ، دولت اموی حکام ولایات مفتوحه وقاضی وامام رااز نژاد عرب مقررمی نمود وحجاج درکوفه نسبت امام غیر عربی راقبض میکرد ، عربی که مادرش عجمی بود ، عجمی ، یعنی ناقص خواندهمی شد ، خلیفه عمرابن عبدالعزیزفقط بواسطهٔ آنکه مرد عجمی رابحکومت وادی القری مقرر کرده بود طوف و نجش کرد

متعصبین واقع شد ، حجاج عجمی هارا از بصره وواسط اخراج کرد ،وعرب‌ها در بازار اگرمتاعی خریده و عجمی رامقابل می‌شدندبلا درنگ آن‌متاع رابدوش او گزاشته و تاخانه‌خود میرسا ندند. وباین ترتیب تعصب حکام‌اموی و اشراف وبدوی حکومت بنی‌امیه رااز شکل یك‌دولت اسلامی بصورت یك حکومت عربی درآ ورده ، و تعصب در عوض تعالیم اسلا م حاکم گردید . عکس العمل این رویهٔ عرب تولید احساس مخالفا نه‌درعجم (یعنی ملل غیرعربی) نمودهودرنتیجه مسلك شعوبیه بمیدان‌بر آمد : که در اول‌هیچکدام را ازعرب‌وعجم بریکدیگر تر جیح نداده ، و بر ای هر ملتی یك نوع شرف وامتیازی قایل بود ، ولی بعدهااینها نیز از روی تعصب همه ملل را بر عرب ترجیح میدا دند. شعو بیه‌ها البته در دورهٔ تسلط اموی ها مخفی بودند ولی درعهد عباسی بمیدان برآ مدند چنا نیکه فرق قدریه ، زاو ندیه وخرمیه نیز در همین دوره ظهور نمودند .

درهر حال حکام دوره‌اموی‌قسمت‌با همین احساسات وارد افغانستان می‌شدند مر کز این حکام شهر مرو بوده ، و از اینجا سائر حصص مختلفه افغانستان را بواسطه حکام خود اداره میکردند . تاریخ البلدان که درمرو می‌نشست حاکم کشوری رسمیه سائر عساکری ، و بعضی نائب خلیفه دمشق مامور اقامهٔ نماز و جهاد و دارای لقب ، عامل ، والی ، حاکم ویا امیر خراسان و مستقیماً بخلافت دمشق مربوط میبود . در زمان بنی امیه البلدان که در بین النهرین نشسته واز آنجا بواسطه والیان خودش خراسان را ، و گاهی خراسان وفارس را یکجا اداره میکرد ، حکام سائر ولایات خراسان از قبیل سیستان و باوجستان وسند نیز گاهی از مرو ، و گاهی از بین النهرین و گاهی هم از خود مرکز خلافت شام تعیین میگردید. مستوفیان بعنوان عامل خراج گاهی از مرکز خلافت دمشق و گاهی از حکومت عراق همراه والی خراسان مقرر واعزام می شدند ، در عین والی ها و حکام خراسان عامل خراج

(مستوفی) قاضی ، امیر شرط (کوتوال) حاجب ومنشی‌ها ایفاء وظائف مینمودند . ائمه مساجد و علمای دینی عرب هم در تشکیل در سگا های دینی از قبیل تفسیر ، حدیث وفقه و لغت و تعمیم و تبلیغ دیانت اسلامیه بذل همت و غیرت میور زیدند، این ترتیب در قالب کوچکتر در ولایات خورد نیز معمول و مامورین آن ازطرف والی خراسان مقرر واعزام می شد .

و اما در ولایت های که بطور غیر مستقیم تابع عرب بوده وتنها بقبول خراج و نماینده عرب حاضر شده بودند این تشکیلات تطبیق نمی شد ، زیرا آنها از خود حکومت مستقل محلی داشته ، وتنها نماینده ازعرب بعنوان حاکم در پهلوی حکمدار محلی تعیین وباچند نفری از همراهان خود در آنجا اقامت میکرد این نماینده در اداء مراسم دینی آزاد وخودش از تکالیف اداری و محلی معاف و در اقساط معینه خراج آنعلاقه را از حاکم محلی تحویل میگرفت . بعضاً درچنین ولایات یکقطعه عسکری عرب و یا عدهٔ از خانوار عربی بطور مهاجر نیز سکونت کرده ، بتعمیر مساجد و تدریس و اقامه شعائر اسلامی مشغول میبودند . بعض ولایات بزرگ و کوچکی نیز بودند که بدون تادیهٔ خراج سالانه ، دیگر با عرب هیچ ارتباطی نداشته و عرب در آنجا ها نماینده و نفوذی نداشتند . در هر حال مرکز عمومی اداره حکم عربی در خراسان شهر مرو بوده ، ولایات نیشاپور ، سیستان ، سند ، هرات ، بلخ و تخارستان بتدریج زیر اداره مستقیم دولت بنی امیه قرار گرفتند، جز آنکه درعلاقه های اینولایات هنوز حکمرانان محلی وجود داشته و به اداء باج و خراجی اکتفا میکردند ، چنانکه تخارستان علیا یا بدخشان مثل ولایات غور و عرجستان و قلمرو کابلشاهان تاروه خانه سند زیر اداره حکمرانان محلی آزادانه بسر برده ، گاهی برعلیه عربها داخل جنگ ، وزمانی بصلح بسر برده ، وبعضاً خراجی قبول می نمودند. اما رویهمرفته تمام کشور خراسان اعم از ولایات مفتوحه و

آزاد طرفدار استقلال مملکت و بر ضد عصبیت و استبداد حکام بنی امیه بوده وتا اوائل قرن دوم هجری با ایشان داخل حرب و حرب و مصروف اغتشاش و انقلاب بودند . امپراطوری اموی نیز در طول این مدت باتمام قوای خود در مقابل خراسانیان داخل نبرد نظامی وسیاسی بودند . بالاخره در نتیجه پا فشاری خراسانیان آن شهنشاهی عظیم از پا درآمد ، و همین علت دولت عباسی را بمیان آورد . چونکه خراسانیان در برابر تمام کتله عرب وملل اسلامی وغیر عربی امپراطوری اموی بتنهائی نمیتوانستند خلافت اسلام را خود در دست گیرند لهذا خاندان بنی هاشم را روی کار کشیدند و بنام آل پیغمبر همکاری سایر ممالک اسلامی و غیر اسلامی و یا اقلا بیطرفی آنها را در مبارزه برضد اموی تأمین کردند ، وقتیکه هم خاندان عباسی را بخلافت رساندند دست از کار نکشیدند وتمام امور دولت را بواسطهٔ ابومسلم وخاندان برمك و آل سهل یکی پس دیگری در قبضه اختیار خود گرفتند ، تا بالاخره بواسطهٔ خانواده طاهر استقلال کشور خودشان را اعلان کردند .

دورهٔ بنی عباس : در اینجا تشکیلات اداری و کشوری امپراطوری عرب تحت تاثیر تشکیلات دورهٔ اموی و ساسانیان گردید چون نفوذ خراسانیان در امور دولت زیاد و وزراء و کتاب و عمال ها و منشی ها گاهی کم و گاهی زیاد خراسانی بودند ، لهذا در ادارهٔ ولایات خراسان مقدمه بیشتر دست خود خراسانیان داخل وفقرات سابق محسوس نبود .

در هر حال هنوز سکه وخزینه بنام خلفاء و ولایات ممالک عنوان بیت المال خلافهٔ اسلام جمع میشد ، ومالیات گرانی که از خراسان متوجه خزینه میگردید دلیل بر آبادی و معموری خراسان آنروز نسبت سایر ممالک امپراطوری اسلامی بود ، بحدی از نوشته گان خود یاقوت (مقدسی) قریه های خراسان

آباد تر از شهر های عراق است و دیگری میگوید مالیات خراسان با مالیات کشور فارس نصف عایدات کل امپراطوری بنی عباس را تشکیل میکرد و آن عبارت از ارقام ذیل بود :

ولایت کرمان ۴ ر ۰۰۰ ر ۰۰۰	جمعاً
ولایت مکران ۴۰۰ ر ۰۰۰	
ولایت سیستان ۴ ر ۰۰۰ ر ۰۰۰	
ولایت سند ۱۱ ر ۰۰۰ ر ۰۰۰	۴۷٬۴۰۰٬۰۰۰ درهم
ولایات خراسان شمالی ۲۸ ر ۰۰۰ ر ۰۰۰	

مؤثرات عرب وافغان در همدیگر

عربها در عالم اجتماع دارای دوقوت بزرگ بودند یکی دینی محکم ومتین ودیگری زبان وسیع و حیرت انگیز ، و ایشان این هردو را در سایهٔ عزم و ارادهٔ قوی در ممالك متصرفه خویشتن تحمیل وترویج کردند ، منجمله افغانستان در ایام تسلط سیاسی عرب در شمال و غرب وجنوب و گوشه از جنوب مشرق کشور این هردو را اولو به آهسته گی وبتدریج ودر نتیجه سالیان درازی مأنوسیت پذیرفتند ، و دین اسلام و زبان عرب دین و زبان رسمی و ادبی وعلمی خراسان مفتوحه گردید حتی لغات عرب در زبان دری که زبان ملی بود قبول شد و بالاخره زبان نوین دری مرکب از لغات عرب بوجود آمد که تا امروز باقیست . بعض از ممالك مفتوحه عرب بدرجه در زیر تأثیر این دوسلاح قوی واقع شدند که بکلی بیك کشور و ملت عربی تحویل یافتند از قبیل مملکت مصر و بعض هم قرنها دوام نمود تا توانستند زبان و ملیت خویش را ازین تحلیل وتمثل نگهدارند چون کشور فارس .

درهرحال عرب ها ملت بدوی و طبعاً از صنعت ، حرفت ، علوم و مدنیت و نظم و تربیت اجتماعی محروم بودند ، وبعدها چون در سایهٔ همایون اسلام دائره نفوذ ، اجتماع ، سیاست و اختلاط شان با اقوام و ملل مختلفه روی زمین روز بروز وسیع شده میرفت ، لابد بقبول نظم و تربیت و علوم وفنون ملل متمدنه نیز پرداختند . از ظهور اسلام تا انجام دوره اموی متجاوز از یکقرن عصر تدین و جهاد و کشور کشائی عرب بود ، دربنعصر عرب دین و زبان خودش را در کشور های مختلف نشر نمود ، اسفار جنگی و تشکیل مهجر های عربی در حصص مفتوحه آن امپراطوری ، نژاد عرب را با ملل دیگر نزدیک ، و قبول اسلام ازطرف مردم سلسلهٔ خویشاوندی واز دواج را بین فاتح و مفتوح برقرار ساخت . دربن دوره عالم عرب فقط در قرآن و حدیث و فقه غور میکرد و چون ملل مفتوحه اشارات قرآن کریم را نمیدانستند لهذا علم تفسیر بمیان آمد ، [illegible] از جمع نمودن اقوال حضرت [illegible] علم حدیث ، و از شرح حلال و [illegible]

[illegible]

حالیکه یونان نیز مؤجد تمدن قدیم نبوده و آن را از تمدن های قدیم شرقی چون فنیقه و آثوری ومصر وغیره اتخاذ کرده است، در هر حال عرب واسلام هرچه را از هر کجا که گرفتند آنقدر توسیع وتکمیل کردند که بدرجه ایجاد رسید، مسلمین به تمام علوم وفنون توغل، و الجبره را ایجاد کردند، طب یونان را ترقی داده و با دوا سازی یکجا پیش بودند، و علوم حساب هندسه کیمیا. نباتات. حیوانات را بشکل کاملتری بنانها دند. علماء بغداد نشانداده‌اند که هیئت غیر از نجوم است. و همین ها بودند که آثار بطلیموس را ترجمه ولی آنچه را غلط یافتند تصحیح و تعدیل نمودند. مسلمانان جغرافیا و نقشه های بحری را ترتیب و قطب نمارا ایجاد، و قسم بزرگ تجارت دنیارا از خشکه بآب انداختند. مسلمین بودند که امتعه چین و هند را به اسپانیا و از اسپانیا را تاسیبر یا رسانیدند. قسمت بزرگی از آلات ووسایل حرب، حرفت، زراعت، وغیره، با ساعت، کاغذ. آسیای بادی. و فن نقشه کشی و جغرافیا با حبوب و اشجار مثمره ـ که در براعظم اوروپا هر قرون وسطی معمول و مستعمل بود ـ از طرف مسلمین وارد آن سر زمین گردید. بطور مختصر در تمام قرون اولی و وسطی هیچ ملتی در روی زمین از کشور یونان بیشتر علما وحکما پرورش نداده است، درحالیکه میتوان در برابر هرنفر عالم یونانی صدنفر عالم مسلمان را حساب کرد.

در هرحال کشور افغانستان یکی از ارکان مهم این تمدن عظیم اسلامی بشمار رفته ومردان بزرگ و بیشماری در هر رشته ازعلوم وفنون پرورش داده است. مورخین و نویسندگان عربی زبان که ازقرن سوم هجری بنگارش تاریخ و جغرافیای اقوام شروع کرده اند ملتفت این نکات وارضاع بوده یکی ازایشان (ابن الفقیه) میگوید: خراسانی‌ها درعلم وصنعت وتجارت سرآمد روزگارند. مردم خراسان دلیر وشجاع معتقد، اینها فیروز بن یزدگرد و تعقیب کنندگان

بن‌قباد بن هر مز را کشته، و دولت را از بزرگترین ملوك‌اموی جدا کردند...»
دیکری مینویسد:... خراسان‌در دوره اسلام ازطرف‌عربهابجنگ‌وصلح فتح‌شده
وبار دیگر استعداد وقابلیت طبیعی ودرایت خراسانی درامور سیاسی‌وعلوم وفنون
ظاهر شد، وخراسان نسبت بسائر ممالك اسلامی بیشتر مردان مشهور، علما و
و امرا و سلاطین نامدار پرورش داد...» و در واقع هم کشور افغانستان
تا هجوم چنگیز نسبت بسائر ممالك اسلامی بیشتر درتمدن وترقی شعشعه‌افشانی
میکرد.

درهرحال چنانچه گفتیم خراسانیان ازقرن اول هجری‌شروع بقبول دین
اسلام و زبان عرب نموده، و از قرن دوم هجری درسایه تبحر در زبان
عرب به تفسیر وحدیث وفقه مشهور ورجال بزرگ پرورش‌دادند، ودرهمین‌قرن
که درنتیجه ترکیب و اختلاط ملل متعددهمشرق زمین چون خراسان،ماوراء النهر
فارس، عربستان، عراق و شام و اسلامی چون یهود ونصاری و زرتشتی وبودائی وغیره‌بنام
تمدن اسلامی رخت‌خود باز خراسان در تشکیل این تمدن دست بزرگی داشته
از یکطرف درعلوم دینی و انجام خدمات عظیمه در علم حدیث، فقه، تفسیر و کلام، تاریخ و
سیر و ادبیات عرب قرن سوم رجال بزرگی بدین جامعه تقدیم نمود و زمینه را
برای ظهور دانشمندان بزرگ قرن چهارم و پنجم از قبیل فارابی وابن سینا وبیرونی آماده
نمود و از طرفی هم خراسان در تمدن اسلامی و ترجمه از یونانی بعربی
فلسفه و علوم و تألیف در فلسفه و الهیات هندی آنها ساخته.

درهرحال چنانچه قبلا گفتیم در قرن دوم هجری، خاندانهای مستقل
مستقلی در خراسان بنام طاهریان، صفاریان و سامانیان روی کار آمده و بترویج
و ترقی علوم اسلامی و عربی توجه بلیغ مبذول داشته و بدین ترتیب آن دسته
از خراسانیکه بعد خلفاء اموی عربی و بمقتضای سبب و جهات بوده، از آن

بعد عربها بصنعت ونجوم نیز متوجه گردیدند و بیشتر بفلسفه یونانی بلد شدند . توغل در فلسفه البته توأم با آشنائی در طب ، حکمت ، حساب ، منطق ، موسیقی ، هیئت و هندسه نیز بود ، و از دیگر طرف منا ظرهٔ مسلمین با زرتشتی ، مسیحی ، یهودی وغیره آگاهی بمنطق و کلام را التزام میکرد ، چه ملل غیر مسلمان در جدال برهان وحجت پیش میگرفتند ، و هم از تعالیم اسلام خود را مطلع میساختند ، مسلمین بعین این رفتار مجبور بودند ولهذا بعلاوه منطق و کلام بحقیقت سائر ادیان نیز آشنا گردیدند ، بهمین سبب بعد ها معتزلی ها این وظیفه را بردوش همت خود گرفتند و بیشتر با علماء زرتشتی مشغول رزم نظری گردیدند ، ازان جمله بود کتابی که ایشان بنام (رد جهمیه) برضد اتباع جهم بن صفوان خراسانی نوشتند . درهر حال عرب‌ها ومسلمین باموختن زبانهای یونانی وسریانی متوجه شدند ، وازقبطی وپهلوی وهندی ترجمه کردند ، باین ترتیب فلسفه یونان وفلسفه جدید افلاطون وهم فلسفه والهیات خراسان شرقی وهند ، وتعالیم زرتشتی خراسان باتربیت دینی بهود و نصاری در فلسفه دوره اسلامی تأثیر کرد . بنابرین تمدن اسلام وفلسفه اسلامی بدیك تمدن وفلسفه عربی یك‌که یك تمدن وفلسفه مشرقزمینی بحساب رفت .

واما خراسانی‌ها وقتیکه داخل اسلام شدند بزودی زبان عرب آموخته و در علوم نصیر حدیث وفقه پیشرفتند ، بطوریکه هنوز از ورود عرب در خراسان پنجاه سال نگذشته بود ، که مردی از نژاد اینکشور در کوفه پایه نیانهاد وعالم فقه را نور بخشید ، اینشخص همان امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی خراسانی الاصل است که از حدود هزار و چند صدسال با یکطرف پیشوای مذهبی ملیونها نفوس مسلمان در روی زمین قرار گرفته است ، نعمان در سال ۸۰ هجری در کوفه ولادت یافت ، پدرش در ابتدا زندگی خویش در کابل متوطن گردیده ، وخود او در ۱۲۰ در بغداد گذشت ، در کشور خراسان از ظهور اسلام تا تأسیس

حکومت آزاد ملی (طاهریان) یعنی از قرن اول تا سوم هجری دهانفر عالم
تفسیر ، حدیث وفقه بمیان آمده ، وحفاظ قران ، وصوفیان معروفی پیدا شدند
از قبیل : ابو عبدالرحمن عبدالله مشهور بابن المبارك مروزی از کبار محدثین
واز مشاهیر متقیان عصر ومولف کتاب الزهد والرقایق (اقدم کتب حدیث)
(فوت بعمر ۶۳ سالگی در سال ۱۸۱ هجری) ابراهیم بن طهمان باشانی هراتی
محدث معروف اسلامی (فوت در مکه سال ۱۶۳ هجری) ابن منذر ابراهیم
خزامی نیشاپوری ، ویسرش ابوبکر محمد بن ابراهیم مؤلف کتاب الاشراف هردو
از مشاهیر فقهاء ومتوفی در سالهای ۳۰۶ ـ ۳۰۹ هجری ابوبکر عبدالله بن
محمد نیشاپوری مؤلف کتاب مزنی محدث وفقیه مشهور (فوت در سال ۲۳۸)
ابو بکر محمد بن اسحاق ابن خزیمه نیشاپوری محدث وفقیه معروف (فوت در سال
۳۲۳) ابو اسحق سعدی ابراهیم بن یعقوب جوزجانی محدث مشهور و مدرس
در مکه [illegible] (فوت سال [illegible]) [illegible] نیشاپوری حافظ
صدوق ان (فوت سال ۲۹۸) ابراهیم [illegible] از اعیان محلی
بلخ (فوت سال ۱۲۷ هجری) [illegible] از مشاهیر
فوت [illegible] سال ۲۰۰
هجری) ابراهیم [illegible] الانوار
[illegible] از اعلم علماء
[illegible] وبعد از [illegible] سلمان
[illegible] غازی
[illegible] سجستانی
[illegible] کتاب بسیار
[illegible]

فوت در ۲۵۴ هجری . امام مسلم عربی‌الاصل نیشاپوری‌الموطن متوفی در سنه ۲۶۱ هجری از ائمه حدیث وصاحب کتاب صحیح مسلم ودارای رتبهٔ دوم در کتب احادیث . و بالاخره امام احمد بن حنبل بن هلال‌المروزی ثم بغدادی از اکابر محدثین واعاظم فقها و صاحب مذهب ومؤلفات عدیده ، متوفی درسنه ۲۴۱ هجری و غیر هم . درینجا نباید از یکنفر عالم دیگر خراسانی محمد بن کرام بن عراق بن خرابه‌المکنی به ابو عبدالله زرنجی سیستانی فراموش نمود اینشخص صاحب مذهب مشهور کرامی و دارای پیروان زیادی در خراسان شمالی و غربی بوده ، ودر سال ۲۵۵ در یکی از علاقه های شام چشم از جهان پوشید .

در همین عهد یکه خراسانیان در خط تفسیر و حدیث و فقه پیش میرفتند در شعر وادب عرب ، وبعدها در تمام علوم وفنون آنعصر تفرد وامتیاز حاصلکرده ور جال مشهوری بمیدای علم اهدا کردند از قبیل : ابوموسی جابر بن حیان خراسانی عالم بزرگ وواضع علم شیمی درقرن دوم هجری که متجاوز از پنجصد کتاب توقیف ، و مجموعه کتاب‌الخالص و کتاب‌الخواص اوتام برده میشود ابن حکیمی که دارای شهرتاقتصادی گردیده در سال ۱۶۰ هجری فوت نموده است . و محمد بن موسی خوارزمی عالم بزرگ ریاضی واولین نویسنده کتاب جبر ومقابله که در قرن سوم هجری میزیست . وابو معشر منجم معروف بلخی مرد دانشمندی که در سال ۲۷۲ فوت نمود . وابن قتیبه مروزی ابو محمد عبدالله بن مسلم صاحب‌تالیفی نموده علمای خراسانی وجامع قرن نماینده علوم وفنون قرن سوم اسلامی است که در بغداد برشته رسیده و چندین در دینور قاضی و بعد مجدداً در بغداد مأمور بکار قضاوت گردید ، ابن قتیبه در اوائل تسلط حکومت طاهریه خراسان در سال ۲۱۳ هجری تولد ، ودر سال ۲۷۶ در بغداد از دنیا گذشت . وابو [illegible] بلخی از اکابر علماء اسلام ومنجم شهیر واهل [illegible]

و فقه، تاریخ و عقاید دینیه بوده، و به تعبیر یکی از مؤرخین معاصر اسلام دائرة المعارف قرن سوم بشمار میرفت. ابن قتیبه کتب ذیل را تالیف کرده است: آداب القرائت. ادب الکاتب. اصلاح غلط ابی عبیده. تأویل مختلف الحدیث التنقیه. تقویم اللسان. جامع النحو الکبیر، جامع النحو الصغیر. الجوابات الحاضره. کتاب فی الدلائل النبوه. کتاب فی خلق الانسان. دیوان الکتاب. طبقات الشعراء. عیون الاخبار. کتاب الاشربه. کتاب فی غریب الحدیث والقرآن. کتاب الانواء. کتاب الخیل. کتاب المیسر والقداح. کتاب مشکلات القرآن. والمعارف وغیره. همچنین خراسانیان درشعر وادب عربی نیز پیشرفتند ابومسلم در نطق و خطابت مرد فصیحی بود. و بشار تخارستانی یکی از مشهور ترین شعرای ملی خراسان و معروفترین سرایندگان عربی زبان است که روح ادبیات قدیم خراسان را در ادب عربی داخل [illegible] و عظمت [illegible] را تشویق و ترغیب واز دیگر طرف [illegible] کرده است او روزی [illegible] کرد: [illegible] عضبناک [illegible] و خاندان [illegible] بواسطه [illegible] از کجا [illegible] [illegible] کرد [illegible]

(۱) [illegible]

موالات عرب تحریك میکرد : « موالات » رسمی بود که عجمی ها برای حفظ شأن خودشان از تحقیر متعصبین خود ها را بـه موالات یـکی از قبائل معروف و معتبر عرب سپرده و منسوب مینمودند ، در هرحال اینشاعر نابینای خراسانـی دوازده هزار قصیده عربی سرود ولی بعد از آنکه خلیفه مهدی عباسی او را در سال ۱۶۸ هجری با تهام زندقه بضرب تازیانه اعدام کرد ، قسمت بزرگی از اشعار او نیز از میان رفت .

ابو عطا سندی (متوفاد ر قرن سوم هجری) شاعـر عربی زبان دیگـر خراسانی است که مثل پدرش الـکن بوده ، و خلفاء اولیه عباسی او را بنظـر نفرت میدیدند ، چوانـکه ابو عطا عباسیان را دراشعار خودش مذمت میکرده است . ابو الفضل احمد بن ابی طاهر طیفور خراسانی صاحب کتاب المنثور و المنظوم شاعر فاضل و عالم عربی زبان قرن سوم هجری است که در سنه ۲۰۴ تولد ، و در ۲۸۰ فوت ، در بغداد زندگی میکرد .

عبدالله پسر امیر طاهر که یکی از فضلاء عصر خود بشمار میرفت درخطبه‌ئی وادبیاتی دستورداشت او در یکی ازخطابه‌عربی خودش در خطاب بمعشوقه میگوید: ... پس من از آنچه که سرمایهٔ معنی کردد ، برای محاوره و مفاخره وقت نداشته و مشغول معشر نیاکان من در جهت بزرگ شریف نجیب و کریم بودند. پدرمن طلب و دانستن نهایت علم بود و کدام شخص صاحب عظمت وبزرگواری بود ، یکوانیکه کوشید بسینه چاك چاك آن مخالفین (اشاره بقتل امین خلیفه عباسی) که در اطراف آن قاتلین دلیر (یعنی طاهر وخراسانی ها) تجمع کرده بودند او جناك افتاد و سلاح آنانیکه ازسلك او را مرکب و باکوه بودند پدرم عباسی برای دستجوئی آن بـه حکمیت حکمه طویل و عریض از عمق آن سیاه شب بـه سیستم داران خراسان حکم مالك شوان ملت عباسی ایشا سپرد و راضی شدند . آنها جان

وبی اسلحه نبودند . . . » (۱)

خراسانیان درطی قرون اولیه وثلاثه هجری چنانچه در رشته های علوم اسلامی از قبیل تفسیر ، حدیث ، فقه ، شعر و ادب ، علم وحکمت وسائرفنون پیشرفتند ومثالی چند درین‌جا بطور نمونه ذکر شد ، از دیگر طرف در بسط ونشر علوم و فنون و تهذیب و تربیت خراسانی در بین عرب وتمدن اسلامی بواسطه تحریر و تراجم خویش نیز پرداختند ، و از آن جمله بودند موسی برمکی و یوسف برمکی که آثار پهلوی‌را در زبان عرب ترجمه کردند ، محمد بن جهم برمکی نیز کتاب سیر ملوك الفرس را از زبان پهلوی در لسان عربی در آورد . فضل بن سهل وزیر معروف خراسانی ترجمان دیگری بود که کتابی از پهلوی ترجمه و بحضور یحیی برمکی تقدیم کرد ، و از همین جا رو بمسروح سیاسی روان گردید . نام خاندان برمکی کتابهای « منکه » (در طب) و « سند هند » (در نجوم و فلکیات) با فیهٔ « سندباد » و غیره نیز ترجمه وداخل زبان عرب کردند ، و باین ترتیب افغانستان که مهدای تربیت و تهذیب قدیمه خراسانی بود ، قسمتی از مجموعهٔ آثار و تمدن عرب و اسلام داخل کرده و فلسفه الهیات و علم هیئت را با ریاضی و نجوم و هندسه خود بخشیدند عرب آموختند ، طب یونانی با طب هندی و فلسفه آن که مبتکر شد ، علم را عرب از سریانی و دیگری یونانی در زبان عربی آورد ، و بسا مسلمین مذاهب اسماعیلیت و جزئی از مذاهب قدیمه خود

از دیگر طرف مردان و بزرگان خراسان که از ولایات باختر ، هرات ، مرو

---

(۱) القرن ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

نیشابور ، سیستان ، بلوچستان ، سند و کابل وغیره در جنگها بدست عرب افتاده و بعد در ولایات عربی ساکن و مسلمان شدند ، اکثراً با اخلاف خود در خطوط علمی پیش رفته و امثال ابن زیاد سندی ، ابو معشر نجیح سندی ، حصین بوالحرس ، بسام ، سالم بن ذکوان، عبدالرحمن ، باب ، مکحول الشامی سالم بن عجلان ، حمید الطویل ، نافع و امثالهم اشخاصی درصف اساتید علم و ادب و مؤلفین قرار گرفتند ، شخصیت اینمردان خراسانی البته در نشر اداب و تهذیب خراسان در عرب بی تأثیر نبود ، خاصةً هنگامیکه نفوذ سیاسی خراسان در خلافت عرب منبسط ، و خلفاء اولیه عباسی در قرن دوم هجری دست نشانده سرداران خراسانی ، و اردوی خراسان در مرکز خلافت مقیم و حافظ امپراطوری خلفاء محسوب شد ـ (در وقت خلیفه منصور اردوی بغداد مرکب از چهار دسته بود : خراسانی ، یمانی ، مضری ، ربیعه. ودرعصر هارون الرشید بیست هزار عسکر خراسان در بغداد موجود ، و تکیه گاه استقرار خلافت شمار میرفت) در عهد مامون هم دولت عرب بیشتر بکدولت خراسانی بود تا عربی ، زیرا حکام ، مستوفی‌ها ، ومنشی ها ازخراسان و عرب یکجا بامور دولت مقرر شده و باز پله خراسانی ها سنگینی میکرد ، بهمین جهت است که مؤرخین عصر عباسی را زمان قوت و غلبه خراسان و عصر ضعف عرب خواندند و لهذا تهذیب و تربیت خراسان در تشکیل تمدن اسلامی تأثیر عظیمی نمود ومتعاقباً چون خراسانیان از اوائل قرن سوم هجری (۲۰۵) درداخله به تشکیل یکدولت مستقل خراسانی پرداختند البته برای ظهور یک تمدن اسلامی افغانستانی ، و شهنشاهی های بزرگ افغانی از قبیل غلزوی ، صفاری ، غزنوی ، و غوری زمینه مساعد گردید ، و درتمجید افغانستان ازحیث تمدن وتهذیب ، جهانگیری و فتوحات درخدمت بتعمیم دین اسلام از بزرگترین ممالک اسلام و شرق بحساب رفت درهر حال عرب خود و تمامی افغانستان را بنظر تکریم و احترام میدیدند

مدعیان خلافت در خانواده عباس ، مبلغین خودشان را فقط با اعتماد وامید بمردم خراسان سوق نموده و این ملت را برای انقراض امپر اطوری اموی بر همه ممالك اسلامی ترجیح میدادند ، نسوده های عربی مخالف بنی امیه نیز را جمع بظهور مردان خراسانی و بیرق های سیاه ایشان احادیث و مقولاتی روایت ، و مردم را تقویه معنوی می نمودند . داود بن علی عمری خلیفه منصور عباسی بمردم میگفت : ای اهل کوفه بخدا ما معذب و مظلوم و از حق خویش محروم بودیم تا آنکه خدا خراسانیان را آماده کار زار نمود ، آنها حق مارا زنده ، وراه مارا هموار ، وچراغ دولت مارا روشن کردند ، و آنچیزرا که شما انتظار داشتید ایشان برای ما میسر گردانیده ، وخلیفهٔ از بنی هاشم بدلخواه شما مقرر کردند . خراسانیان شما هارا رسیدند وبر ایرشاهی ها غالب وفاتح ساختند . خلیفه منصور عباسی که خود قائل این معنی بود بار میگفت :

ای اهل خراسان شما نخستین دعوت ما بودید و بدین سبب لقبه شما منتشر شد ، اکنون احسن آنست که شما نخستین مخالف ما نباشید ، الزام از قبول جوانب عالم بر گردن شما نهاده میشود ، و بدین سبب خراسانی باشد و دولت بنی عباس بر دست خراسانیان برافتد ، گناه خودش بگردن خودش است .

اهل خراسان با این همه گفتار ایشان بکلی بر گشتند و با بنی امیه متحد شدند و بجنگ ابو مسلم و بنی عباس پرداختند ، چنانچه از ابیات ذیل که از زبان ایشان سروده شده است معلوم میشود که از ایشان بر گشته و بر ضد ایشان بر پا خاسته اند .

در شعر بیان هم میدانند که خراسانیان بنی امیه چه وسیله دولت آن دودمان را از بیخ بر انداختند .

فصل دوم

طاهریان

فوشنج :

چون موضوع این فصل نگارش سلاله طاهریان هرا تست وطاهر مو سس این خانواده ازفوشنج می‌باشد تنها چند سطری درباب فوشنج نگاشته سپس بواقعات تاریخی میپر دازیم :

بطرف‌غرب شهر هرات حکومتی بنام غوریان واقع است که درآن شهری‌نسبتا کوچک دربین مرکز غوریان وهرات ، بجانب جنوب در پای هری رود بنام زنده جان وجود دارد . این شهر عبارت از همان فوشنج تاریخی هرات می باشد (۱) ابن حوقل در قرن چهارم هجری وسعت ورقبهٔ این شهر را نصف رقبهٔ هرات نگاشته و اضافه کرده است که شهر مذکور مانند هرات در یک جلگه که دو فرسخ از کوه ها فاصله دارد واقع است (۲) و شهر خیلی خوش بنا و تماماً بااشجار محاط میباشد استحکامات شهر بسیار عالی ودور را دور آنرا یک دیوار عظیم ویک خندق فرا گرفته است . یاقوت آنرا بنام بوشنج یافوشنج نوشته مستوفی فوشنج رادر قرن ۸هجری به نسبت هند واله‌وانواع انگور آن مشهور دانسته چنانچه اقسام انگور آن بیکصد و چند نوع میرسیده ومستوفی اضافه کرده است که امتیاز دیگر این شهر از حیث آسیاب های بادی آن‌بوده است .

درحدود سنه ۷۸۰ هجری‌فوشنج ازطرف تیمور باوجود داشتن دیوارهای مرتفع وخندق‌های آبدار ، ومقاومت بی‌منتهای هرشهان آن غارت وتاراج شد وآنگاهی

---

(۱) صفحهٔ ۹۴ آثار هرات مؤلفه باغلی خلیلی افغان .

(۲) او سیر انبیع مستشرق شهیر در مولفه خود بنام خلافت اراضی شرقیه ، رقبه شهر هرات را درآنوقت نیم فرسخ مربع می نگارد .

نظر به بعضی علل و جهات نا معلوم نام این شهر تاریخی کشور از صفحات تاریخ معدوم گردید . بیهقی نام آنرا فوشنج یا بوشیخ یا پوشنگ نوشته و اسطخری میگوید که از آنجا طائفه زیادی ازاهل علم ظهور کرده است (۱) شیخ ابو لیث فوشنجی که یکی از اعاظم علمای بزرگ اسلام اند و همچنان شیخ ابوالحسن فوشنجی که از مشایخ بزرگ بوده و مزار شان تا حال در آنجا موجود است ازرجال علمی این شهر می باشند (۲)

ظهور طاهر :

چنانچه در فصل گذشته دیده شد پس از قبول شدن دین مقدس اسلام و انتشار آن در خراسان ، با در میان آمدن خلافت‌های بنی امیه وبنی‌عباس ، احساسات ملیت خواهی وجنبش های ملی در هر گوشه و کنار خراسان شروع شده مردمان وطن خواه آن بهر سمت وهر نحو بوده وسیله و واسطه که بودجمعیت های تشکیل داده پس گرفتن حق از دست قوم بنی عباس آزادی واستقلال سیاسی را گذاشتند . این نهضت ها تاحالا بیش از ظاهریان درین برده زمان بوجود آمده و بانجام نرسیده تا آنکه در موقعیکه زمینه یکلی درین جنبش ها و نهضت ها آماده شده بود طاهر بن الحسین قیام کرد (۳) او پسر ازاد در بین تویسرکان امین ومامون بود طاهر در اوایل جوانی بدستگاه خلافت راه یافت و مامون را که ازدمان پسر هکذا بود با او بدوستی و رفاقت وجوان مردی یکی از فرزندان آریانا مهرت نخود جلب کرد و از او در مقابل امین کمک خواست این مردنامی که طاهر نام داشت وجرئت آنرا نمود تا خود به نزد عباسی ها واغفال ایشان انتشار چنین نهضتی را میکنیت شوت مامون را بدست بیاورد معذوری از مردمان خراسان بحرب امین و بنفع مامون خراسان داخل گردید .

---

(۱) صفحه ۱۰۱ یاقوتی کتاب از صفحه ۱۰۱ موافقه عرض شده

(۲) آثار هرات از خانیکوف

نسب طاهر :

پدرطاهر مؤسس سلسله طاهریان حسین نام‌داشت . در موضوع نسب او اقوال مختلف ذکر شده که ثقه ترین آنها طاهربن حسین بن مصعب بن زریق بن ماهان است . مطابق روایات مورخین و نویسندگان ، کسیکه قبل از طاهر از خانواده او اشتهار زیاد حاصل کرده بود مصعب بن زریق است که در فن کتابت مهارت بسزا داشته وعلاوه بر آن درفضل وادب وبلاغت مقام ارجمند را احراز کرده بود . مصعب در زمان خلفای عباسی در خدمت یکی از بزرگان ومتنفذین بنام سلیمان بن کثیر خزاعی بشغل کتابت اشتغال داشته و بعداً مدتی هم‌به حکومت هوشنج یافوشنج یابوشنج یاپوشنگ هرات منصوب گردیده بود.

حسین بن مصعب یعنی پدر طاهر هم که در آن ایام شهرت زیاد داشت و یکی از نجیب زادگان هرات وصاحب نفوذ واقتدار بود ، درنظر عباسیان مورد احترام واقع گردیده در سنه ۱۸۰ هجری به حکومت پوشنگ هرات مقرر گردید وتاسنه ۱۹۱ هجری که علی بن عیسی حکمران بلخ‌وخراسان نسبت بوی مظنون شده در پی قتلش افتاد به این وظیفه اشتغال داشت . ولی درین موقع وضعیت خود را به نسبت مخالفت علی بن عیسی در خطردیده خود را به‌دربار هارون‌الرشید کفایتی به‌نسبت رسوخ واعتبارش دربین قوم احترام زیاد میبنمود رسانیده مورد تلطف ومهربانی واقع‌شد . و بالاخره در سنه ۱۹۹ و فات یافت در تشییع جنازه او خلیفه عباسی شخصاً حاضر بود. (۱)

طاهر :

به اتفاق تمام مورخین و نویسندگان محل تولد طاهر سر سلسله طاهریان

(۱) صفحات نوی کتاب ا طاهریان تامل .

هرات ، پوشنگ است . در سنه تولد او اختلاف جزئی موجود بوده بعض آنرا در سنه ۱۵۸ و برخی در سنه ۱۵۹ هجری می نگارند . تعلیمات ابتدائی وانتهائی او در تحت نظر پدرش حسین در داخل کشور صورت گرفته ودر تعلیم و تربیهٔ او خانواده جلیل‌القدر و با فضیلتش سهم بزرگی داشته است . شخص آزاد منش و آزادی خواه ومظهر تربیهٔ احساسات و سجایای ملی قوم باستانی آریانا بود . تا زمان مرگ هارون الرشید در تاریخ از او نامی دیده نمیشود ولی شهرت و افتخارات فنا ناپذیر او از موقع آغاز میگردد که در بین امین و مأمون پسران هارون‌الرشید در سر امر خلافت اختلاف پیدا میشود مأمون که اقتدار خراسان را سالها یعنی از زمان پدر در دست داشت از نفوذ وقوت و اقتدار ظاهر استعداد میگیرد و ازین به بعد است که آوازهٔ ظاهر بلند میگردد وبالاخره باآنهمه قوت نفس وغرور ملی که دارد به مقصد دیرینهٔ خود یعنی حصول استقلال و گذاشتن نام نیک در تاریخ کشور موفق میگردد .

فرماندهی طاهر بر افواج خراسان و فتوحات او :

هنگامیکه هارون‌الرشید خلیفهٔ عباسی در سال ۱۹۳ هجری که جهت‌دفع فتنه وشورش رافع بن لیث بن سیار که در ۱۹۰ تمام ماوراءالنهر گذاشت بخراسان آمده در سنه ۱۹۳ وفات یافت پسرش محمدامین طبق‌وصیت نامهٔ رسمی در بغداد به تخت خلافت نشست . در همان حال عبدالله مأمون فرزند کوچکتر رشید که از سال ۱۸۲ از طرف پدر حکومت عراق عجم و کرمان و فارس وهمدان و خراسان را داشته بود در مرو اقامت داشت . هارون در حیات خود وصیت کرده بود که پس از مرگ امین خلافت حق مأمون است ولی در سال بعد از مرگ او امین به تحریک وزیر خود فضل بن ربیع اول مقاسم برادر کوچک خود را حکمه ارثی پدر بالای خراسان و نواحی دیگر داخل کرده

سپس نام مأمون را که قرار و صیتنامه پدر ولی عهداو بود از خطبه بیاندا خت . و خطبه ولایت عهدی را بنام فرزند خود که لقب الناطق بالحق را بدو داده بود خواند (در سنه ۱۹۵ هجری) .

مأمون ازین حرکت امین آزرده خاطر گردیده موقعیکه امین اورا از خراسان به بغداد طلب کرده از اطاعت وی سر پیچیده عاقبت آنها بجنگ و جدال کشید . این بود که در سنه ۱۹۷ در همان فرصتیکه امین شصت هزار سپاه را به سرداری علی بن عیسی بن ماهان بجنگ برادر فرستاد تا اورا گرفته به بغداد با خود بیاورد مأمون، طاهر را که چهار هزار عسکر دلیر و شجاع خراسانی با خود داشت . احضار کرده خواهش نمود تا در مقابل عساکر علی بن عیسی به جنگ امین بردازد .

طاهر که در دل منتظر چنین فرصتی بود به طرفداری مأمون کمر همت بسته تجهیزات و ترتیبات عساکر خود را تکمیل نموده بطرف ری حرکت کرد . طبری میگوید که مأمون در موقع حرکت ، ری و قهستان و حلوان را بطاهر داده و گفت بدانسو بشتاب پیش از آنکه علی بن عیسی آنرا تصرف نماید وتعدادعساکریکه به معیت طاهر بودبه بیست هزار کس میرسید طاهر بطرف ری حرکت کرد و پیش ازعلی بن عیسی به آنجا رسیده ترتیبات عسکری خودرا قائم نمود ومنتظر رسیدن حریف نشست.

غلبه طاهر بر علی بن عیسی

هنگامیکه طاهر استحکامات شهر ری را تکمیل نموده جاسوسان وپیش قراولان به اطراف ونواحی فرستاده منتظر وقت نشست . چون علی بن عیسی سپهسالار امین باسپاه ولشکر زیاد بمنزه یکی ولایت ری رسید طاهر باافسران

و مشاورین خود را در جنگ مشوره کرد. ایشان متفقاً بدین رای دادند که چون عدهٔ عساکر مافوق العاده کم و بر خلاف دشمن بی اندازه قوی است باید ما متحصن شویم تا قوت الظهر دیگر از طرف مامون بما برسد و آنوقت به حمله به پردازیم ولی طاهر نظریه ایشان را رد نموده به حمله تصمیم گرفت. گفت اراده شما ضعیف است زیرا اگر ما در شهر متحصن شویم مردم شهر از خوف علی بن عیسی با ما مخالفت خواهند کرد و کار ما مشکل خواهد شد من چنین تعبیه دیده ام که بیرون شهر رفته سنگر بگیریم و توکل خداوند بدون آنکه منتظر قوت الظهر باشیم حمله نمائیم. مجموع افراد خراسانی برأی قائد و سپهسالار ملی خود متفق گشته پلان اورا تمجید نمودند و عساکر طاهر در بیرون شهر ری در موضع فلوس معسکر ساختند و جنگ سخت و خونینی در بین بغدادیان و خراسانیان در گرفت. شجاعت و رشادتی و مردانگی عساکر خراسانی در بین جنگ که عدهٔ ایشان بمراتب از دشمن کمتر بود از حد بیان بیرون است. خلاصه بعد از چندین حمله و دفاع متوالی عساکر طاهر توانستند که قشون بغدادی را تعقب به نمایند. در اثنای تعقب لشکر مامون مسجار و همراهان طاهر تیری به جناب علی بن عیسی انداخت و به ضرب آن تیر او را بهلاکت رسانید (۲) عساکر طاهر چون دیدند که علی بن عیسی از صفوف لشکر خود بیرون آمده شروع به جنگ نموده و طاهر بهمراهی دست شمشیر گرفته سر علی بن عیسی را زد و حمله خود اورا بدو نیم کرد و همه سپاه طاهر به یک حمله نموده قشون بغداد را بهزیمت شدند و علی بن عیسی کشته شد (۱).

ذوالیمینین:

چون بغدادیان در آن جنگ هزیمت یافته و علی بن عیسی کشته شد طاهر

(۱) روضة الصفا خواند میر صفحه ۱۱۱ جزو (۲) صفحه ۲۶۶ جزو

از فتح وپیروزی عساکر خراسانی نامه به مأمون نوشت وسر علی بن عیسی را به نزد او فرستاد . مأمون در جواب بطاهر نوشت که قرار معلوم تو با دو دست جنگ نموده‌ئی و ترا هردو دست راست است . از همه سر دما از خراسان تاری بیعت بستان . ودرین نامه اوراطاهر ذوالیمنین خواند(۱) . اما مورخین راجع به‌لقب ذوالیمنین طاهر روایات زیاد ذکر کرده‌اند

غلبه طاهر برعبدالرحمن بن جبلهٔ ابناوی وفتح همدان

ازشنیدن خبر شکست عساکر بغداد وکشته‌شدن علی بن عیسی محمد امین سراسیمه گردیده فوراً یك عده عساکر زیاد تاره دم را بسر کرده گی عبدالرحمن بن جبله بطرف فارس وری بمقابل طاهر فرستاد. عبدالرحمن از سواره نظام وپیاده بیست هزار نفر باخود داشت وهمه آنها با آذوقه فراوان وتجهیزات تازهٔ مجهز بودند . ازطرف امین برای عبدالرحمن بن جبله اختیارات کامل داده شده بود وعساکر او همه از شجاعان ومردان جنگ آزموده انتخاب شده بودند .

عبدالرحمن از بغداد حرکت کرده بشهر همدان فرود آمد وطرق وشوارع را تحت انضباط گرفته دیوارهای شهر را مستحکم گردانید وباآلات وادوات مکمل برای جنگ وحمله آماده شد .

وقتیکه علی بن عیسی مقتول گردید پسرش یحیی بن علی که باوی درجنگ باطاهر همراه بود با ثلث عده نفر وسپاه فرار نموده دربین راه همدان وری اقامت گزید و فرزندان پدر را که بسنزه اومیرسیدند نگهداشته وآنهارا دوباره بجنگ با طاهر تشویق وتشجیع مینمود وضمناً قضیه را برای امین نگاشته از او درخواست قوت الظهر نمود . این است که امین به جواب او پرداخته عبدالرحمن را بافوه زیادی به پشتیبانی او فرستاد و برایش نوشت که با

(۲) طبری صفحه ۷۲۶

رسیدن سپاه عبدالرحمن باید مدافعه و استقامت‌را از دست ندهد .

چون خبر آماده گی جدید عساکر امین ورسیدن عبدالرحمن باعده زیادی از عساکر تازه‌دم به همدان ، بگوش طاهر رسید بلادرنگ بدانسو حرکت نمود . عساکر متفرق وشکست خورده که با یحیی بن علی بن عیسی متفق گردیده و در بین راه خط جنگ را تشکیل داده بودند بمحض خبر ورود طاهر وعساکر مظفر خراسانی د چار هراس وخوف زیاد گردیده بدون مجادله ومقابله فرار نموده متفرق شدند ، طاهر به پیشرفت خود جانب همدان ادامه داده به نزدیك شهر رسید ، درین وقت عبدالرحمن با عساکر خود از شهر برون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و جنگ مدهشی در گرفت . طرفین در حالیکه تلفات زیاد میدادند استقامت و ثبات را از دست نمیدادند تا آنکه بالاخره عبدالرحمن پس ازدادن تلفات سنگین عقب نشینی نموده بداخل شهر پناه برده شد و طاهر نظر به مقتضیات و تکنیك حربی به جانب شهر پیش رفت ومنتظر حمله ثانی عبدالرحمن گردید . عبدالرحمن چندی در داخل شهر همدان ترتیبات و تدارکات زیاد دیده مجدداً بنا حمله را بر طاهر گذاشت و باری باعساکر و برق های مجلل ومتعددی به او دوگنه عساکر خراسانی شتافت ولی طاهر که سپهسالار با تدبیر بود و هر جنگ را از روی فکر و پلان طرح میکرد از استحکامات خود در مقابل لشکر عبدالرحمن پیش نرفته بجای خود ثابت و استوار اقامت نمود تا آنکه سپاه همدانی ازاین حرکت او بگمان اینکه خراسانیان از هیبت و صلابت مابهراس شده اند بجانب عسکر طاهر پیشا گنه پیش آمدند چون خوب نزدیك شدند حمله طاهر شروع گردیده جنگ سختی در گرفت واز جانبین هزاران کشته وزخمی بزمین افتاد اگرچه عده عساکر طاهر نسبت به همدانیان کمتر بود ولی طاهر وسپاه دلاور و سرور و جانگیر با از دست ندادن روحیه بی سابقه حمله می نمودند تا آنکه

علمدار عبدالرحمن برزمین هلاکت افتاد و لشکر او دوباره بسوی شهر عقب‌نشینی نمودند. این مرتبه طاهر شهر را بدقت تحت محاصره قرار داده و روز بروز حلقه آنرا تنگ‌تر می‌نمود. چون راه شهر از هرطرف بسته شده بود و آذوقه ولوازم زندگانی به آن نمی‌رسید بالاخره پس ازیکماه محاصره اکثراً عساکر عبدالرحمن هلاك ومابقی دو چار قحطی و گرسنگی شدند بنا بر ان عبدالرحمن به نزد طاهر کس فرستاده برای خود و عساکر محصور خود امان خواست طاهر هم شرایط اورا پذیرفته بغدادیان شهر همدان را تخلیه و بطاهر واگذاشتند. طاهر پس از تسخیر همدان بپاك نمودن اطراف و نواحی آنولا از وجود دشمن مشغول گردیده ودرهمین سنه ۱۹۵ قزوین وبعضی شهرهای نسبتاً کوچك دیگر را از قبیل کورا لجبال وغیره از دست عمال و کارمندان امین بیرون آورده تصرف گردید.

* * *

در همان موقعیکه عبدالرحمن بن جبله بابیست هزار عسکر بطرف همدان رستاده شده بود محمد امین بسرعت مرکب سواره نظام دیگری نیز ازاهالی بغداد ترتیب داده بسرکرده گی عبدالله یاحمد پسران حرثی (۱) بکمك عبدالرحمن بجنگ طاهر فرستاد وبه آنها امر نمود که بمحل قصر اللصوص فرود آمده و به اوامر عبدالرحمن سپه سالار کل لشکر مطیع باشند و به تحت نظر او بجنگ بپردازند. لیکن میگویند که چون طاهر درخواست و شرط تسلیم شدن عبدالرحمن را پذیرفت وعبدالرحمن شهر را تخلیه کرد فی‌الفور خدعه حربی نموده در حالیکه مدت تسلیم شدن به عساکر طاهر نزدیك می‌شد حمله ناگهانی نموده خراسانیان غافل گیر کرد ولی طاهر و سپاه دلیر و متهور او مهمات را از دست نداده لا مدافعه سپس به تعرض تبدیل نموده بجنگ مشغول گردیدند درحالیکه

(۱) جرثمی تاریخ طبری ص ۱۳۰۰

سپاهیان بغداد کشته و تلفات زیادی بجا گذاشتند منهزم گردیده وعبدالرحمن شخصاً با عده محدودی از عساکر خود به جنگ تن به تن ادامه دادند و بالاخره عبدالرحمن کشته شد. سپاه شکست خورده او که به عبدالله و احمد پسران جرشی پیوستند در بین آنها نیز وحشت وهراس تولید نمود چنانچه عبدالله واحمد بدون آنکه باطاهر مقابل شوند راه بغداد را پیش گرفتند.

امابقول روضة الصفا خواند میر امین برای عبدالرحمن سپاه نازه دم وقوت الظهر جدیدی فرستاد ولی به سرکرده گی عبدالرحمن جرشی وحسین بن علی بن عیسی و این لشکر هنوز تازه به قرنا سین رسیده بودند که خبر شکست عبدالرحمن و کشته شدن او به آنجا رسید درین عساکر قوت الظهر بدون معطلی از خوف طاهر و سپاه پیروزمند او رو برگردانیده مجدداً رهسپار بغداد شدند.

طاهر پس از فتح قطعی همدان وشکستن عساکر بغداد و کشته شدن عبدالرحمن بن جبله به پیشرفت خود ادامه داده خانقین را که فعلا درسرحد فارس وعراق واقع است از دست عمال امین بیرون آورد و داخل حلوان شد. و یکی از قصبات آنرا که بنام شارشان بود معسکر خود قرار داده استحکامات ساخت وخندقها حفر نمود. پس از کسب اطلاعات درین نحبا: هرثمه بن اعین که باعدهٔ زیاد سپاه به کمک او از طرف مامون فرستاده شده بود در پیوست و طاهر بر حسب مکتوب مامون تمام قشون ها و افسران هرثمه را به هرثمه سپرده خود بطرف اهواز روانه شد.

فتح اهواز:

طاهر هنگامیکه همدان و قرماسین و حلوان را بقلمرو امر مامون به هرثمه بن اعین سپرد جهت آنکه بشتر راهیان و چگونگی دوام استحکامات دشمن باخبر باشد یک عده سپاه خود را در نظر گرفته کل یکی از افسران خود موسوم به حسین بن عمر رستمی بصوب دینور گسیل داشت و خودش بعد از

فراغت کار ها به تعقیب او روانه شد . حسین بن عمر رستمی در بین راه شنید که محمد بن یزید مهلبی که از طرف امین حاکم اهواز بود از مقصد طاهر باخبر گردیده و باعدهٔ زیادی عساکر بجانب جندی شاپور که در بین راه اهواز واقع بود حرکت کرده ومی خواهد در آنجا استحکامات تدافعی جهت اهواز آماده نماید . لهذا بطاهر خبر فرستاده وخود محتاطانه به پیشرفت ادامه داد . طاهر بمحض شنیدن این خبر عده زیادی عساکر خود را بصورت قوت الظهر برای حسین بن عمر رستمی سوق داده خودش هم به تعقیب آنها بامتانت وشکوه زایدالوصفی روانه گردید . ولی عساکر طاهر تانزدیکی های اهواز به هیچ یك موانعی برنخوردند وکسی را در بین راه نیافتند که با ایشان ماده مقابله ومقاتله باشد . در چند فرسخی اهواز محمد بن یزید حاکم اهواز عساکر خود را به جهت مدافعه شهر بیرون کشیده جنگ سختی در گرفت وپس از کمی زدوخورد عساکر محمد بن یزید عقب نشسته به شهر پناهنده و محصور شدند . بعداز چندی ، محاصره که درطول آن ترتیبات لازمه گرفته شده بود محمد بن یزید مجدداً برای شکستن وبرهم زدن حلقه محاصره باسپاه خویش برون آمده جنگ مدهش وتن به تن در گرفت بالاخره محمد بن یزید بضرب نیزه یکی از مردان طاهر مقتول شد وشهر اهواز بدست افواج پیروزمند و دلیر خراسانی مفتوح گردید .

طاهر پس ازفتح اهواز فوراً بعضی از بلاد دیگر یمامهٔ و بحرین وعمان و غیره را که از متعلقات اهواز وبصره بود یکی عقب دیگر تصرف کرده ازجانب خود حکمران مقرر نمود وبهمین طریق طاهر شهرهای دیگرعراق را از قبیل کوفه وواسط وبصرهٔ وهمچنان مدائن متصرف شده برای مأمون بیعت گرفت وبدین صورت در سال ۱۹۶ هجری تقریباً به استثنای دارالخلافه بغداد ویکی دوشهر دیگر تمام عراق به حوزهٔ تصرف وقلمرو طاهر درآمد و مردمان آن

همه به مأمون بیعت کردند وهم در همین سنه بود که داؤد بن عیسی که از طرف امین حاکم مکه معظمه ومدینه منوره بود امین‌را از خلافت خلع نموده به جهت مامون بیعت گرفت وآنرا برای طاهر فرستاد و خود شخصاً بطرف مرو به نزد مأمون شتافت .

حرکت طاهر بسوی بغداد وفتح آن :

طاهر پس از آنکه به نزد یکی بغداد رسیده بنای محاصره آنرا گذاشت بهر ثمه بن الیمین که درحلوان بود نامه نوشت واورا باعده ازلشکر باش به جنگ بغداد طلب نمود . چون هرثمه با او یکجا شد متفقاً بمحاصره شهر اقدام نمودند وروز بروز حلقه محاصره بر بغداد تنگ‌تر شد و اهالی از مضیقه بجوروبیچاره وبی‌امن عساکر محصور محمدواو باشان شهر بستوه آمدند . بعداز چندین ماه محاصره اکثر افسران ومتنفذین سپاه محمد یکی بعدیگر به طاهر تسلیم‌شدند تاماسال ۱۹۷ هجری محاصره بهمین منوال دوام داشت وبجزو تعطل عساکر ومردمان شهر بغداد به‌تعلل وقت [illegible] هرروز ایام محاصره چیزیکه بیشتر امین را مضطرب وآشفته‌ساخت تسلیم شدن علی بن عیسی بن ماهان در دروازهٔ قصر مامون بود که برای طاهر خط رجعت امین حمایت و تسلیمات نموده بود که هرقدر آلات وادوات جنگ را که بدست داشت باو تسلیم نماید . طاهر هرپیشنهاد وشرایط او رابپذیرفته وشب [illegible] از ۱۲ ربیع الاول ۱۹۷ هجری عده افسران وعساکر رشید خودرا مانند ابوالسرایا سعید بن حدید بادغیس وطاهره جهت تسلیم گردیدن او فرستاده و محمد بن عیسی بطاهر نیز امین‌را بدشمن ومأیوس ساخت زیرا امین نامه‌ها نوشته بود که [illegible] مقرر نموده بود ، امین از [illegible] هرثمه بن مأیوس شد درحالیکه منتظر می‌گردید پس از [illegible] عساکر از مشاهده اوگفتن موجبات آمدن [illegible] روز [illegible] سلاح [illegible] افسران

وعساکر خراسان وجود داشتند حمله بردند جنگ سختی در گرفت و در نتیجه ابوالعباس با دغیسی افسر رشید طاهر باعده از سپاه خویش کشته‌شد ومابقی‌خود را نزد طاهر کشیدند . خلاصه بهمین طریق محاصره بغداد تقریباً یکسال وچند ما بطول انجامید تا آنکه بالاخره طاهر بکلی امین وسپاه اورا منکوب و مغلوب نموده شهر را تصرف کرد و در ماه صفر ۱۹۸ هجری امین را بقتل ر سا نیده سر او را به خراسان به نزد مأمون فرستاد (۱) .

طاهر بعد از فتح بغداد تقریباً مدت یکسال یعنی تا ۱۹۹ هجری بحیث والی عراق و بلاد جبل وفارس واهواز وحجاز ویمن در بغداد مقرر بود .

تقرر طاهر بحکومت شام وجزیرهٔ وغیره:

در سال ۱۹۹ مأمون حسن بن سهل را به ولایت عراق‌حاکم مقرر نموده وبطاهر نوشت تا آنولایت را به او تسلیم نموده خودش بشام برود و نصربن شیث عقیلی راکه بعد از مرگ امین بنای بغاوت وسلحشوری‌را گذاشته بود منقاد نموده زمام حکومت آنرا بدست خود بگیرد . طاهر هم بر حسب امر مأمون عراق را به حسن بن سهل سپرده خودش بجانب شام روانه شد . و در رقه بانصر بن شیث بن سیار جنگ شدید ومدهش کرده اورا شکست داد وخود زمام حکمروائی شام وموصل وجزیره وغیره را بکف با کفایت خویش گرفت .

در سنه ۲۰۲ مأمون از مروقصد حرکت را بسوی بغداد نموده از راه فارس بدانجا وارد شد و عندالورود طاهر را از رقه به بغداد خواست . چون از او احسان زیاد دیده بود و خلافت وی مرهون شجاعت و مردانگی وابتلا او بود حکومت بغداد وشحنگی آن را بوی‌تفویض نمود . اگر چه مأمون از خدمات

---

(۱) فتح شهر بغداد وقتل امین را بعضی ها در ماه محرم همین سال نوشته اند چنانچه ملک الشعرا بهار درحاشیه ص اول صفحه ۳۵۰ مجمل‌التواریخ و القصص آنرا به ۲۰ محرم ۱۹۸ نگاشته است ومؤلف مجمل‌التواریخ نیز درست که امین درماه محرم سنه ۱۹۸ کشته

و کار دائی های طاهر تقدیر وقدر دانی زیاد می نمود ولی دزدل به نسبت مقتول شدن امین برادرش بدست او از وی نفرت داشت . و از طرف دیگر هم مأمون به نسبت شخصیت بزرگ و احساسات ملت خواهانه که در طاهر سراغ داشت از اوبی اندیشه نبوده خیلی ها میترسید وهراس داشت . چون طاهر در اواخر تقرر خود به بغداد وضعیت مأمون را بالخود دگرگون یافت و از ضمیرش باخبر گشت سلاح را بدین قرار داد که فرصت را از دست ندهد و بهر وسیله است خود را بخراسان برساند .

تقرر طاهر بحکومت خراسان و اعلان استقلال :

لهذا به احضار ابی خالد وزیر مغرب مأمون پیوسته او را تحریك نمود تا فرمان حکومت خراسان را برای وی از نزد خلیفه حاصل نماید چون مأمون از افکار واحساسات طاهر واقفیت داشت وميدانست به محض آنکه بخراسان بقدم بموطن خویش برسد وضعیت خود را تقویه نموده بر علیه خلافت عباسی اعلان حریت خواهد نمود . در اول امر از امضای فرمان امتناع ورزید ولی بالاصرار واشتیاق وحسابات احمد ابی خالد وزیر خویش فرمان او را به حکومت خراسان امضا کرد . طاهر بزرگ خاندان که بیشتر از یکصد سال ۲۰۵ سمت حکمرانی خراسان را داشتند آنهارا بدست خود گرفت و از یگانه فرصت برای حصول استقلال و آزادی خراسان بجنگ آورده بود استفاده شایانی کرد . طاهر و یا خود را تقویت نمود تا آنکه پس از تقریباً یك و نیم سال یعنی روز جمعه ۲۰ جمادی آخر سال ۲۰۶ هجری بعد از ادای نماز جمعه بر منبر برآمد و خطبه از خطبه انداخت و نعره آزادی را به آسمان بلند نمود و پرچم استقلال را در سمرقند کوهستان آریانا به اهتزاز در آورد .

* * *

مرگ طاهر :

مو قعیکه مامون فر مان حکومت طاهر را بر خرا سان امضا نمود به نسبت نگرانی خاطر یکسه از او دردل داشت جهت آنکه همیشه از زویه و حر کات ا و باخبر باشد گلشوم بن ثابت را بر یاست اداره پسته خرا سان مقرر کرد تا دائماً اوضاع و افکسار طاهر را مراقبت نموده و ی را از آن باخبر سازد.

و نیز احمد بن ابی خالد وزیر مامون چون از طاهر به نزد خلیفه ضمانت کرده بود که مخالفت نه نماید یکی ازملازمان مقرب ومحرم خودرا در ظاهر مر به طاهر بخشید تابخدمت او باشد ولی در باطن به آن غلام امر و د ستور داد تا هر وقتیکه طاهر بنای شورش و آزادی را بگذارد به قتل او اقدام نماید.

این بود که طاهر پس از انداختن نام خلیفه ازخطبه واعلان حریت درخراسان بقصر نشیمن خود مراجعت کرد. ولی بزودی احساس علالت ومریضی نموده در شب همان روز بصورت فجائی که بظن غالب مسموم شده باشد د نیارا پدرود گفت ونامی از خود برای فرزندان آریانا گذاشت که تا ابد در دامان افق خرا سان ثبت خواهد ماند.

مکتوب :

شخصیت بزرگ طاهر که در تاریخ افغانستان از شخصیت های فراموش نشدنی است مظهر اخلاق ، بزرگ منشی ، ملت پرستی ، عدالت خواهی ضعیف پروری وبسیار سجایای پسندیده دیگر می باشد. علم و دانش وهنر دوستی ، حسن اداره وسیاست کشور داری اورا کمتر شاهی داشته است . میخواستیم درزیر عنوان مخصوص از شخصیت وسجایای اخلاقی وسیاست کشور داری اوبحث کنیم ولی ابی جعفر بن محمد بن جریر الطبری درتاریخ معروف خود موسوم به ، تاریخ الامم والملوك ، مکتوبی از طاهر عنوان پسرش عبدالله نقل میکند که از آن

می توان تماماً صفات وسجایای اورا استنباط کرد لهذاعیناً بعض نکات برجسته آنرا ذکر میکنم (۱) درین مکتوب طاهر عبداله را که از طرف مامون بحکومت شام مقرر شده بود در اخلاق وامور کشور داری چنین توصیه مینماید « می باید بخداوندیکه واحد وبخود شریکی ندارد تقوی وپرهیزگاری نمائی واز وی بترسی واز غضب وغیظ او دوری بجوئی ورعیت خودرا حفظ وحمایت نمائی واو قادیرا که خداوند ترا خلعت عافیت ولباس سلامت پوشانیده است به ذکراو تعالی وبرای عقبی زمعادخود وآنچه که تو بغرض آن روان هستی وازان مسئول می باشی سپری نما ، وبه تمام چیزهای مذکور طوری عمل کن که خدای بزرگ ترا حفظ ونگهداری نموده از عذاب خود ودر دوآلام عقاب خود درروز قیامت نجات وزستگاری بخشد زیرا خدای بزرگ بتو احسان فرموده وشرافت خویش را بوراثت مبذول ولازم ساخته است که امور خداوندنده گان خودرا بدست تو سپرده است وترا بگسترانیدن عدالت واقامه حقوق وحدود الهی درین آنها مکلف گردانیده وبدفاع ازاوشان وازوسن اوشان وحمایت خون آنها واستقرار امنیت طرق وراهها ساختن راحت ورفاهیت بشان فرامور ساخت وزنده گانی مامور باشتباهاتی که ذات کدخداوند ازچیزیکه مانع تو قرین گردانیده است مواخذه نمی کند .

بدا بیشتر در فقرات فوق راجع بوظایف والی ، رعیت ، عدالت ، رعایت حقوق ، دفاع از آن تعزیرات و کرامت مجلس مرافعات و ولایت خود از نقطه نظر ممکن خدا برای مردمان در پیشگاه خداوند تعالی و تقدس بعهده و گمان خود در نسبت بخداوند تبارک و تعالی غیرت بر دشمنی و دشمنی نمودن به همچنان [illegible] خود او شانرا مخیر و میدانش فرمود و گفت و بعلم و [illegible] آن بهتر می دانند حقیقت مکان زیرا اگر آنچه به تجسس پلید و دروغ و گفتار [illegible] است.

(۱) [illegible] ۲۵۰ [illegible]

گمان نیك را نسبت به اصحاب خود برای خویش خصلت وحالت شخصیه بگردان وگمان بد را دربارهٔ آنها از خود دور کن واز او شان بگذر و این کار ترا به حسن رویه واطاعت ومدا را باوشان کمك مینماید . باید دانست که به گمان نیك قوه وراحت می یابی و رافت بر رعیت ترا مانع نمیگردد که از امور خود واز باخبری حکمداران وحمایت و حفاظت رعیت وتحقیق وتفکر در اسباب برقراری وصلاح آنها پرسش وجستجو نمائی بلکه بایست از امور حکمداران باخبری شود وحفاظت رعیت وتدبیر حوائج وفراهم آوردن ضروریات آنهابعمل آید . این چیزها وامثال آنرا اختیارنما. حدود واو امرالهی را بالای مجرمین وجنایت کاران بر حسب منزلت شان وبقدریکه مستحق می شوند قائم واجرأ دار . و هیچگونه سستی ومعطلی را درآن روا مدار ومجازات وعقوبت اشخاص را که مستلزم سرزنش وعقوبت می شوند به تأخیر میانداز زیرا اگر درین باره تفریط بنمائی این تفریط حسن ظن وگمان نیك ترا فاسد میگرداند .

مردم صادق وصاحب صلاح را دوست وعزیز بدار واهل شرف را بحق معاونت وامداد کن . باضعفاو بیچارگان مهله رحم بدار وبه این کار خود منتها رضامندی خدا وتائید امر اورا طلب نما وثواب آنرا درآخرت التماس کن . از خواهشات بدوهوای نفس اجتناب نما وفکر خودرا از آن مصروف گردان وبه رعیت خود برائت وپاکی خویش را ازآن آشکار ساز . سیاست آنهارا باعدل توام وقرین گردان در اثنای غضب خود را ضبط نموده حلم و وقاررااختیار کن . باید ذخائر و گنجینه که تو آنرا برای خود فراهم میآوری عبارت از نیکو کاری ، تقوی ، عدالت ، اصلاح امور واحوال رعیت ، عمران وآبادانی ملك ووطن آنها و تفقد و جستجوی امور ، وحفظ دولها وفریاد رسی مظلومین باشد .

گناه را هر گز حقیر مشمار ، بشخص خاص قطعاً میل ورغبت منما وبه فاجر ترحم مدار باآدم کافر هر گز نپیوند وبا متهمین مداهنه نکرده سخن سخن چین

را تصدیق مکن و بشخص غدار اعتماد نه نموده و فاسق و گمراه را امداد مکن ، هیچ انسانی را تحقیر وهیچ گدا و فقیری را تردید منما روزها را عبث مگذران از ظالم هراس نداشته باش واز او چشم پوشی وغفلت مکن .

امور واحوال عسکری خود را تفقد وجستجو نموده ارزاق شاتر او افزو وسائل معاش ایشانرا وسیع گردان تاخداوند بذریعهٔ آن فاقه گی وتنگدستی شانرا رفع کند واحوال ایشان منظم شده واستقامت پیدا نماید ودر دلهای شان نسبت به اطاعت وامر تو اخلاص وخشنودی زیاد گردد .

کار هرروز خودرا درهمان روز انجام داده وبفردا به تأخیر نیندازوشخصاً به آن مواظب باش چه فردا کارها وامورى درپیش دارد که ترا از انجام کار پس افتاده روز گذشته باز میدارد وبدانکه هر روزیکه دیر می شود امور آنهم بهمان روز رفتنی است اگر کار بموقع خود را انجام دادی نفس و بدن خود را آرام ومستریح میگردانی و امور حکومت را قانونی تحکیم مینمائی .

برای هریکی از رعیت شان هر یکی را آنچه بر ایشان حق است برای شان برسان وخدمتگار خود نما تا زیردستی شان را بنماید وامید وار موظف گردان با مراحم و خیرات بی ایشانرا امیدوار نمایند وخواهشات وحاجات آنهارا برآورده بنمائی که مدیریت اینطور سبب امن تو میگردد .

بدانکه بعضی از رعیت شان مجبور بتحمل زحمات و محنتی میباشند کاین مجبور خود ، برای هرگدام یک وقتی را معین کن و در آنوقت برای استماع شکایت یا اخذ عنایات به نزدت حاضر شوند و خدمتگاری وامیر و سلاح خود را برای جنگیکه تو مرخص و تعیین میسازند فراهم ساخته مگر اینکه در آن نگر و تدبیر نمود و آنگاه چیزیکه موافق به حزم و مطابق به عقل باشد آنرا انجام کن و چیزیکه مخالف آن باشد برای ثبوت و تحقیق بررسی نمودن لازمست .

این مکتوب‌را که برایت نوشته‌شده است بدرستی بفهم ودرآن غور وفکر کن وبرطبق آن عمل‌نما ودرجمیع امورخویش ازخداوند معاونت وامداد بخواه وخیر طلب کن‌زیراخداوند طرفدار صلاح وطرفداراهل صلاح می باشدبایست بزرگترین سیرت و بهترین رغبت تو همان چیزی باشد که درآن رضای اوتعالی است .

من از خداوند آرزو مینمایم که به خوبی ترا توفیق و رشد اعطا فرموده وحفاظت کنند .»

چون طاهران عهد نامه و مکتوب را برای پسر خود عبدالله نوشته فرستاد . مخالفین قضیه‌را طور دیگر بسمع مأمون رسانیدند تا آنکه مأمون مکتوب را خواسته بحضور خود خواند وبعد از اتمام چون سرا پا مطابق آئین خداوندی ودین مقدس اسلام وسیاست کشور داری وخیرونیکو کاری بود خیلی خورسند گردیده امر داد که مضمون آنرا بصورت متحدالمال به تمام حکام و عمال ولایات صادر نمایند .

چون طاهر مرد متدین وصاحب اخلاق ورویه نیکو ودرعسکری فرماندار رشید بود درجلب نمودن قلوب وافکار مردمان ورعیت خود مهارت بسزائی‌داشت در تربیه نمودن شعراء وعلماء و دانشمندان پیوسته سعی ومجاهدت می نمود . وخودش هم‌عالم زبردست وشاعر بلندقریحه بودچنانچه‌صاحب کتاب «ازطاهریان تامغل » میگوید که از طاهر وعبدالله پسراو که دارای طبع عالی شاعرانه بودند اشعارنیکو ومتین بیاد گار مانده است درکتب ادبی توقیعات و نوشته جات آنان باقی ودلیل بزرگی بر فضل وهنر آنان به زبان عربی می باشد .

طلحه بن طاهر

پس از آنکه طاهر پرچم آزادی واستقلال رادرخراسان بلند نموده بنای حکومت ملی را گذاشت . ودرشب همان روز بطورناگهانی وفات یافت ، طلحه پسر او برمسند امارت خراسان جلوس نمود .

در جلوس طلحه بعد از پدرش طاهر ، اختلافاتی موجود است . بعضی ها میگویند که بعد از طاهر پسرش طلحه که در هنگام مرگ او حضور داشت به امارت خراسان برگزیده شد (۱) وبرخی دیگر روایت کرده اند که چون طاهر بمرد و پسرش عبدالله که نسبت به دیگر اخوان وبرادران خود شهرت ونفوذ زیاد داشت وحاکم شام بود ، از طرف مأمون به حکومت خراسان به رسمیت شناخته شد ولی چون خود عبدالله هنوز با نصر بن لیث دررقه مشغول بود طلحه برادر خود را به نیابت خویش برخراسان گماشت (۲) بهر حال اصل قضیه هرچه باشد باشد ولی باید گفت که چون گلاوه مخبر ورئیس پوسته خانه خراسان اولاً خبر اعلان حریت و سپس مرگ طاهر را یکی بعد دیگر به مأمون نوشت مأمون هم که ازپیش نفوذ و اقتدار طاهر و خاندان او را در هرات و سیستان وغیره ولایات خراسان میدانست واز آن در هراس بود بعد از مرگ طاهر جنگ وجدال را بخاطر این مصلحت لازم میدانست تا بدینوسیله که اگر ادنی مخالفتی از خود در میان آنها آشکار شود از هر حرب بروز جنگ فرار خواهد گرفت بعد از مرگ طاهر که از کار وسیاست او بخوبی واقف بود دانست بر او حمله [illegible] آورد و این جاسوسان خاص برای [illegible] و رسمیت خلافت بغداد در خراسان [illegible] بخاطر این مصلحت [illegible] طاهریان [illegible] همکاری [illegible] داشته باشد [illegible] طاهر [illegible] طلحه [illegible] همکاری [illegible] عدالت [illegible] کمتری از [illegible] داشت ، اگرچه

(۱) [illegible]

(۲) [illegible] طاهر [illegible]

شخص عالم و کار فهمی بود ولی درزمان حیات پدرمانند عبدالله برادر خود شهرت و نفوذ کاملی از نقطه نظر جنگجوئی و کشور کشائی حاصل نکرده بود . لهذا در کتب وتواریخ کمتر از او بصورت مفصل ذکر شده است .

درسال ۲۰۷ هجری طاهر حکومت سیستان را بدو تفویض نمود وچون بعداز پدر به حکومت تمام خراسان رسید از وقایع مهم دورهٔ امارت او درخراسان تنها جنگ‌ها زدوخورد های و ی باحمزهٔ سیستانی می باشد که از زمان خلافت هارون‌الرشید در سیستان برعلیه عباسیان خروج کرده و بقسمتی از خراسان و کرمان تسلط یافته بود . درین جنگها طلحه همواره به حمزه غالب آمد واورا شکست های پی در پی داد .

درزمان حکومت طلحه که تقریباً هفت سال دوام کرد به استثنا ی سیستان که در آن چند مرتبه بتوسط حمزه اغتشاشات روداده وآنهم بزودی منطفی ورفع گردید ، باقی درتماماً خراسان امنیت ورفاهیت حکمفرما بود ، در روابط حکومت خراسان وخلافت عباسی بهبودی محسوس گردیده روز بروز متین تر ومستحکم تر میشد . بالاخره طلحه درروز ٤ شنبه ۲٦ ربیع‌الاول سال۲۱۳ هجری وفات یافت . باتفاق کلیه مورخین طلحه بن طاهر امیر فوق‌العاده حلیم ، متواضع وفیکو سیرت بود ودر تدین ودیانت شعاری شهرت تام داشت و در علم صرف ونحو از علمای معتبر بشمار میرفت .

عبدالله بن طاهر

اگرچه بعد از طلحه حکومت خراسان به برادرش عبدالله طاهر تفویض شد ولی چون عبدالله در آنوقت به‌دنبور علاقه فارس وآذر بایجان به سرکوبی بابك خرمی مشغول بودعلی بن طاهر برادر خود را به‌نیابت خویش بحکومت خراسان گماشت ولی بعداز انقضای مدت قلیلی بعضی از مردمان فارس بر علی شوریده

(۱) صفحه ۱۸۱ تاریخ سیستان طبع طهران .

بدهی از نیشاپور هجوم بردند وعلی در آن جدال کشته شد چون قضیه بسمع عبدالله طاهر رسید در رجب سنه ۲۱۵ عزیز بن نوح را بصورت مقدم الجیشی با ده‌هزار نفر جهت فرونشانیدن آتش اغتشاشات سوی نیشاپور فرستاد ، و بدین وسیله شورش و انقلابات را برطرف نمود .

عبدالله طاهر محمد بن حمیدالطاهری را تارسیدن خود به نیشاپور به آن‌جا مقرر نمود . ولی چون عبدالله به نیشاپور آمده از ظلم و نا انصافی او باخبر شد او را عزل نموده خود حکومت خراسان را بدست گرفت .

عبدالله بن طاهر درسال ۱۸۲ هجری تولد یافته و درحیات پدر نظر بلیاقت وکاردانی و خدمات و کشورگشائی مانند طاهر پدر خود توجه خلیفه را بخویش جلب نموده مورد اعتماد وی واقع گشت . هنگامیکه مأمون طاهر را بحکومت خراسان فرستاد چون از طرف او مطمئن نبود واوضاع وافکار او را بکلی میشناخت میدانست که [illegible] آزادی میدهد برای آنها چه بسا دردسرهای ایجاد خواهد نمود لهذا بپسرش عبدالله پدر بطور امانت وحکومت بغداد گذشت . از آنوقت عبدالله تحت امر او کار میکرد تا آنکه پس از مدتها که طاهر [illegible] در سن [illegible] سال [illegible] عبدالله [illegible] از آنکه خبر فوت پدر را شنید [illegible] پدر را [illegible] آنچه پدرش راجع بتوطیئه گروه [illegible] مسلط است که پس از مدتها قوت و بسوی احمد که طاهر را کفایت نمود جانشین وی گردید لهذا لازم دید که این واقعیت مهم را [illegible] طاهر گرداند

بدینطریق عبدالله درسنه ۲۰۶ بحکومت ولایت شام وجزیره مقرر گشته باسا کر وسپاه زیادی بدانسو حرکت نمود . و بعد از محاربات شدید و طولانی تماماً و لایت‌شام و جزیره را ازوجود نصر بن شیث عقیلی وهمراهانش پاك کرده اورا اسیر و دربغداد به نزد مامون فرستاد وخود بحکومت مستقل آنجا پرداخت

فتح مصر :

چون عبدالله از مسئله بن شیث عقیلی درشام ورقه فارغ گشته او را اسیر گرفته و به خلیفه فرستاد. مامون مکتوبی برایش فرستاده او را برفتن بجانب مصر امر نمود . عبد الله فوراً تدارك سپاه و نفر خودرا دیده بدانسو حرکت نمود در آن وقت مصر به تصرف عبیدالله بن اسیری بود . چون عبدالله طاهر بمصر نزدیك شده وبمسافه یك منزل آن رسید یکی از صاحب منصبان خود را بطرف مصر بصورت پیش قدم‌فرستاد تابدانجا رفته برای‌معسکروی موضعی‌را انتخاب‌نمایند .

چون ایـن خبر به ابن‌السری رسید با یـك عده عساکر منتخبه خویش جهت مقابله ودفع عسکرعبدالله ظاهر عازم‌شد . جنگ سختی دربین طرفین در گرفت ولی چون عدهٔ عساکر عبدالله طاهر کم بود صاحب منصب او فوراً بدست یکی از چا پلك سواران خود اعلانی برای عبدالله طاهر فرستاد و عبدالله خود با عساکر و سپاه سوارهٔ خویش بکمك او روان شد و قبل از آنکه عبدالله بعد از یك حمله به حمله دوم به پردازد ابن‌السری منهزم گردیده به قسطاط محاصره شد بالاخره شرائطی پیش کرده شهر را تخلیه نمود و خود فرار اختیار کرد . بهمین طریق عبدالله اولاً اسکندریه و سپس به تدریج کلیه شهرها و اراضی مصر را تسخیر نمود و فتح آن بقول طبری در سنه ۲۱۱ به انجام رسید . در همین سال عبدالله از مصر به بغداد مراجعت نموده چنانچه پیشتر هم گفته شد متعاقبا هر آذربایجان بضبط با بك خرمی که چندین بار سر دارانی و عمال خلیفه را منهزم ساخته بود پرداخت .

در همان حال چون برادر عبدالله ، طلحه بن طاهر در خراسان فوت کرد و علی بن طاهر برادرش که به نیابت او در خراسان حکومت میراند کشته شد عبدالله بسرعت زیاد بابك را عقب نشانیده بحکومت خراسان شتافت ودر زمان حکمرانی او کرمان نیز به جزء حکومت خراسان داخل گردید .

عبدالله پس از آنکه برحکومت خراسان جلوس کرد روابط سیاسی خراسان را با خلافت بغداد بیشتر نزدیك ساخت . چنانچه در اکثر اغتشاشا تیکه در فارس و طبرستان و غیره جاها بمقابل دولت مستعصم عباسی رو داد ، با خلیفه کمك اخلاقی نموده براشران تاخت و آنهارا اسیر یا مقتول نمود . از جمله در سال ۲۱۹ هجری بدفع محمد بن قاسم که از اولادهٔ حضرت علی کرم‌الله وجه بوده ودرطالقان فارس بمخالفت ابو اسحق معتصم قیام نمود ، اقدام نموده عاقبت اورا اسیر کرد وبه نزد خلیفه فرستاد . همچنان در سال ۲۲۲ هجا زیار بن قارن حکمران طبرستان که بر ضد معتصم برخاسته بود از در جنگ پیش آمده اورا مغلوب و دستگیر ساخت و به بغداد روانه کرد .

عبدالله طاهر در امور سیاست و مملکتداری مرد زیرد ست بود و در کشور گشائی و جوان مردی هیچ کمی از پدر خود نداشت . در زمان حکومت او خراسان بامن وامان زیست میکرد و پول ، دارائی و صنعت و عمارات آن در ترقی بود ولی باوجود آنکه درعدل و داد اهتمام زیاد بخرچ میداد ، چون تازه اغتشاشات مملکت را بخاموشی گذاشته و شیرازه از هم گسیخته وحکومت بوده مستحکم نمیگردید بود گهی دربعض نقاط خراسان مانند سیستان وفراه وغیره اغتشاشاتی بمیان می آمد . چنانچه موقعیکه عبدالله طاهر در زمان حکومت خود

برخراسان ادارهٔ ولایت سیستان را به محمدبن‌الاصوص سپردچون هنوزدرآنجا بعض اغتشاشیون موجود بود محمد بن‌الاصوص باعزیز بن نوح که متعاقباً ازطرف عبدالله جهت سرکوبی اشرار به سیستان آمده بود یکجا دفع اغتشاش کننده گان گماشت تا آنکه در رمضان سنه ۲۱۶ عزیز بن نوح کشته شد وحضین بن‌الحسین بن مصعب عموی عبدالله به حکومت سیستان آمد. ازین قبیل شورش ها در سیستان و سایر نقاط خراسان تا زمان انقراض دولت طاهری بمیان آمد و تا زمان بر قرار شدن سلسلهٔ صفاری سیستان دوام داشت .

عبدالله که تقریباً شانزده یا هفده سال تمام بر خراسان حکومت داشت بالاخره در دهم وبقول دیگر در یازدهم ربیع الاخر سال ۲۳۰ درنیشاپور وفات یافت وبعد از وی پسرش طاهر بن عبدالله به حکومت خراسان رسید .

عبدالله طاهر از آن امرای افغانستان است که در تاریخ به نسبت فضل و دانش وعدل گستری او نامش باقی خواهد ماند . در دورهٔ حکمرانی عبدالله خراسان از حیث داراثی و عمران خیلی شکوه داشت چنانچه لوسترانج بعض از آبادیها و آبدات نیشاپور را از یادگار های عصر او میداند ، از جمله میگوید : « قریهٔ شاریاخ یا الشادیاخ در قدیم عبارت ازباغی بود که دراوایل قرن ۳ هجری عبدالله پادشاه طاهری در وقتیکه نیشاپور را پای تخت حکومت خود قرارداد باغ مذکوررا بتصرف خود در آورده و آنگهی اطراف‌ونواحی‌قصر او که اصلاً معسکرش بود بالاخره یکی از عمده ترین قصبات نیشا پور شد و بعد از تهاجم غز موقعیت پایتخت را احراز نمود » . (۱)

از شعر دوستی و ادب پروری عبدالله نیز حکایات زیاد حکرده اند و از جمله طبری میگوید هنگامیکه عبدالله طاهر جهت مصر روان بود در بین

(۱) کتاب ارانی خلافت شرقیه مولفه لوسترانج

راه به مرد اعرابی بر خورد که نسبت بوی اشعاری چند بالبدیهه سرود . چون امیر عبدالله را ابیات اویسند آمد پرسید تو که هستی آن مرد گفت من بطین شاعر هستم . آنگاه عبدالله بملازمت خود امر کرد تادربدل هفت بیت او برایش هفت هزار درهم وهفت صد دینار بدهد . پس از آن تا وقتیکه عبدالله به مصر در سکندریه رسید شاعر مذکور با او همراه بود .

ولی بالاخره بالسب خود در گدالی افتاده وبه از آن در اسکندریه فوت شد .

خود عبدالله طاهر نیز شاعر بوده و درموسیقی معلومات زیاد داشت . مقداری ازاشعار او دردست است . کتبی نیز از او در تواریخ ذکر کرده اند . شاعران و دانشمندان مانند ابو تمام شاعر شهیر عرب از او مدح گفته اند .

درزمان حکومت عبدالله درخراسان برعلاوه جنگهاو گیر ودار های داخلی دو حادثه رقت آور دگر نیز رو داد که در اثر جدیت ودرستکاری او بزودی ختم گردید . یکی آنکه بسال ۲۲۰ درخراسان زلزله مدهشی بوقوع پیوست که در اثر آن تلفات و خسارات کلی بمردمان عاید گردید ولی بزودی عبدالله در جبران آن همت گماشته کوه رفته را تعمیر و آبادی را از سر نو برقرار کردید . دیگر بیماری طاعون بود که بسال ۲۲۱ فصل سختی در سیستان رو داد . در سنه ۲۲۰ هجری آب طغیان از حدود بست بشدت بالا رفت و خسارات و مرگ و میر بین مردمان ظاهر گردید . اهالی و حتی اکثر اعضای خاندان امیر بسیار مردند و این واقعه اسفناک ۲۲۱ یعنی درست بسکسال دنباله کرد . ولی بمجرد آنکه عبدالله بن طاهر از کیفیت باخبر گشت فوراً دست بمیزان کرم گشاده و دستگیری بفقراء ودرماندگان منظور نمود و بدین وسیله فحش و بیچارگی از سیستان رفع شد .

ذهبی در تاریخ معروف خود از عبدالله و بویه کثیر هاوی او توصیف نموده

منجمله میگوید: (مر عبدالله بن طاهر را رسمهای نیکو بسیار است یکی آن است که بهمه کارداران نامه نوشت که حجت برگرفتیم شمارا تا از خواب بیدار شوید واز خیره کسی برون آئید و صلاح خویش بجوئید، وبا بزرگان ولایت مدارا کنید و کشاورزی که ضعیف گردد او را قوت دهید وبجای خویش باز آورید که خدای عزوجل مارا از دست های ایشان طعام کرده است . واز زبانهای ایشان سلام کرده است و بیدار کردن برایشان حرام کرده است .)

طاهر بن عبدالله

هنگامیکه عبدالله بن طاهر درسنه ۲۳۰ درگذشت خلیفه بغداد واثق بود . بعداز مرگ عبدالله پسرش طاهر بن عبدالله که اورا ابوطیب نام نهاده بودند ودر وقت مرگ پدربه طبرستان بود بحکومت خراسان رسید .

طاهر تقریباً مدت هجده سال یعنی تاسنه ۲۴۸ که درخراسان بهمان خط مشی پدران خویش حکومت راند. وی مرد موقر و صاحب تدبیر بود سیاست خارجی خود را مانند اسلاف خویش بیمک موازنه نگهداشته و روابط دوستانه خراسان و بغداد را بهمان طریق سابق ادا ه داد . چنانچه از همین نقطهٔ نظر بود که باوجود وقایع مهمی که در زمان خلافت او در بغداد رو داد از قبیل مرگ واثق و بر روی کار آمدن ابوالفضل جعفرالمتوکل علی‌الله وقتل او وهمچنان خلافت پسر او ابوجعفرمحمدالمنتصربالله ومرگ او و خلافت المستعین هیچ کدام تغیری درین روابط وارد آورده نتوانست . واین خود دلیل بزرگی بر سیاست مداری طاهر بن عبدالله میباشد . اما درزمان او اغتشاشات داخلی در سیستان که از مدتها قبل بروز کرآمده بود شدت کرد . و کار صالح بن نصر سیستانی و یعقوب لیث هر زمان حکومت اوبالا رفت .

دروقتیکه‌طاهر بن‌عبدالله امارت خراسان‌راصاحب گردید ابراهیم بن حضین‌را که ازطرف عبدالله بن‌طاهرمدتی والی هرات‌وپس ازآن والی‌سیستان بود بولایت سیستان گماشت ، چون احمدپسر ابراهیم مذکور که از طرف پدر حکمران بست بود عثمان بن النصر ملك راد رناحیهٔ بولان بر اوشوریده بود پس از زدو خورد زیاد دستگیر نموده سرش را برید و بسیستان به نزد ابراهیم پدر خود فرستاد . ابراهیم سر را بردار بلند کرد و مردمان سیستان ازین وضع ابراهیم القوسی شوریده سخت بر آشفتند که چرا شخصی مانند عثمان که از اصیل زاده گان سیستان بود بدین وضع مقتول گردد . ازین باعث بود که اغتشاشات پی در پی و متوالی بسر کردگی احمد بستی و بشار بن سلیمان بستی و صالح بن نصر سیستانی برادر عثمان بن نصر که در بست بزرگ شده بود ، رو داد . و بالاخره کار صالح بن نصر سیستانی و یعقوب لیث از همه بیشتر قوت گرفت و ازین تاریخ به بعد در ارکان حکومت‌طاهریان رخنه‌وسستی جاگیر شد . و در سنه ۲۳۰ مردمان بست و نواحی آن بصالح بیعت کردند . (۱)

بدین طریق رد و خوردها و جنگهای پیاپی در بین عمال طاهر بن عبدالله و صالح بن نصر بمیان آمد تا آنکه بالاخره یعقوب مؤسس سلالهٔ صفاری سیستان گردید از مردمان سیستان و اطراف بیعت گرفت (سنه ۲۴۶ هجری) و بسیستان متصل از حدود اقلیم سند عبور آمد . چون یعقوب هنوز از طرف صالح بن نصر که بالا و پایان بست بود از جمیع جهات سیستان خاطر جمع نبود از حد سیستان بسر طاهر بن عبدالله بیشتر نیامد . تقریباً دو سال دیگر بعد از این واقعه طاهر بن عبدالله با یکصد هزار سپاه خاطر برخراسان حکومت راند بالاخره بروز دو شنبه ۲۶ رجب سنه ۲۵۹ هجری در نیشاپور پدر وجسمانی گفته بر حمت ایزدی پیوست . (۲)

---

(۱) سنه ۲۹۳ تاریخ بیهقی .

(۲) « ۲۰۰ « «

طاهر بن عبدالله امیر رؤف و مهربانی بود و مانند پدر در علم پروری و هنر دوستی اشتهار داشت . از سیرت و اخلاق و رویهٔ او با رعیت توضیحات زیاد کرده اند .

محمد بن طاهر

چون طاهر بن عبدالله وفات یافت بعد از وی بلا فاصله حکومت خراسان به محمد بن طاهر سپرده‌شد . محمدبن طاهر باحکومت بغداد که در آنوقت خلافت به مستعین تعلق داشت روابط خود را بر طبق پدران خویش ادامه داد . ولی بر خلاف اسلاف خویش مرد ضعیف‌النفس و عیاش بود . قوهٔ اداره و کشور داری و همچنان کفایت و استعداد ضبط امور را نداشت . همواره اوقات خود را به عیش و عشرت میگذرانید و زمام امور را بکلی بدست عمال و حکام سپرده بود و خود چندان توجه‌دراهتمامی به امور مملکت نمی نمود .

شورش در طبرستان :

درسنه ۲۴۷ طاهر بن عبدالله بن‌طاهر بن حسین برادر خود محمد بن عبدالله را در موقعیکه متوکل بر سریر خلافت نشست برای آنکه روابط دوستی و سیاسی او با بغداد مستحکم ترومتین باشد به بغداد فرستاد . و المتوکل اورا به نسبت سیاست وقت و اندیشه‌ئیکه از خراسان داشت و همچنان بواسطهٔ قوت اداره و شجاعت که در خانوادهٔ او موجود بود ، به شحنگی بغداد گماشت .

موقعیکه خلافت به مستعین رسید در پاداش سوابق و اجرآت او بعض از اراضی نواحی طبرستان را که ازآنجمله طلا روجالوس است (۱) که خراج حاصل‌خیزوغنی بودند ، باوتملیك نمود . در اطراف این اراضی‌محمد بن عبدالله بعض زمین های لاملك وپراز اشجاری‌نیز وجود داشت که مردمان بومی آنها

(۱) صفحه ۲۰۸ تاریخ زیدیان مؤلف عبدالله رازی .

از درختان آن استفاده کرده و رمه های گاو و گوسفند و کلهٔ اسپان خودرا در آن بچرامی آوردند. چون عامل و نماینده محمد بن عبدالله خواست آن اراضی رانیز بتصرف خود درآورد دونفرازمتنفذین آنجا موسوم به محمد وجعفر پسران رستم نام بمخالفت برخاسته محمدعبدالله مجبور گردید که از حکمران طبرستان سلیمان بن عبدالله که برادراو بود کمك بخواهد. بدین طریق در طبرستان اغتشاشاتی بمیان آمده و ز طرف دیگر چون محمدبن طاهر شخص بی اداره وازامور کشور بی خبر بوطبرستان وسپس گرگان سمت تبلیغات مردمان زیدیه قرار گرفت تا آنکه در سنه ۲۵۱ هجری مردمان آن نواحی ازغفلت وطن پروری محمد بن طاهر استفاده کرده بسر کرده گی حسن بن زید علوی شورش برپا کردند وسلیمان بن عبدالله بن طاهر حاکم آنجا بدوابه ری وسپس به بغداد رفت و مستعین اورابه شجنگی آنجا گماشت (۱) و طبرستان و گرگان ازدست محمد بن طاهر بدر رفت.

چون درهمین حال یعقوب لیث صفاری در سیستان قوه واقتدار کاملی حاصل نموده ودر هر گوشه و کنار خراسان هرج و مرجی برپاشده بود دیگر فرصتی جهت سرکوبی حسن بن زید برای محمد بن طاهر باقی نماند.

لشکرکشی یعقوب بر هرات

سال آنکه یعقوب در سنه ۲۴۸ هجری به سیستان سلوکی نمود وقتاریخ مردم از مردمان صالح بن نصر پیچیده و هر سال ۷۰۰ درهم را که بسالار صالح بروی گماشته بود و یعقوب به سپهسالاری افواج او استقبال داشت هر بیست داده از مردم سیستان برای خود بیعت گرفت. و صالح را که از نزد زنجیل پادشاه

(۱) صفحه ۷۰۸ روضة الصفا خواندمیر. صاحب روضة الصفا مرگ سلیمان بن عبدالله طاهر را در بغداد به سنه ۲۵۳ می نگارد ولی دیگران مانند نصرالله فسیحی در مقاله خود منتشره در سلسله انتشارات وحید و خاور در سنه ۲۵۵ می نویسند.

کابل مدد خواسته بود مجدداً مغلوب کرده زنبیل را به قتل رسانید و بست را تصرف نمود دوباره بسوی سیستان رهسپار شده و پس ازچندی عزم هرات نمود .

درین وقت ازطرف محمد بن طاهر ، حسین بن عبدالله بن طاهر حاکم هرات بود چون یعقوب داؤد بن عبدالله را به نیابت خود به حکومت سیستان گماشته جانب هرات شتافت به نسبت آنکه در ارکان حکومت طاهری در اثر سوء اخلاق و خوش گذرانی محمد بن طاهر رخوت وسستی جاگزین شده بود حسین بن عبدالله بعد از مقابله کوتاهی در بیرون شهر هرات مغلوب یعقوب گردیده بشهر پناهنده ومحصور شد . و یعقوب کمر محاصره هرات را تنگ تر ساخت تا آنکه بالاخره حصار مستحکم شهر تاب مقاومت نیاورده مفتوح گردید وحسین بن عبدالله بن طاهر اسیر شد .

خبر به محمد بن طاهر رسیده فورا ابراهیم بن الیاس بن اسد را که قوماندان کل افواج او بود باعده سپاه سوی هرات سوق داد ولی چون خبر فرود آمدن سپاه او در پوشنگ به سمع یعقوب رسید علی العجاله علی بن لیث برادر یعقوب امور اداری شهر هرات را بدست خود گرفته وخود یعقوب شخصاً به پوشنگ شتافت وپس از مجادله شدیدی آنرا مفتوح گردانیده ابراهیم بهزیمت جانب محمد بن طاهر شتافت . واورا از جنگجوئی وقوهٔ عسکری یعقوب بهراس انداخت ولی بازهم محمد طاهر از خوشگذرانی دست نکشیده جداً دورفع خطر نه پرداخت ورسولی بجانب یعقوب فرستاده پیش نهاد صلح کرد وبه او حکومت سیستان و کرمان وپارس را واگذاشت . یعقوب هم که هنوز ازطرف پسر زنبیل پریشانی خاطر داشت تنها به تصرف هرات اکتفا کرده بسوی سیستان بازگشت وخطبه شاهی را بنام خود خواند .

آمدن یعقوب بار دیگر بسوی هرات :

یعقوب پس از آنکه از هرات باز گشت در سنه ۲۵۴ بکرمان ، فارس شتافته آنرا

متصرف شد . و در سنه ۲۵۷ پسر زنتبیل را برخج شکست داده از آنجا پس بسیستان آمد و باز درسنه ۲۵۸ بعزم غزنین و کابل و با میان و بلخ حرکت نموده آنها را بدست آورد وبسیستان باز گشت .

هنوز چندی در شهر زرنج راحت نکرده بود که درهرات به ناحیه کرخ عبدالرحمن نامی که تنها صاحب تاریخ سیستان او را عبدالرحیم خوانده است بر خواسته خود را امیرا لمومنین خوانده المتوکل علی الله لقب نهاد . یعقوب بشنیدن این خبر بروز شنبه ۱۹ شعبان ۲۵۹ هجری جهت سر کوبی او آهنگ هرات کرد . عبدالرحمن محض ورود یعقوب باوجود سرمای سخت به کوه های اطراف هرات پناهنده شد ولی بالاخره پس از جنگهای چند تسلیم گردید . یعقوب او را عفو نموده به حکومت اسفزار مقرر کرد و خود چندی بهرات قرار گرفت هنوز سالی نپاسانیده بود که مردمان عبدالرحمن را بقتل رسانیده و ابراهیم بن الحسین را برخود حاکم گردیدند . ابراهیم بن نور با عده کافی بسیار به اطاعت یعقوب آمد و یعقوب مجدد بادادن این کوره او حکومت هرات را بدو داده باز گردانید که نام آرا میان ال مزاحم نهاد . برابر منتظم گردیده بماه رمضان سنه ۲۶۰ واپس به سیستان باز گشت .

فرستادن یعقوب سپاهی نیشاپور و اخراج حوالت طاهری :

یعقوب بار دیگر بهرات پس از فرونشاندن فتنه عبدالرحمن و غیره بمتاو [illegible] چنین در ج داده است که چون یعقوب بماه جمادی الاول [illegible] از هرات به سیستان باز گشت هرثمین نوه عبدالله نام بن محمد بن [illegible] سپاهی بکرمان و ابراهیم زنبور عامل رودبار نیز صالح را فضل برادر او [illegible] خورده سیستان باترک گذشته به نیشاپور باز دستند بن طاهر پناهنده [illegible] و یعقوب جهت آنها فرمودن آنان بسوی نیشاپور روانگشت .

قضیه جنگ یعقوب با عبداله سکزی و برادرانش در تاریخ مجهول مانده و بصورت واضح از آن ذکر نشده است. چنانچه صاحب تاریخ سیستان که بهتر بن ماخذ جهت نگارش تاریخ بعد از اسلام سیستان می باشد ازین واقعه بصورت اجمال حرف زده و بدون آنکه اصل کیفیت را بنویسد تنها میگوید : « یعقوب حفص بن زونك راخلیفت خود بر کرمان و سیستان و روز شنبه ۱۱ روز باقی مانده ازشعبان ۲۵۹ برفت و راه نیشاپور بر گرفت وچنین گفت که بطلب عبداله بن محمد بن صالح همی روم و عبداله بن محمد نیشاپور بود به نزدیك محمد بن طاهر » زین الاخبار این قدر را نسبت بدیگر ماخذ مفصل تر معلومات میدهد. «چون عبدالرحمن بن مسلم باسیزار سپاه مقهور است و به زینهار آمد باچند تن ازپیش روان چون مهتر بن احمد بن محمد بن نوسه و طاهر بن حفص ، از آنجابه پوشنگ آمد و طاهر بن الحسین بن طاهر را بگرفت و از آنجا به سیستان بازشد و عبدالله بن یعقوب باشمشیر بزد و خسته کرد و هرسه برادر بدین سبب از سیستان برفتند و رزیق و محمد بن طاهر آمدند به نیشاپور، یعقوب نامه نوشت و ایشانرا باز خواست و محمد بن طاهر باز نداد و یعقوب بطلب ایشان بخراسان آمد و رسولی بفرستاد نزدیك محمد بن طاهر فرستاده ».

بهر حال [illegible] طاهریان به نسبت تن پروری و سوء ادارهٔ محمد بن طاهر نسبتی [illegible] و قبلاً طبرستان و گرگان بدست حسن بن زید علوی و سیستان و بلخ و عراق به تحت تسلط یعقوب در آمده بود ، یعقوب برای آنکه [illegible] طاهریان را منقرض نموده در عوض آن یك سلطنت مستقل و [illegible] کار آورد ، پناه بردن عبداله سکزی را به نیشاپور بهانه قرار داد از [illegible] نیشاپور گردید ، رسولی برای محمد بن طاهر فرستاده عبداله والی [illegible] یکویدچون فرستادهٔ یعقوب به نیشاپور رسید اولاً

او را به در بار نداده گفتند امیر خوابست . نمایند ه با کمال جرئت گفت بلی کسی آمده است که او را از خواب بیدار کند . بعداً جوابی هم اگر بدو دادند منفی بود و خواهشات یعقوب مسترد گردید . لهذا یعقوب باسپاه خویش به نزدیك نیشا پور آمده به سه منزلی آنجا به فرهادان اقامت گزید . چون خبرورود او بدین نقطه در نیشاپور انتشار یافت ازشدت ترس ودهشت همه سران و بزرگان وحتی اعمام محمد بن طاهر به استقبالش در فرهادان شتا فته خود را تسلیم نمودند . محمد بن طاهر هم که وضعیت را بکلی دگرگون یافته خود را ضعیف وبیچاره دید به نزد او رفت، یعقوب به عزیز بن عبد الله (۱) که از افسران معتمد او بود امر کرد تا محمد بن طاهر را با همه خوا ص وخاندانش محبوس کنند (۲) محمد طاهر بصورت اسیر بسیستان فرستاده شد و در زندان زرنج بدرود حیات گفت . برخی مؤرخین میگویند که قضیهٔ اسیر شدن محمد طاهر اینست که یعقوب پس از آنکه افسران عالی رتبه ومقربان در بار اورا به نزدیکی نیشاپور اسیر گرفت بر خود او شتافته وی را محبوس ساخت (۳) خلاصه بروز ۲ شوال سنه ۲۵۹ هجری دولت طاهر یان بدست یعقوب منقرض شد ودر عوض آن سلالهٔ مقتدر وملی دیگری بمیان آمد که بنام صفاریان یاد میشود .

* * *

درمرگ محمد بن طاهر که باسقوط او از تخت امارت خانوادهٔ طاهر یان از بین رفت اختلاف است . صاحب تاریخ سیستان میگوید که یعقوب محمد را در سیستان به زندان بزرگی بنام مسجد آدینه محبوس کرده و گوید او هم

---

(۱) صفحه ۲۲۰ تاریخ سیستان .

(۲) طبری این شخص را عزیز بن امیری نگاشته است .

(۳) زین الاخبار گردیزی .

اندران زندانست زیرا پس از فوت او یعقوب امر نمود تا جسد او را بهمان زندانی که بود دفن کنند . ولی طبری ودیگران بر آنند که بعداز شکست خوردن یعقوب بن لیث درماه رجب سال ۲٦۲ به دبر العاقول محمد بن طاهر که در سپاه او محبوس بود ازبند نجات یافته به‌بغداد رفت ومورد عنایات خلیفه واقع گردیدابن خلکان هم این روایت را تائید مینماید وتنها بقول ملك الشعرأ بهار که در تاریخ سیستان پاورقی داده ' یعقوبی در کتاب البلدان خود نسبتاً باروایت تاریخ سیستان موافقت میکند . ولی گردیزی در زین الاخبار خود قول صاحب تاریخ سیستان ویعقوبی را رد وروایت طبری‌را تائید نموده میگوید که محمدطاهر به‌زندان یعقوب بماند : « تایعقوب‌راموفق بدیرالعاقول هزیمت کرد ومحمدبن طاهر نجات یافته‌اند ورجب سنه۲٦۳» ازین ثابت میشود که محمد بن طاهر بعد ازواقعهٔ دیرالعاقول از زندان نجات یافته است . بهر حال بایدد روایت تاریخ سیستان که بهترین ماخذ ' راجع بوقایع تاریخ سیستان میباشد ویعقوبی وبرخی‌مؤرخین دیگر نیز بقول او موافقت دارند صحیح روایات دانست وباید گفت که وفات طاهر به سال ۲٦۹ هجری اتفاق افتاده است .

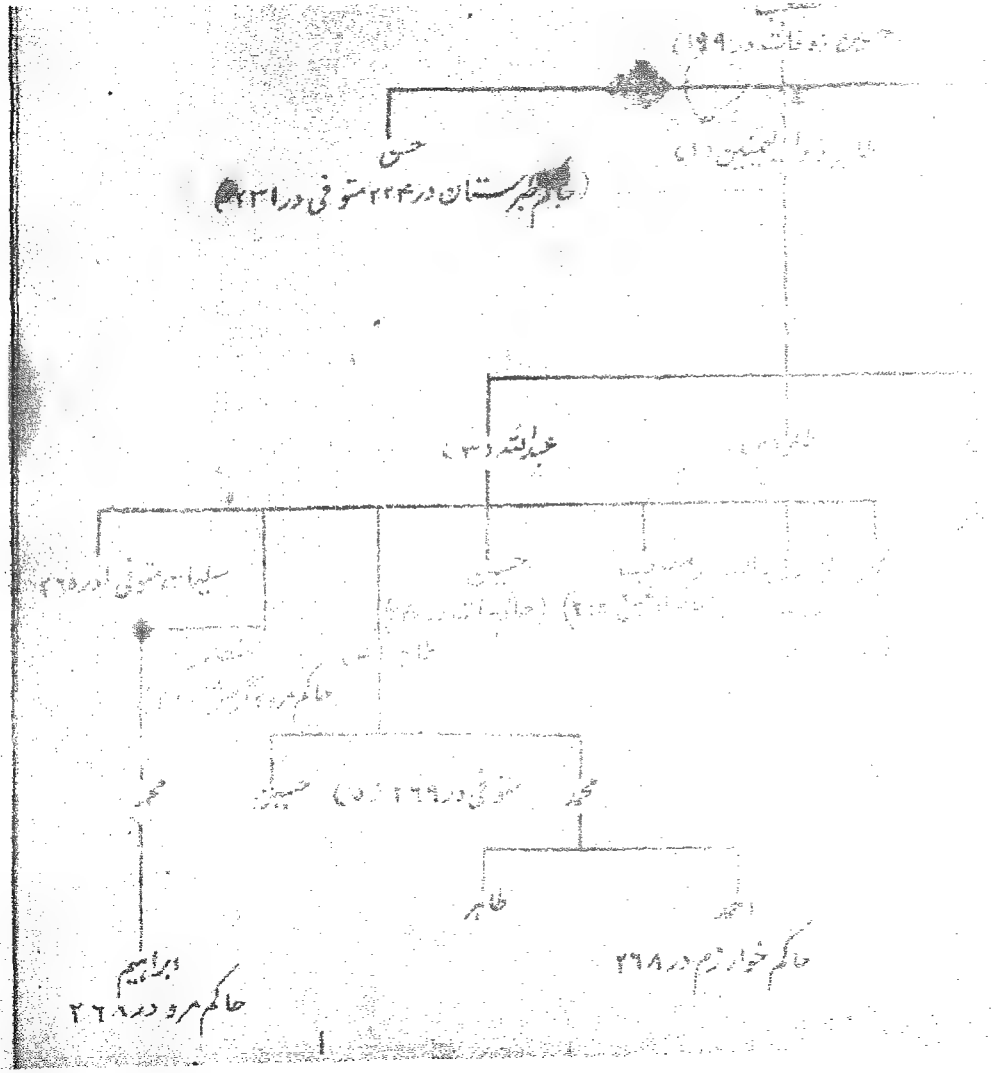
حسن
(حاکم طبرستان در ۲۲۴ متوفی در ۲۳۱)
عبدالله (۳)
ابراهیم
حاکم مرو در ۲۶۸
محمد
حاکم خوارزم در ۲۶۸

اوضاع اقتصادی خراسان

در عهد طاهریان

خراسان در زمان طاهریان همراه یکی از حاصل‌خیز ترین کشور های اسلامی بوده که تقریباً تمام نویسندگان و جغرافیه نگاران اسلام وعرب از آن بصورت مفصل خبر میدهند. قول ابن حوقل مشهور ترین صادرات خراسان پارچه‌های ابریشمی و نخی صنعت دست زنان ابیوردونساء (یعنی میمنه موجوده) بوده. پوستین های موی دار و پلاس نیز در آنجا ساخته می شد و کنجد آن خیلی اشتهار داشت.

از صنایع هرات چیز یکه بیشتر نام داشت و بخارج فرستاده می شد پارچه های زنانهٔ ابریشمی بود. کشمش و پسته و شربت های متنوع و همچنان آلات و ادوات پولادی که بدیگر ممالک ترجیح و ستایش بوده نیز از آنجا بخارج ارسال میگردید. ناحیهٔ سنگوشتان غور و غرجستان یکمقدار زیاد کلیم و نمدهای موئی اسپ و سایر حیوانات داشت.

صناعت نواحی بلخ و جوزجان و طالقان و بادغیس و جنوبش بوده صابون آن فوق العاده شهرت داشت و از پنبهٔ آن عمل و ساختن حلویات وشیرینی واقسام مربا نیز ابداع میشد. روغن و چرم و پوست حیوانات، کنجد و برنج و پنبه، مانع و پوست از جمله از صادرات مهم آن بشمار میرفت میوه جات آن از قبیل خربوزه و بادام و پسته مشهور بود. از اطراف و نواحی بدخشان بدست می آمد و بازار تجارتی مقام بلندی را احراز کرده بود. عایدات و مالیات خراسان در آن اوقات به بیست ترقی سایر ولایات

خیلی ها زیاد بود . واز باعث اموال صادراتی ازسر زمین های خیلی ثروت مند ومستغنی بشمار میرفت چنانچه اعانهٔ که در اوایل خلافت عباسی جهت تقویهٔ شئون اسلام از خراسان به بغداد فرستاده می شد متجاوز از چهل ملیون درهم بود .

مقدار اموال و اشیائیکه از خراسان مخصوصاً از هرات وبلخ و سیستان در آن زمان بخارج صادر میگشت تخمیناً ازینقرار بوده .

۱ ـ نقره	۲۰۰۰ هزار شمش
۲ ـ کالا	۲۰۰۰۰ هزار ثوب
۳ ـ حلویات وقند سفید	۲۰۰۰ هزار رطل .
۴ ـ سایر تخم خیار	۱۰۰۰ کلاوه
۵ ـ ادویه و نباتات طبی وغیره	۳۰۰۰ هزار رطل
۶ ـ [illegible]	۴۰۰۰ رأس
۷ ـ [illegible]	۹۰ هزار سر .

[illegible] گیاهی تجارتی وار تباطی خراسان نیز جغرافیه نگاران [illegible] واصطخری و ابن حوقل وغیره تشریحات مفصل داده اند وبگفتهٔ آنها همهٔ آنها آباد وقابل استفاده بوده وتماماً شهرها وارانی در اطراف آنها یکدیگر وصل می نمودند

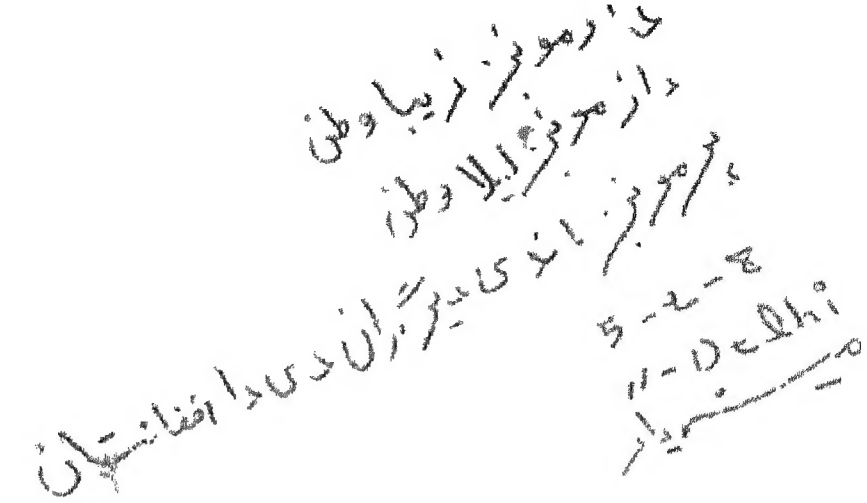

د مطبعهٔ عمومی کابل چاپخانه

RESERVED.

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

DATE SLIP

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

Date
No
Date
No.